



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بازدیدگاه قرآن

شهید آیت الله
دکتر بهشتی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حج در قرآن

نویسنده:

محمد حسینی بهشتی

ناشر چاپی:

جمهوری اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	حج در قرآن
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه ی شورای احياء
۹	سابقه ی تاریخی
۹	آیات حج
۹	ترجمه آیات حج
۱۰	ابراهیم(ع)، اسماعیل، هاجر
۱۱	بنای کعبه
۱۲	موهومات و خرافات، بجای حج
۱۳	تحریف مناسک حج
۱۳	صلح حدیبیه
۱۴	سنت شکنی
۱۴	فتح مکه
۱۵	حجۃ الوداع
۱۶	حج کنونی و امت اسلامی
۱۷	مسئولیت شیعه
۱۸	معرفت واقعی نسبت به پروردگار
۱۹	حج و بهره برداری های اقتصادی
۲۱	سوغاتی در سفر حج
۲۲	حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج
۲۲	بُعد اجتماعی
۲۲	تفاوت دو نظام اجتماعی

- ۲۵ یک خاطره ی سازنده از سفر حج
- ۲۷ نتایج اجتماعی حج
- ۲۸ رابطه نظم و نظام اجتماعی
- ۲۹ حج و روابط بین زن و مرد
- ۳۰ اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاه طلب
- ۳۲ مراسم حج، نمونه عملی جامعه اسلامی
- ۳۳ حج، نظام اجتماعی متعادل
- ۳۴ چه چیز می تواند جایگزین حج گردد؟
- ۳۶ ما و اجرای مراسم حج
- ۳۸ قربانی
- ۳۸ فلسفه تشریح قربانی
- ۳۹ قربانی، تمرین روحی برای انفاق
- ۳۹ گوشت قربانی باید به مصرف محرومین برسد
- ۴۱ آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الله است؟
- ۴۳ بُعد سیاسی حج
- ۴۳ آیا حج یک کنگره اسلامی است؟
- ۴۳ امت اسلامی ، یک واحد سیاسی
- ۴۵ حج یک کنگره دولتی نیست
- ۴۵ اجتماع حجاج فرصتی برای
- ۴۶ تاکید ائمه(ع) بر رفتن به حج
- ۴۷ حج و خودسازی
- ۴۷ خودسازی
- ۴۸ الگوی خودسازی
- ۴۹ حج و روزه دو تمرین سازنده

- ۵۰ توصیه قرآن به تقوی
- ۵۱ تقوی یک حالت هدایت کننده:
- ۵۲ احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد
- ۵۳ احکام حج، تمرین خودسازی
- ۵۵ واجبات احرام، تمرین خودسازی
- ۵۵ اشاره
- ۵۶ ۱-تعهد خودداری از لذت های جنسی
- ۵۶ ۲-سرکوب خودخواهی و خشم
- ۵۸ ۳-مبارزه با آسایش طلبی
- ۵۹ ۴-ترک خودآرائی
- ۶۱ جمرات و سمبل شیطان
- ۶۱ باز هم تقوی و پروای تخلف از فرمان خدا
- ۶۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حج در قرآن

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی: نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۵-۲۴۸۳۷

عنوان و نام پدیدآور: حج در قرآن: آشنایی با آثار قرآنی، به مناسبت ماه بهار قرآن - اثری از شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی

منشأ مقاله: جمهوری اسلامی، ۱۵ مهر ۱۳۸۵: ص ۸

توصیفگر: بهشتی، محمدحسین

توصیفگر: کتاب حج در قرآن

توصیفگر: حج

مقدمه‌ی شورای احیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

«حج» به عنوان یکی از مهمترین مراسم و اجتماعات اسلامی، بسیاری از محققان را برانگیخته است تا پیرامون آن به تحقیق و بحث پردازند. چون مجموعه‌ی اعمالی که «حج» نام گرفته است، چه در ابعاد فردی و چه در ابعاد اجتماعی اش در خور توجه و بررسی بسیار است.

آن چه در دسترس شما قرار دارد ویرایش یافته‌ی بحث‌های تفسیری شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی اعلی‌الله مقامه در مورد آیات حج سوره‌ی بقره‌ی می باشد که با توجه به شرایط زمانی که در آن مبحث ارائه گردیده است - سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ - حکایت از اندیشه‌ی جامع و همه‌سویانگشان دارد به گونه‌ای که با گذشت سال‌ها از ارائه این بحث، تازگی‌های فراوانی در ابعاد گوناگون مطرح شده، به چشم می‌خورد.

شهید بهشتی با تکیه بر عمق و روح تعالیم اسلامی و با استفاده از مشاهدات سفر حج خود نسبت به ظرافت‌های گوناگون این عمل عبادی عنایت داشته و به خصوص به پرسش‌ها و ابهاماتی که پیرامون برخی از این ابعاد ممکن است در ذهن‌ها وجود داشته باشد با برخوردی سالم و جامع تلاش نموده این گونه‌گره‌های ذهنی از صفحه‌اندیشه و دل انسان مسلمان با ایمان و جستجوگر برگرفته شود. در ویرایش گفتارهای تفسیری ایشان تلاش ما بر کمال امانتداری بوده است لذا تذکر چند نکته لازم است:

۱- آیات حج در طول تفسیر سه بار توسط شهید بهشتی ترجمه گردیده که ترجمه ابتدای کتاب از ادغام ترجمه اول و دوم - ارائه شده در جلسات اول و دوم این تفسیر - است و ترجمه سوم با استفاده مختصری از دو بیان قبلی در انتهای کتاب آمده است.

۲- کلیه پاورقی‌هایی که به منابع و مأخذ اشاره دارد و همین‌طور پاورقی‌های توضیحی که با حرف «ش» مشخص گردیده از «شورای احیاء»، و بقیه موارد توضیحاتی است که از متن منتقل گردیده است.

۳- به جز عباراتی که در ترجمه‌ی آیات و روایات، داخل پرانتز قرار دارند اکثر عبارات داخل پرانتز در سرتاسر کتاب از شورای احیاء است.

و با تشکر مجدد از همه علاقمندان به آن شهید گران قدر که ما را در راه تدوین و انتشار آثار ایشان یاری نموده‌اند و با آرزوی توفیق هرچه بیشتر از درگاه پروردگار متعال جهت همگی آنان.

سابقه ی تاریخی

آیات حج

وَ اتِّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيانَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

۱۹۶ الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج وما تفعلوا من خير يعلمه الله و تزودوا فان خير الزاد التقوى واتقون يا اولي الالباب ۱۹۷ ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربكم فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هديكم و ان كنتم من قبله لمن الضالين ۱۹۸ ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحيم ۱۹۹ فاذا قضيتم مناسككم فاذكروا الله كذا كر كم اباكم او اشد ذكراً فمن الناس من يقول ربنا آتانا في الدنيا و ما له في الآخرة من خلاق ۲۰۰ و منهم من يقول ربنا آتانا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار ۲۰۱ اولئك لهم نصيب مما كسبوا والله سريع الحساب ۲۰۲ واذكروا الله في ايام معدودات فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه و من تاخر فلا اثم عليه لمن اتقى و اتقوا الله و اعلموا انكم اليه تحشرون ۲۰۳

ترجمه آیات حج

حج و عمره را برای (رضای) خدا (و به خاطر او) پایان رسانید. اما اگر مانعی (در سر راه شما پدید آمد و) شما را از به پایان رسانیدن حج بازداشت، کافی است که قربانی را در آن حد که برایتان ممکن است انجام دهید؛ (و از احرام در آئید که حج تان در همان جا اتمام پذیرد.) (اما اگر حج را ادامه می دهید،) سرهای تان را تراشید تا وقتی که قربانی به محل خود برسد (و کار قربانی انجام گیرد، تا آن موقع از تراشیدن سرهای تان خودداری کنید.) اما اگر کسی از شما بیمار باشد یا در سرش ناراحتی داشته باشد می تواند (سر را تراشیده) کفاره ای بدهد: روز، صدقه یا یک قربانی (کفاره ی ایامی که در امنیت به سر می برید.) اما اگر می توانید حج را تمام کنید، آن کس که برنامه ی حج را به صورت حج تمتع برگزار می کند و عمره را انجام می دهد و می خواهد آن را به حج پیوند دهد، باز یابد (تا آنجا که برایش میسر است) قربانی (برای حج) داشته باشد و اگر قربانی ندارد (و توانائی مالی او کافی نیست یا پیدا نمی کند) باید سه روز در اثنای حج و هفت روز وقتی که (به وطن خود) برگشت، (جمعاً) ده روز کامل، روزه بگیرد. این دستور (طبعاً) برای کسی است که خانواده او در کنار مسجد الحرام (و از ساکنان آن منطقه و اهل مکه) نباشند. از خدا پروا داشته باشید و بدانید که عذاب خدا سخت است.

حج در ماه های معینی است. بنابراین هر کس در این ماه ها هنگ حج کند، باید بداند که بهره گیری جنسی، دروغ و فسق و گناه و گفتگوی ستیزه جویانه (و قسم خوردن) در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می داند، و توشه بگیرید که بهترین توشه ها تقواست و از من ای خردمندان، پروا داشته باشید.

هیچ عیبی ندارد که شما در سفر حج در جستجو و به دنبال بخشش پروردگارتان هم باشید، (اما در مراسم حج) وقتی که از عرفات سرازیر شدید- در کنار مشعر الحرام- از خدا یاد کنید (و به ذکر خدا پردازید) و به یاد خدا باشید همان طور که خدا شما را هدایت کرد، با این که قبلاً از گمراهان بودید.

(به علاوه شما) از هم آن جایی که همه مردم سرازیر می شوند (به سوی «منی») سرازیر شوید و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا

آمزشگر و مهربان است.

وقتی که مناسک حج را به پایان رساندید از خدا یاد کنید، همان طور که از پدرانتان یاد می‌کنید یا حتی بالاتر (و جدی تر)، گروهی از مردم می‌گویند: خدایا در دنیا به ما همه چیز بده، بهره مان را از تو، در دنیا می‌خواهیم، این‌ها در آخرت بهره‌چندانی ندارند.

اما گروهی (دیگر دعایشان این است که): خدایا هم در دنیا به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت، و ما را از (شکنجه‌ی آتش گناه و) عذاب دوزخ نکه دار.

این‌ها، بهره‌ی ارزنده‌ای (و نصیبی) از آن‌چه خود بدست آورده‌اند، خواهند داشت، و خدا تند حساب است. (پس از این که این مراسم انجام گرفت) باز به یاد خدا باشید در روزهای معین دیگر.

اگر کسی در دو روز شتاب زده (از منی به مکه برگردد) گناهی بر او نیست و اگر کسی سه روز دیرتر بماند آن کس که به راه تقوی باشد (و از خدا پروا داشته باشد)، باکی بر او نیست؛ و بدانید که به سوی او (محشور) گرد آورده می‌شوید.

ابراهیم (ع)، اسماعیل، هاجر

این ترجمه‌ای بود از آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره‌ی بقره، با توضیحات خیلی مختصری در برخی جاها. برای کسانی که به حج مشرف شده یا با مناسک حج آشنا هستند، آیات تا حدودی آشناست ولی برای کسانی که آشنائی شان در این زمینه کم است حتی فهم آیات احتیاج به توضیح فراوان دارد. آن‌چه از قرآن کریم استفاده می‌شود این است که ابراهیم پیغمبر (ع) به فرمان خدا، اسماعیل و مادرش را از خانه‌ای که در سرزمین فلسطین داشت بیرون برد.

داستان حضرت ابراهیم (ع)، همان طور که مکرراً شنیده‌اید، این است که ابراهیم همسری به نام «سارا» گرفت. «سارا» بچه دار نمی‌شد و چون داشتن فرزند، به خصوص فرزند پسر، یکی از ارکان زندگی خانوادگی آن موقع بود و هنوز هم در دنیا یکی از عوامل موثر در استحکام پیوند خانوادگی است، فکر کرد اکنون که به هر حال خود او نمی‌تواند بچه‌ای به دنیا آورد چه بهتر کنیزی را که به نام «هاجر» داشت، به عنوان همسری به شوهرش ابراهیم (ع) بدهد و ابراهیم از او صاحب فرزند بشود. کنیز از ابراهیم باردار شد پسری به دنیا آورد که او را اسماعیل نام گذاری کردند. طبیعی است که دیگر هاجر از این به بعد رفتارش با سارا فرق می‌کرد. دیگر آن رفتار ده سال قبل نبود. او در آن موقع خدمت کاری بود در منزل و حالا همسری است برای آقای منزل، آن هم با یک امتیاز، زیرا همسری است که بچه دارد آن هم یک پسر. بنابراین «سارا» حس کرد که این «هاجر» دیگر هاجر آن روزها نیست، و به هر صورت تحمل «هاجر» برای «سارا» مشکل شد و این یک مشکل روحی و روانی است که کمتر خانمی می‌تواند از این مشکل روانی مبرا بوده و در برابر عوارض آن مقاومت داشته باشد. وقتی که ابراهیم (ع) احساس کرد ماندن هاجر و اسماعیل سلامت و آرامش خانوادگی را به هم می‌زند به فکر چاره جوئی افتاد. به موجب نقل قرآن کریم، ابراهیم (ع) به فرمان خدا دستور گرفت و ماموریت پیدا کرد که هاجر و اسماعیل را به کلی از سرزمین فلسطین دور کند.

در این جا تورات از یک منطقه‌ای نام می‌برد که در تعیین آن از نظر جغرافیایی اختلافات زیادی هست ولی فعلاً کاری به نقل تورات نداریم. از آیات قرآن استفاده می‌شود که ابراهیم (ع)، اسماعیل و هاجر را به سرزمین مکه آورد. در آن جا عده‌ای از اعراب زندگی می‌کردند ولی نه به صورت یک شهر آباد و یک آبادی معتبر، بلکه بصورت یک مجموعه کوچک، زیرا در آن جا امکانات زندگی بسیار ضعیف بود. هم اکنون نیز شهر مکه در میان شهرهای حجاز شهری است بی آب و بدون سبزه، گرچه طی چند سال اخیر قدری بهتر شده است ولی وقتی آن را با مدینه، مقایسه کنیم شهری است بی آب و بدون سبزه. البته در فاصله حدود ششصد، هفتصد متری از مسجد الحرام با امکانات فعلی مقداری درخت و گیاه احداث شده است ولی روی هم باید مکه را یک

شهر کم درخت و بلکه بی درختی به حساب بیاوریم. به عکس طائف یا مدینه که نسبتاً آب و درخت و باغ و مزرعه دارد. بنابراین امکانات دامداری و کشاورزی و در نتیجه امکان زندگی بسیار ضعیف بود.

بنای کعبه

ابراهیم(ع) هاجر و اسماعیل را به آن جا آورد و سکنی داد. قرآن در این زمینه توضیح بیشتری ندارد؛ تا موقعی که ابراهیم(ع) و اسماعیل از جانب پروردگار فرمان می یابند و مأموریت پیدا می کنند که خانه ای به عنوان خانه خداپرستان در آنجا بنا کنند. تورات هم در این زمینه توضیحات زیادی ندارد ولی در شروح و تفسیرهای تورات و در کتاب های تاریخی دیگر بنی اسرائیل، در این زمینه توضیحات بیشتری هست. از این توضیحات نیز که اصالت تاریخی آن خیلی روشن بیشتری هست. از این توضیحات نیز که اصالت تاریخی آن خیلی روشن نیست، صرف نظر می کنیم و باز در حد قرآن که سندی است قطعی می ایستیم. به هر حال اسماعیل در آنجا(مکه) بزرگ می شود ولی ابراهیم(ع) و اسماعیل مأموریت پیدا می کنند که در آن جا خانه ای به پا سازند که خانه عبادت و بندگی خداست. نکته جالب این است که این خانه با ساده ترین وسایل خانه سازی ساخته می شود یعنی با سنگ های تراش نخورده که روی هم چیده می شود و به اندازه یک قامت انسان بالا می آید و یک چهار دیواری می شود برای این که محل عبادت خداوند باشد. نکته جالب این که قرآن می گوید:

«در آن موقع که ابراهیم و اسماعیل پایه های این خانه را بالا- می بردند دعای شان این بود که خداوند این جا، این خانه و این سرزمین را محل زندگی فراوان ما قرار ده و امکانات زندگی را بر آن ها فراوان گردان و به فرزندان ما این توفیق را عنایت کن که مردی خداپرست و پاکیزه و حق پرست و در راه حق باشند و خود نیز به ما بگو که ما به عنوان آیین جاودانه خداپرستی، چه کنیم؟ و مناسک و نوع عبادت را به ما بنما.»

خدای نادیده عبادت و بندگی اش باید متناسب با پاکی و پراستگي اش باشد خدایی که او را نمی بینیم و خدائی که بالاترین آگاهی ما درباره او این است که او برتر از همه است حتی برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، پرستش این «بودا» با پرستش این خدا با پرستش بت، با پرستش اشخاص، با پرستش «بودا» با پرستش ماه و خورشید و ستاره و با پرستش درخت و چوب و سنگ فرق دارد هر چند «بت بان ها» برای بت پرستی ها نیز رسوم خاص و سرودهای خاص و عبادات و طرز برخوردها و تشریفات خاصی درست کرده اند. هر چند آن جا نیز به هر کسی اجازه نمی دهند که هر طور دلش خواست بت پرستی کند ولی درباره خداپرستی، مسئله از این بالاتر است و آن این است که چه کنیم که خداپرستی ما شکل بت پرستی نداشته باشد؟ این خیلی مهم است. هر کسی حق ندارد هرگونه دلش می خواهد خدا را عبادت کند.

عبادت خدا باید با روح خدانشناسی متناسب باشد. اگر کسی گفت من این کار را که کردم برای خاطر خدا و رضای خدا و به عنوان پرستش خدا کردم چرا به من انتقاد می کنید؟ به او می گوئیم خداپرستی باید با الهام گرفتن از تعالیم خود خدا در مورد عبادت باشد. خداپرستی ساختگی، انحراف ایجاد می کند زیرا تلقی از خدا به این صورت غلط است و از آن رنگی که اسلام به خدا شناسی و خداپرستی داده منحرف شده است. به هر حال ابراهیم(ع) و اسماعیل از خدا می خواهند که راه و آئین خداپرستی را نیز خود به آن ها نشان دهد. ۱

خانه ای ساخته می شود و این خانه بتدریج مرکز اجتماع مردمی که می خواهند خدای یکتا را بپرستند، می شود و آرام، آرام، با الهام گرفتن از وحی، ابراهیم(ع) و اسماعیل کیفیت پرستش خدا را در این خانه برای خودشان و دیگران مقرر می کنند که این گونه حج را بجای آورید و مراتب خداپرستی داشته باشید.

موهومات و خرافات، بجای حج

اما از آن جا که تا کنون هیچ چیز از دستب رد زمانه محفوظ و مصون نمانده است، این دستورات هم از دست برد زمانه مصون نماند. طولی نمی کشد که پس از مدت بسیار کوتاه آن مناسک و آئین خداپرستی که بوسیله ابراهیم (ع) و اسماعیل مقرر شده بود با مشتی خرافات و موهومات هم راه می شود و باز چندان زمانی نمی گذرد که خانه ی ساده و بی پیرایه ای که برای پرستش خدای پیراسته از هر عیب و نقص ساخته شده بود، به بتخانه ای بزرگ تبدیل می شود؛ و هم آن مراسم حجی که به عنوان خداپرستی پاک انجام می گرفت؛ می شود یک مشت موهومات و خرافات و آلودگی ها به نام حج، اما نه حج خانه خدا، بلکه حج بتخانه ای بزرگ. در مراسم حج مقرر بود کسی که به عنوان گذراندن چند روز در کنار کانون خداپرستان می آید لباسی فاخر و تجملی نپوشد. در آن جا دیگر لباس و زندگی اش، (انگیزه) ثروت و جلال و جبروت خود را به رخ دیگران کشیدن نداشته باشد اما این مطلب تبدیل می شود به این که اگر بخواهیم دیگر با خودمان هیچ تجمل و جلال و جبروت نداشته باشیم یک باره لخت مادرزاد به آنجا بیائیم و طواف کنیم. بنابراین، پیراسته بودن از تجمل، از برهنه طواف کردن سر در می آورد (و این را) بسیار راحت می توان توجیه کرد که این جا جایگاهی است که همه باید از خود غافل باشند و وقتی آدم از خود غافل است دیگر اصلاً کسی را که جلو او راه میرود نگاه نمی کند، آدم باشد یا غیر آدم، برهنه باشد یا پوشیده. به راحتی می شود این مساله را توجیه کرد آن هم توجیه های عرفانی عالی.

اتفاقاً یکی از مسائل که در مورد دین وجود دارد همین است که اگر ما خواستیم با توجیه هائی این گونه، دین شناس بشویم به راحتی می شود آن را به همه رنگ درآوریم. بنده به شما قول می دهیم دو مطلب متضاد را در دو جلسه برای دو گروه هم سطح می توان چنان توجیه دل پذیری کرد که هر دو بگویند چه مطلب خوبی است.

وقتی این دو گروه به هم می رسند با تعجب می بینند مطلبی را که یکی در آن جلسه به عنوان یک مکتبی با زیر بنای فکری صحیح پذیرفته است ضد آن مطلبی است که رفیق هم سطح او در جلسه ای دیگر با زیر بنای فکری صحیح پذیرفته است زیرا این توجیحات ذوقی و سلیقه ای خیلی کش دار و غلط انداز است. این که در آئین اسلام گفته می شود نه تنها در امر دین بلکه به طور کلی در انتخاب اصول زندگی، بر (مسلمات) یعنی بر آن چیزهائی که مولای درزش نمی رود تکیه کنید و از تکیه کردن بر ظنیات و ذوقیات پرهیز کنید، برای هم این است. اگر کار رسید به توجیه های ظنی و ذوقی، بنده خودم به شما قول می دهم که بتوانم دو مطلب متضاد را، حتی برای یک گروه با فاصله شش ماه به طوری که فقط کمی مطلب اول از یادشان رفته باشد چنان توجیه پذیری کنم که در هر جلسه هم آن گروه به به بگویند، غافل از این که شش ماه قبل برای چیز دیگری به به گفته اند.

ما در عصر خودمان دیدیم که در نوسان های اجتماعی با قدرت تهییج احساسات و تبلیغاتی که بتواند مردمی را که بر ذوقیات و احساسات تکیه دارند به این طرف و آنطرف بکشاند، در فاصله ای کوتاه برای دو چیز ضد هم زنده باد، یا مرده باد می گفتند، فکر رشد نیافته هم این است لذا بالاترین خدمت به جامعه انسان ها و محکم ترین و استوارترین پایه برای بهتر زندگی کردن انسان ها، این است که درست اندیشیدن را به آن ها بیاموزیم و نه فقط بیاموزیم، یعنی برایشان درس بگوییم، بلکه تربیت شان کنیم که درست فکر کنند.

این که می بینید در هم این آیات به «یا اولی الالباب» (خردمندان) تکیه می کند می خواهد خرد، فکر و اندیشه ی استوار و صحیح را در انسان بکار بیندازد، زیرا کلید حل آنجاست. پیغمبر خدا (ص) و علی مرتضی (ع) اگر ده هزار سال هم عمر می کرد و با مردمی سروکار داشت که آن ها رشد نکرده بودند مگر کاری از دست آن دو ساخته بود؟ لذا نخستین تلاشهای پیغمبر (ص) در دوره ی سیزده ساله ی مکه، منحصرأً صرف این شد که گروهی از مردم آماده تر را، به صورت مردم رشد یافته، در آورد تا آن ها استخوان بندی نهضتی شوند که آن نهضت بتواند محیط را برای رشد یافته تر شدن عموم، فراهم سازد.

تحریف مناسک حج

آن مردم هم این آیین پاک ابراهیم(ع) را که به صورت مناسک حج بود تحریف کردند. مقصود این بود کسی که به عنوان حج خانه خدا می رود، دیگر جنبه‌ی اشرافی بودنش را برای چند روز هم که شده کنار بگذارد و همه در آن جا یکسان باشند اما گفتند چه یکسانی از این بهتر که همه لخت باشند، برهنگی از همه حالت‌ها یکسان تر است. آن وقت زن‌ها هم لخت می شدند منتهی شب طواف می کردند و مردها هم آن روز برهنه مادرزاد طواف می کردند. این نوع انحرافات روز افزون بود البته انحراف‌های دیگری هم بود.

در هم این مراسم حجاجی که یک طرفش مردم لخت و برهنه طواف می کنند تا امتیازی نباشد قریش و گروهی ممتاز در مکه در مراسم حج حساب خیلی چیزهای شان از حساب مردم دیگر جدا بود. قبلاً عده‌ای از مردم در روز نهم در صحرای «عرفات» می ماندند و عصر هنگام نزدیک غروب به سمت «منی» حرکت می کردند. در شب «عرفه» می رفتند و در آنجا می ماندند و روز «عرفه» را نیز می ماندند. کسانی که شب نرسیده بودند روز به آن جا ملحق می شدند. در عهد جاهلیت عصر هنگام، قبل از غروب آفتاب، به سمت «منی» حرکت می کردند اما این گروه زبده می گفتند حساب ما از حساب توده‌ی مردم جداست، ما می رویم از هم آن اول در حدود وادی «مشعر الحرام» اقامت می کنیم. ما از آن جا به سمت مکه حرکت می کنیم با وضعی و امتیازی خاص و لابد هم این طور توجیه می کردند که چون گروه ما (قریش) میزبان این مهمانان خانه‌ی خدا هستند، بنابراین چه بهتر که ما یک منزل، از آن‌ها به مکه نزدیک تر باشیم و برای پذیرائی حجاج از آنجا حرکت کنیم.

با این توجیهات معمولاً همه چیز را می شود توجیه کرد بنابراین در قسمت‌های مختلف آئین حج تحریفاتی پیدا شده بود.

صلح حدیبیه

پیغمبر اسلام(ص) پس از آن که در مدینه استقرار پیدا کرد و آن قدرت اجتماعی را به دست آورد که به تواند سنت‌های کهن را بشکند ۱ برای گذراندن «حج نمونه» عازم حج شد. در سال ششم هجرت پیغمبر با حدود هزار و دویست تا سیصد نفر به سمت مکه برای گذراندن حج در ایام حج حرکت نمود. و افراد با خودشان قربانیها را هم می بردند. معمولاً برگردن گوسفند و حیوان قربانی چیزی آویزان می کردند به علامت این که این‌ها گوسفندی که به چرا می برند نیست، بلکه گوسفندی است که به قربانی می برند تا از دست برد تجاوزگران و دزدان مصون باشد که به این علامت‌ها قلائد و شعائر گفته می‌شود (گردن آویز و علامت) ولی هنوز قدرت اعراب مشرک آن قدر بود که وقتی پیغمبر با این کاروان حج نزدیک مکه رسید آن‌ها را متوقف کردند حالا ممکن است پرسیده شود چگونه؟ سنت شکنی کار مشکلی است؟ سال ششم هجرت است مسلمان‌هایی هستند که هیجده سال یا نوزده سال است که مسلمان هستند. برخی ده- دوازده سال است که مسلمانند گروهی هفت یا هشت سال و عده‌ای سه سال- دو سال و یا یک سال است که به پیغمبر(ص) به عنوان پیامبر خدا اعتقاد پیدا کرده اند و به قرآن به عنوان وحی خدا معتقد شده اند. وقتی پیغمبر(ص) به سرزمین «حدیبیه» رسید، مأموران مکه آمدند گفتند شما امسال حق حج رفتن ندارید والا جنگ خواهد شد و بالاخره کار به عقد قرارداد صلحی میان آن‌ها و پیغمبر انجامید و قرار شد پیغمبر آن سال را برگردد و از انجام حج صرف نظر کند و سال آینده آن هم برای سه روز به حج برود و بت پرستان سه روز اطراف خانه خدا را خالی کنند و در اختیار مسلمانان بگذارند اما مسلمانان حق بردن سلاح حتی شمشیر را هم با خودشان نداشته باشند که این امر، از هر نوع احتمال (خطر جهت مشرکین) به دور باشد.

سنت شکنی

وقتی این مطلب تمام شد پیغمبر فرمود: ما امسال گرچه احرام بستیم و در حال احرام، قربانی نیز با خودمان آورده ایم اما نمی توانیم حجامان را تمام کنیم بنابراین همین جا هر کس قربانی اش را ذبح کند و از احرام بدر آید.

شگفتا اینان قرن ها عادت داشتند که وقتی لباس احرام می پوشیدند باید احرام در سرزمین (منی) در آورده شود حال پیغمبر (ص) می گوید هم این جا در بیابان قربانی را بکش و از احرام بیرون بیا. تحمل این مسئله برای آن ها مشکل است و با این که پیغمبر چند نوبت به ای نها فرمود بروید قربانی هایتان را بکشید و از حالت احرام بیرون بیائید، همه به پیغمبر خیره نگاه می کردند و برخی از کسانی که در آنجا بودند دستور پیغمبر را اجرا نمی کردند.

این ها گفتند ما مدت ها بود به پیغمبر به عنوان پیامبر خدا ایمان داشتیم اما با این دستور پیغمبر، که بر خلاف سنت چندین صد ساله ماست، که در سرزمین «حدیبیه» گوسفندها را قربانی کنید ما در پیامبری او شک کردیم، البته این شک یک زمینه ای هم داشت و آن زمینه خوابی بود که پیغمبر (ص) برای آن ها قبلاً نقل فرموده بود که آن ها به مسجد الحرام خواهند رسید.

در این جا مورخین یک حادثه جالبی را که نقل می کنند این است که یک شکل سیاسی و اجتماعی در رهبری نهضت به وجود آورده است. گروهی از مسلمانان زبده، هم راه پیامبر حرکت کرده اند و پیامبر دستور می دهد که حکم خدا اینست که هم اکنون بروید قربانی هایتان را ذبح کنید و از احرام بیرون آید و با این که چند بار فرموده اما آنان عمل نمی کنند، این مشکل بزرگی در نهضت است؛ می گویند؛ پیغمبر با اوقات تلخ، به چادر «ام سلمه» که یکی از همسرانش بود رفت. ام سلمه وقتی که ناراحتی پیغمبر را دید به پیغمبر عرض کرد یا رسول الله مطلب چیست؟ پیامبر فرمود: مگر نمی بینی من به آن ها دستور می دهم به فرمان خدا بروید گوسفند هایتان، شتر هایتان، گاو هایتان، قربانی هایتان را که آورده اید ذبح کنید و از حالت احرام بیرون بیائید اما عمل نمی کنند.

ام سلمه گفت یا رسول الله این که راهش آسان است شما این بار بدون این که با احدی حرف بزنید خودتان بروید قربانیان را ذبح کنید ببینید چه می شود.

پیغمبر دریافت که پیشنهاد جالبی است. رهبر در یک جا باید خود به معرکه مبارزه قدم بگذارد آن قدم گذاردن به داخل معرکه چندین برابر دستور، آئین نامه و قانون و ابلاغ و حکم و امثال آن اثر می کند. این بار پیغمبر (ص) بدون این که با احدی صحبت کند تشریف آورد و همه ی قربانی هایی را که با خود هم راه آورده بود ذبح کرد. در این جا «ابن اثیر» در «کامل» نقل می کند که با فاصله ای بسیار کوتاه انگار نه انگار که آن صحنه های قبلی بوده است چنان برای قربانی کردن هجوم آوردند که گویی این ها آن مردمی نبودند که در برابر دستور پیامبر مقاومت می کردند. گویا همه احساس کرده بودند که عجب خطائی کرده اند مگر در یک نهضت در سر این بزنگاه ها می شود از دستورات رهبری غفلت کرد؟ آن هم تخلفی این چنین خطرناک در مرز مواجهه با دشمن؛ تخلف از دستوری که رهبری، بعنوان حکم خدا، ابلاغ می کند که به منزله ی چیست؟ شک در مقام پیامبری اوست. به این مطلب نیز در آیه اشاره شده است.

فتح مکه

پیغمبر آمد با مسلمان ها تا حجی پیراسته از خرافات و موهومات و انحرافات برگزار کند ولی مانع شدند و این کار به سال بعد موکول شد. یال بعد عمره ای برگزار شد. در سال هشتم مکه فتح شد. در سال نهم مراسم حج رسمی برگزار گردید ولی پیغمبر در آن مراسم شرکت نداشت. در همان سال بود که امیر مؤمنان علی (ع) ماموریت پیدا کرد که آیات سوره ی «برائت» را بخواند و ابلاغ

کند. در سال دهم بود که پیغمبر اسلام و مسلمانان با موفق شدند آن حج عالی نمونه را، برگزار کنند و ما نیز هرچه از احکام حج داریم مربوط به گزارش حج پیغمبر در سال دهم هجرت است.

کلمه «حج» یعنی آهنگ و قصد کسی که به قصد خانه خدا می آید. آن وقت موقعی که از یک نفر می پرسیدند کجا می روی؟ می گفت من عازم خانه خدا هستم (انا احج البیت)، کم کم حج نام این سفر شد.

کلمه «عمره» از آباد کردن و عمران و آبادی است. یک حج بزرگ به عنوان مراسم عادلانه معمول بود و یک حج کوچک، که «عمره» نامیده می شود. حج بزرگ عبارت بود از آن اجتماع سالانه بزرگ که درباره آن توضیحاتی خواهم داد. ولی این (حج) سالی یک بار بود. این مراسم که سپری می شد اطراف کعبه، از پیرامون خانه های معمولی هم خلوت تر بود کما این که اکنون نیز همین گونه است در موسم حج آنجا آنقدر ازدحام جمعیت است که حد ندارد ولی اگر اواخر ماه ذی الحجه ی انسان به مسجد الحرام برود چه بسا غیر از موقع نماز، در مواقع معمولی، مانند هم این مسجدهای ما خالی و خلوت باشد و هیچ کس آن جا نباشد. بنابراین سنت بوده است که غیر از موقع حج نیز افراد به زیارت خانه خدا بروند و آن زیارت «عمره» می شده یعنی زیارتی که خانه خدا و اطراف این خانه را آباد نگه دارد، زیارت آباد کننده، عمره ی اعمار.

معمولاً عرب ها در ماه رجب به حج می رفتند که یکی از ماه های حرام بود ولی چون ماه رجب تنها یک ماه حرام بود کسانی می توانستند به مکه بروند و برگردند که فاصله شان تا آن جا با انجام مراسم حج بیش از هفت، هشت یا ده روز نباشد. ده روز بیایند، ده روز هم برگردند و ده، دوازده یا سیزده روز آن جا باشند. اما کسانی که فاصله شان تا مکه یک ماه راه بود نمی توانستند عمره به جا بیاورند زیرا این ها باید طوری عازم باشند که وقتی از خانه بیرون می آیند تا وقتی که به خانه شان برمی گردند، در پرتو ماه حرام، امنیت داشته باشند اما در ماه های رجب، شوال و ذی القعد و ذی الحجه و محرم که ماه های حرام بود کسانی که فاصله بیشتری مثلاً تا سی، چهل روز هم تا مکه داشتند، می توانستند بیایند و مراسم حج را بگذارند و برگردند. این است که این حج، حج بزرگتری بود که با اجتماع بزرگتری برگزار می شد اما حج ماه رجب، عمره ای بیش نبود، آن وقت کسانی را هم که نزدیک بودند و به عنوان امنیت حرم، یعنی آن هایی که خیلی نزدیک بودند- یک روز و یا ده پانزده ساعت راه فاصله داشتند و از امنیت حرم برخوردار بودند- هم می توانستند معمولاً عمره بگذارند یعنی زیارتی که این خانه را معمولاً «آباد» نگاه دارد.

صحبت در مرود قبل از اسلام است، کسانی که از مکه دور بودند، می توانستند عمره و حج را با هم به جای آورند یعنی خیلی زود حرکت کنند و به مکه برسند یک مراسم و یک دو زیارت را انجام دهند مدتی هم آن جا بمانند تا موقع آن حج بزرگ فرا برسد. بنابراین برای آن ها عمره و حج در یک سفر می شد، که «حج تمتع» ما از این قبیل است.

در فقه شیعه برای مسلمانی که از مکه دور باشد و بر حسب فتاوی موجود، چهل و هشت میل ۱ از مکه فاصله داشته باشد، حج تمتع واجب است یعنی حجی که عمره و حج را با هم انجام بدهند.

حجۃ الوداع

در سال دهم پیغمبر با جمعیتی انبوه که عده حجاج آن سال را در تواریخ تا هشتاد هزار نفر ذکر کرده اند و یک اجتماع هشتاد هزار نفری در سال دهم پیرامون خانه کعبه بسیار با شکوه بود؛ حج را برگزار کردند بدون حضور یک نفر بت پرست زیرا در سال قبل اعلام شده بود که از سال آینده، بت پرستان حق شرکت در مراسم حج را ندارند و یک پارچه مسلمانان شرکت داشتند. این یک نمایش و تظاهرات بسیار عالی، چشم گیر، موثر و عظمت بخش برای نهضت اسلام بود. پیغمبری که ده سال پیش، از همین سرزمین مکه با فشار و تهدید و شکنجه به فرسنگ ها آن طرف تر تبعید شده بود حالا با شکوه و جلال به عنوان رهبر بزرگوار اسلام با جمعیت هشتاد هزار نفری- که حتی تا پنجاه سال قبل هم به گمان من، چنین اجتماعی در همین کشور خودمان یک اجتماع بی

سابقه تلقی می شد- به پیرامون خانه کعبه باز می گردد.

یک اجتماع انبوه هشتاد هزار نفری در یک زمان، بسیار شکوه و جلال دارد اگرچه از مجموع جمعیت سرزمین عربستان در آن زمان آماری در دست نیست ولی معلوم نیست در آن موقع به نیم میلیون نفر هم می رسیده است، بزرگترین شهر و مرکز اجتماع آن موقع هم جمعیتش از حدود ده هزار نفر تجاوز نمی کرد.

در سرزمین عربستان در چنین شرایط اجتماعی، پیغمبر و مسلمانانی که ده سال قبل، از این سرزمین رانده شده اند، حالا در یک اجتماع یک پارچه جمع می شوند. اجتماعی که از همه جای آن یک صدا بلند است: «الله اکبر». این است که می بینید «لیک» جزء سنت های حج است: «لیک، اللهم لیک، لیک لا شریک لک» یعنی آهنگ توحید، حالا هشتاد هزار نفر دارند می گویند: «لیک، اللهم لیک، لا شریک لک». این همان سرزمینی است که یک سال پیش از آن که هنوز بت پرستان در حج شرکت می کردند، یک گروه می آمدند «یا هُبَل، یا هُبَل» می گفتند یک عده «یالات یا لات» می گفتند. هر دسته ای برای خودشان یک صدائی داشتند و یک بتی را صدا می کردند. جمعیت هم شاید ده هزار نفر نمی شد، حالا یک جمعیت انبوه هشتاد هزار نفری، با یک رهبری، با یک دستور و با یک شعار، همه با هم می گویند: «لیک، اللهم لیک، لا شریک لک» ای خدای بزرگ ما دعوت تورا پذیرفتم و به این سرزمین آمده ایم و در برابرت اعتراف می کنیم که هیچ کس را شریک خدایی تو نمی دانیم. عظمتی بسیار بزرگ و بسیار چشم گیر بود. بدون شک مراسم «حجۃ الوداع» از عوامل بسیار موثر تاریخی در پای گیر شدن نهضت اسلام بود.

حج کنونی و امت اسلامی

امروزه از حج آن طور که لازم است بهره برداری نمی شود و آن چه مسلمان ها الان به عنوان حج انجام می دهند هشتاد و گاهی نود درصد از آن چه اسلام گفته دور است، ولی هم آنطور که باقی مانده است، آن قدر اهمیت دارد که در هیچ یک از شرایطی که تا کنون داشته ایم نمی توان از آن صرف نظر کرد. البته مقصود این نیست که در هیچ شرایطی در آینده هم این مساله نخواهد بود. زیرا ممکن است به طور موقت در شرایط اجتماعی خاص در یک یا دو یا سه سالی، مصلحت اسلام ایجاب کند که حجی به عللی تحریم شود اما نباید هرگز تضعیف بشود. اگر کار بجائی رسید که اساس حج تضعیف بشود آن وقت باید خیلی بیشتر فکر کرد زیرا آن چه من- در سفر زیارت خانه خدا- با چشم میدیدم و لمس می کردم و آن چه با بررسی تاریخ به صورت یک واقعیت تاریخ لمس کردم این است که اگر مراسم حج نبود تا کنون هیمن مقدار مناسبات نیمه حسنه ای که میان مردم مسلمان جهان باقی مانده است را نیز دشمنان داخلی و خارجی نابود کرده بودند.

ایجاد فرقه های گوناگون در داخل اسلام مصیبتی بزرگ بوده و هست به این معنا که در داخل امت اسلام، هر گروهی می توانند و حق دارند به سراغ فهمی که خودشان از اسلام دارند بروند. شیعه حق دارد شیعه باشد و بگوید فهم من از اسلام این است. نباید هرگز شیعه مجبور شود که دنباله روی سنی باشد. تازه خود اهل سنت مگر یک گروه هستند؟ گروه های بزرگ آن ها چهار گروه است، گروه های کوچکش که خیلی زیادتر است. در فقه، حنفی دارد، شافعی دارد، حنبلی دارد، مالکی دارد، و در اصول عقائد و بینش کلی اسلامی اشعری دارد، معتزلی دارد و.... شافعی نمی تواند حنفی را مجبور کند که حتماً دنباله روی من باش. حنفی هم نمی تواند شافعی را مجبور کند بگوید دنباله روی من باش حنفی هم نمی تواند شافعی را مجبور کند و بگوید دنباله روی من باش. هر گروهی می توانند بگویند می خواهیم آزادانه فکر کنیم و هر چیزی را که منطقی ما پذیرفت عمل کنیم. اما آن چه حرام اینست که شافعی و حنفی بگویند چون تو شافعی هستی و من حنفی هستم بنابراین ما با یکدیگر برادر دینی نیستیم و هم چنین است شیعه و سنی. شیعه به سنی بگوید چون تو سنی هستی دیگر برادر دینی من نیستی این تعبیرهای زننده اسلام کش، که در میان ما- گاهی از زبان اهل علم- شنیده می شود نمی دانیم از کجا آمده است.

بحث ما در ناصبی و دشمنی اهل بیت نیست، آن حساب دیگر دارد. امروز در جامعه چند صد میلیون مسلمان، در بسیار نقاط، اصلاً ناصبی پیدا نمی‌کنند. در بلاد سنی نشین اگر در بعضی نقاط هم پیدا کنید خود سنی‌ها هم از آن‌ها بدشان می‌آید. اصلاً بحث بر سر ناصبی و دشمنی اهل بیت نیست، بحث بر سر یک سنی ساده است یعنی یک سنی که حتی بسیاری از آن‌ها محب اهل بیت هستند. به تحقیق در دایره‌ای که من در برخی از دوستان، از نزدیک دیده‌ام اکثریت، با دوستان اهل بیت است. یکی از دوستان از سفر مصر خود چیزی را نقل می‌کرد که من در مصر با مردی صحبت می‌کردم و آن کس که با من صحبت می‌کرد گفت:

«شما خیال می‌کنید که دوست دار اهل بیت فقط شما هستید؟ ما هم دوستان اهل بیت هستیم. شما نگاه کنید در مصر این قدر که اسم علی و حسن و حسین و این حرفها هست اگر شما توانستید این قدر اسم عثمان، ابوبکر و عمر پیدا کنید و اگر شما حسن یا حسین اسم می‌گذارید ما یکی از اسم‌های جاری مان حسین است که در میان ما اسم گذاری می‌شود.»

من برای یکی از دوستان نقل کردم که در هامبورگ با چند تن از ترک‌های ترکیه - که حنفی مذهب هم هستند - صحبت می‌کردم من می‌خواستم از فرصت برخوردار باشم با این‌ها برای این که بذریع محبت اهل بیت را در دل آن‌ها بیفشانم استفاده کنم. آمدم دو تا حدیث برای آن‌ها نقل کنم دیدم انگار چهره‌هایشان یک جور دیگر است به من به طرز دیگری نگاه می‌کنند خیال کردم که این‌ها خیلی از مرحله دورند گفتم خوب من از بدجائی شروع کردم باید دو قدم عقب تر می‌رفتم.

(من که ترکی نمی‌دانم آن مترجم ما یک ترکی بود که من به آلمانی حرف می‌زدم و او برای آن‌ها به ترکی ترجمه می‌کرد) یک مطلب آزمایشی گفتم که بینم مساله از چه قرار است دیدم این گونه نیست که من از جلو شروع کرده و باید عقب تر می‌رفتم، بلکه از عقب شروع کرده و باید جلوتر می‌رفتم، این‌ها گفتند به فلانی (به اصطلاح خودشان به خواه) بگو مگر خیال می‌کنند ما دوستدار اهل بیت نیستیم که این حرفها را می‌زند؟ ما دوست دار اهل بیت هستیم. مگر می‌شود یک مسلمان (تعبیر آن‌ها این بود که) دوستدار اهل بیت نباشد؟ بنابراین قصه، قصه ناصبی‌ها نیست. قصه، قصه برادر سنی مسلمان است که هیچ هم ناصبی نیست.

مسئولیت شیعه

یک شیعه، با هیچ آهنگی حق ندارد هیچ گونه موضع‌گیری داشته باشد که برادری دینی، و به هم پیوستگی سیاسی و اجتماعی و دینی او با یک برادر مسلمان سنی متزلزل شود. اگر مراسم حج نبود با این توطئه‌هایی که علیه همبستگی مسلمانان شده است بنده گمان می‌کنم تا کنون آن پیوندهای وحدت‌آوری را که پیغمبر اکرم (ص) و مسلمانان صدر اسلام با خون جگر و با بذل جان و مال ایجاد کردند و مولا علی (ع) با سی سال سکوت و زندگی هم‌راه با خون دل خوردن با حمایت و حفاظت آن پرداخت و امام مجتبی (ع) با پذیرفتن قرارداد نامطلوبی که شرایط سیاسی آن زمان بر آن حضرت تحمیل کرد و به خاطر حمایت از آن از ادامه جنگ خودداری کرد و ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین از امام سجاد (ع) گرفته تا امام عسکری (ع)، همه در راه آن تحمل‌ها و رنج‌ها بر خود هموار کردند؛ همه‌ی این‌ها تا به حال باید به فنا می‌رفت. این درست است که در ذهن سنی جایگزین کرده‌اند که این شیعه‌ها اصلاً خدا را قبول ندارند.

این‌ها می‌گویند جبرئیل اشتباه کرد قرار بود بیاید به خانه علی (ع)، رفت در خانه پیامبر (ص) را عوضی زد و درست است که بین شیعه، جایگزین کرده‌اند که این سنی‌ها همه‌شان دشمن علی (ع) هستند در حالی که اکثریت‌شان به علی (ع) و ائمه احترام می‌گذارند.

درست است که این تبلیغات شوم اثر خود را کرده ولی باز هم بالاخره سالی یک بار، ده هزار، بیست هزار، سی هزار، چهل هزار، پنجاه هزار، پانصد هزار، هفتصد هزار، هشتصد هزار سنی، آن‌جا دور هم جمع می‌شوند و اگر یک مقدار در حال هم دیگر دقت

بکنند و قدری حوصله به خرج بدهند و از احوال هم جويا بشوند می فهمند که تمام این ها دروغ است. لاقلاً سالی یک بار فرصت دروغ آزمائی هنوز برای جامعه مسلمان باقی مانده است.

اگر هم این یک فایده حج را حساب کنید فایده بسیار بزرگی است و خیلی اهمیت دارد. لذا من شخصاً به حساب هم این یک امتیاز بزرگ، همواره معتقد هستم که باید مراسم حج را با شکوه هرچه بیشتر همه ساله برگزار نمود. این که می بینید علی(ع) اینقدر در وصیتش به امام مجتبی(ع) به فرزندش و به خاندانش تاکید می کنند: «الله الله به یاد خدا باشید و از خدا پروا داشته باشید. در حج و کنار خانه خداوندتان را خالی نگذارید و گرنه دیگران آنرا پر میکنند.» ۱ برای این است که حج هر قدر هم ضعیف بشود سنگری است بزرگ. این سنگر بزرگ را به هیچ عنوان نمی شود خالی کرد. استفاده ای که ما از حج می کنیم شاید ده الی بیست درصد بر حسب سالهای مختلف و شرایط مختلف و حج های مختلف، به «حج اسلام» نزدیک است و باید تلاش کرد که هشتاد و تا نود درصد از دست رفته را به جایش برگردانید.

معرفت واقعی نسبت به پروردگار

حج در درجه اول عبارت است از: زنده کردن یک یادبود پر ارزش به منظور حفظ اصلی که همان اصل توحید و یکتاپرستی است. شعار اسلام: «لا اله الا الله»، و هسته ی رسالت پیغمبر اسلام(ص): «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» است.

شگفتا مگر توحید و یکتاپرستی چنین نقشی دارد؟ آن یکتاپرستی جامع، دیگر کمبودی برای زندگی بشر باقی نمی گذارند. کمبود ما عموماً ناشی از این است که یکتاپرستی نیست. درکی که مردم از خدائی که می پرستند دارند غالباً کم و کاست و اگر گفته نشود حتی در بسیاری از موارد انحراف دارد. بعضی از انحرافات در خود این آیه (مذکور) است چگونه خدائی را می پرستی؟ این مسئله نخستین و «مسئله ی» آخرین برای هر انسانی است که بخواهد با خدا و نام خدا و یاد خدا زندگی کند. جالب این که آن چه تا به حال پایان نداشته است، این است که انسان دائماً باید خدایپرستی اش را منقح کند. چطور؟ این چه درس مشکلی است، نه یک بار دوربار، سه بار، چهار بار، ده بار؛ آری درس مشکلی است. دو نمونه را از آیات نقل می کنم تا ببینید چه درس مشکلی است.

عرب مسلمان یمنی، بت پرستی اش را به کنار انداخته به او گفته اند خدای یکتا را پرست و در برابر بت خم نشو. فقط «یا الله» بگو و او در برابر همه این ها گفت، چشم. اما آیا بدین ترتیب مطلب تمام شد؟ نه این عرب از یمن و به عزم حج حرکت می کند بدون حساب این که در این سفر طولانی از یمن تا مکه و برگشتن آذوقه و وسیله سفر وزادی و توشه ای هم می خواهد اما او می گوید مگر در این سفر من مهمان خدا نیستم؟ چون در این سفر مهمان خدا هستم دیگر چرا زاد و توشه بردارم؟ و به امید خدا حرکت می کند این عرب یکتاپرستی اش در این گوشه کم و کاست دارد. کسی باید با او بگوید برادر مسلمان یمنی مگر تو در خانه ات مهمان خدا نبودی و فقط در این سفر مهمان خدا هستی؟ تو چگونه خدائی را می شناسی؟ خدائی که مهمانی اش مخصوص موسم حج است؟ آیا تو فقط در موسم حج از بخشایش های او برخوردار و مهمان او هستی؟ زمین سفره عام اوست.

چه کسی گفته است که تو فقط در این چهار روز مسافرت مهمان خدا هستی؟ این کم و کاستی که این برادر مسلمان در فهم یکتاپرستی دارد اثرش موثر در عمل اوست. این انحراف فکری انحراف در محور در گردش چرخ ها اثر می گذارد و از خانه خویش بدون توشه برخلاف قانون اسلام و برخلاف رضای خدا بیرون می آید و خیال می کند که این مقتضای ایمان به خداست.

عجیب آن فهمی که او از خدا دارد به او میگگ وید توشه برنندار اگر برداری خلاف اعتقاد به خداست اما آن خدائی که اسلام می خواهد محور قرار دهد می گوید توشه بردار و اگر برداری خلاف رضا و خواست خداست حال با این دید در زندگی خود دقت کنیم برای ما لاقلاً چه قدر جای سوال بوجود می آید کارهایی که انجام می دهیم به اسم رضای خدا و یا نه، اصلاً واقعاً و قلباً با فکر رضای خدا در طلب مرضات الله چقدرش انحرافی است؟ چه قدر از این کارها لاقلاً قابل آزمایش و سوال و محک زدن مجدد

است؟ اگر تا پایان عمر با این نمونه‌ها انسان در زندگی شخصی خود و بعد هم در زندگی دیگران و حتی در زندگی علمای بزرگ و عرفای بزرگ دقت کند می‌بیند عارفی سال‌ها در معرفت خدا کوشش کرده و معرفتش هم بالا رفته و خیلی هم بهتر از سطح معمولی است اما مساله تمام نشده است آن هم چه تمام نشدنی تمام نشدنی که حتی در میدان عمل اثر دارد در آیه اشاره می‌کند «وَتَزَوَّدُوا» (توشه بردارید) هنر بیان قرآن همیشه این است که به محض آن که به یک مطلب معمولی اشاره می‌کند یک نتیجه گیری عالی تری نیز در کنار آن می‌کند: توشه بردارید که حتی سفر آخرت هم توشه می‌خواهد (فان خیر الزاد التقوی) تقوی توشه آن سفر است. همه سفرها توشه می‌خواهد ولی هر سفری متناسب با خود.

حج و بهره برداری های اقتصادی

یک نکته دیگر باز در این آیات هست که این نکته مربوط به یک نوع تصویر غلطی از خداشناسی گروهی از اعراب است. اینان وقتی پس از (ظهور) اسلام به سفر حج می‌رفتند سعی می‌کردند که از هر کار درآمدزا خودداری کنند، می‌گفتند ما آمده ایم به سفر خدا و کسی که برای حج خانه‌ی خدا و سفر می‌اید دیگر باید فکر تجارت و بازرگانی و کسب و کار را یک سره از مغزش بیرون کند. اتفاقاً این مطلب هم اکنون وجود دارد بنده خود برخی از اهل علم را دیده‌ام که انتقاد می‌کردند از سفر و به برخی از حجاج می‌گفتند معلوم نیست که او سفر تجارت می‌رود یا زیارت؟ پس از اسلام اعراب همین فکر را می‌کردند. قبل از اسلام اصلاً مراسم حج بیش از آن که یک مراسم دینی و زیارتی باشد مراسمی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بود و لذا بزرگترین بازارهای فصل در موسم حج به پا می‌شد. در این بازار «عکاظ» و یکی دو بازار معروف در دو محل دیگر تشکیل می‌شد. در این بازارها علاوه بر جنبه‌های اقتصادی، جنبه‌های اجتماعی، ادبی و هنری قابل ملاحظه‌ای هم وجود داشت. از جمله عرضه کردن بهترین اشعار سال. این یک بازار سالانه‌ای بود الان هم هنوز در دنیا بازارهای سالانه‌ای هست ولو این که در کشور ما تازه مسئله نمایشگاه‌های تجارتهای سالانه‌ی بین‌المللی شروع شده است.

یکی از اصول اقتصاد دنیاست که صاحبان صنایع مختلف در فصول مختلف سال در جاهای مختلف دنیا نمایشگاه برپا می‌کنند. مثلاً در «هانوور» ۱ نمایشگاهی بسیار مفصل و بزرگ دارد که معمولاً حدود اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت ماه برگزار می‌شود و از صنایع گوناگون و از کشورهای گوناگون دنیا در آن شرکت می‌کنند و این یک بازار است. هدف از این نمایشگاه بازاریابی برای محصولات صنعتی جدید است. در زندگی اعراب هم از این گونه بازارهای سالانه وجود داشت آن هم چند بازار سالانه در چند نقطه مختلف. سه تا از این بازارها، بازارهای مربوط به موسم حج و بر محور مسافرت حج بود و یکی از مناطقی که حجاج در آن جا جمع می‌شدند «عکاظ» بود. پس از اسلام فرد مسلمان نزد هود می‌گفت من متوجه به خدا در سفری که به خاطر توجه به خدا انجام می‌دهم دیگر باید فکر کسب و کار و پول را از مغزم بیرون کنم و فکر می‌کرد که کسب و کار در سفر حج حرام است و ارزش سفر حج را از بین می‌برد. آیه آمد:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ...» هیچ عیبی ندارد که در سفر حج در پی بخشایش الهی هم باشی. در روایات ۲ متعدد آمده است که می‌گوید: پرسیدم در سفر حج شترهایم را کرایه می‌دهم و خودبه‌خود با این کار کاسبی می‌کنم بنابراین خوب است که دیگر من در این سفر محرم نشوم و حجبی به جا نیاورم. در این جا باید دید لیسَ علیکم جُنَاحٌ (عیبی ندارد) چیست؟ این طرز تفکر که در سفر حج اگر بهره‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بکنیم صفا و خلوص سفر حج از بین می‌رود چه طرز فکری است؟ این ناشی از کجاست؟ این انحراف از کجا پیدا شده است؟ از خداشناسی؟ او چگونه خدا را می‌شناسد؟ خدائی که اگر بخواهیم بیاد او باشم باید مشغول کسب و کار نباشم. در حالی که خدای اسلام این نیست. خدای اسلام، خدائی است که می‌گوید کسی که در طلب روزی برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش می‌کوشد؛ کارش کاری است شبیه کار تلاشگران در راه

خدا و مثل جهاد در راه اوست. آن هم جهاد است.

چرا؟ برای این که اسلام می‌خواهد ما مسلمان‌ها وضع مسیحیت امروز اروپای غربی و آمریکا را پیدا نکنیم. این را من مکرراً هم از خود آن‌ها شنیدم هم از ایرانیانی که به عزم مطالعه به آنجا رفته‌اند. حتی در این اواخر هم کسی که (به این کشورها) رفته و بازگشته بود نیز در یک گفتگوی مشورتی مطرح می‌کرد و آن این که فرد مسیحی روز یکشنبه که در کلیساست بنده‌ی خداست. در کلیسا که می‌رود براستی هم توجه به خدا پیدا می‌کند. در روز یکشنبه در کلیسا به یاد خدا هست اما از کلیسا که بیرون می‌آید ضعیف می‌شود. اما از فردا که دوشنبه می‌شود تا آخر هفته، دیگر خدا را یاد می‌برد با آن که او مرتب به کلیسا می‌رود و هفته‌ای یک بار به یاد خداست. اسلام این‌گونه مسلمان‌نم‌یخواهد. چون از فردا که شنبه است در کسب و کار در فکر و عملش حساب همه چیز هست جز خدا. البته این‌گونه نیست که همه مسیحیان این‌طور باشند شیوه کنونی کار کلیسا این طرز را بوجود آورده و باید با صراحت به شما بگویم که در همین حال هم مسیحیان زیادی هستند که در تمام هفته و در تمام کارهایشان به یاد خدا هستند. شیوه سابق کلیسا این‌گونه بود. کلیسا در سابق این‌طور نبود که مسیحی هفته‌ای یک بار به کلیسا برود بلکه صبح و ظهر و شب در کلیسا بود. اگر ما بخواهیم یاد خدا را مخصوص کلیسا بدانیم خود بخود وقتی زندگیمان اجازه نمی‌دهد بیش از هفته‌ای یک بار به کلیسا برویم بیش از هفته‌ای یک بار هم به یاد خدا نیستیم. اسلام خدای در کلیسا ندارد. اسلام خدای همه جا دارد و بنابراین به بنده‌ی خدا می‌گوید که اگر مشغول کسب و کار هم هستی با یاد خدا باش.

خیلی فرق است بین کسب و کار به نام خدا و به یاد خدا و کسب و کار بدون نام خدا و بدون یاد خدا، خیلی فرق است بین مطالعه‌ی علمی (من حتی مطالعه فیزیک و شیمی را می‌گویم) به یاد خدا و به نام خدا و بدون نام خدا و بدون یاد خدا آن کسی که در لابراتور علمی اش با یاد خدا کار می‌کند و برای او خدا همه جا حضور دارد، خدمت علمی و آثار و فرآورده‌های مطالعاتش را هیچ‌گاه به یاد خدا نیست در مورد آن کسی نیز که اسلحه می‌سازد خیلی فرق است بین اسلحه‌سازی به یاد خدا و به نام خدا و اسلحه‌سازی بدون یاد خدا و بدون نام خدا. آن کسی که اسلحه می‌سازد بنام خدا کاملاً دقیق است که به بیند این اسلحه بدست چه کسی می‌رود. حلقوم چه کسی را می‌فشارد آیا حلقوم متجاوز به حق یا دیگری را؟ انسان باید بسیار احق باشد که در آن جا نیز بگوید که بنام خدا و به یاد خدا دارم سلاحی را می‌سازم که می‌دانم فردا طرف داران حق با آن کشته می‌شوند. این خیلی حماقت است و اسلام می‌خواهد یاد خدا همه جا و در همه حالات با ما باشد. «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»^۱ حالات انسان معمولاً از این سه حالت او دیگر بیشتر نیست، با ایستاده است و کار می‌کند یا نشسته است و یا دراز کشیده و اسلام می‌خواهد او در همه حال به یاد خدا باشد.

چنان که ملاحظه می‌شود این فکر که اگر ما در سفر حج درآمدی هم داشته باشیم به خلوص و اصالت سفر حج لطمه می‌زند. برای کسی است که پول در آوردنش هم، آهنگ خدائی نداشته باشد و گرنه کسی که پول در آوردنش آهنگ خدائی دارد دیگر چه منافاتی با خدا دارد. اگر از او پرسند که این پول را برای چه در می‌آوری؟ پاسخ می‌دهد که می‌خواهم هزینه‌های ضروری زندگی خانواده ام را تأمین کنم و این یک وظیفه‌ای است که خداوند به عهده‌ی من گذاشته است. آیا در این صورت پول در آوردن واقعاً با یاد خدا منافات دارد؟ اگر می‌خواهم درآمد اضافی را آنجا که فرمان: و انفقوا فی سبیل الله (چنان که در همین آیه جلوتر می‌رسیم به فرمان: و انفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بایدکم الی التهلکة) است صرف کنم. باید چیزی داشته باشم که آنرا در راه خدا انفاق کنم. اینجا در می‌آورم که آنجا انفاق کنم. آیا این با یاد خدا منافات دارد که صرفاً برای خودخواهی و ارضای خواسته‌های شخصی، صرفنظر از حدود و موازینی که حق و حق پرستی برای این پول در آوردن مقرر کرده است باشد.

این است که با روح توجه با خدا منافات دارد. به عبارت دیگر اگر انسان، خدا را در حاشیه زندگی قرار دهد و با این نیت در سفر خدا بخواهد پول در بیاورد دیگر نمی‌شود. اما آن انسانی که خدا را در متن زندگی قرار می‌دهد و اعتقاد به خدا، چون روح در

تمام سلولهای جسم حیات اوست، به گونه ای که حتی یک سلولی که از این روح خالی باشد وجود ندارد، دیگر کسب و کارش در سفر حج نمی تواند هیچ گونه منافاتی با معنویت داشته باشد.

سوغاتی در سفر حج

یکی از دوستان که عازم حج بود سوال می کرد اگر در این سفر قدری سوغاتی بخرم وقتی را که در این راه مصرف می کنم چگونه است؟ گفتم تا چه گونه سوغاتی و با چه آهنگی بخرید؟ فکر کنید که من سفری می آیم و بر می گردم یادبودهایی برای همسر، مادر، پدر، خواهر، بستگان و دوستانم می برم بدون این که آهنگ سوغات خریدن های زمان ما را داشته باشد و واقعاً سوغات و تحفه ای باشد از سفری، نه به رخ کشیدن این که چه قدر آوردند و چه قدر آوردی، آن چند ساعتی را که آن جا می روی با این روح به دنبال پیدا کردن چیزهایی که هر دانه اش یکی از بستگان و دوستان ترا خرسند و خوشحال می کند و این خوشحالی را نیز به حساب رضای خدا وظیفه اسلامی بگذاری بسیار خوب است. ۱. اصلاً مسلمان که یک آدم خشک و سخت نیست. مسلمان هم یک آدمی است که مثل آدمهای تربیت شده و رشد یافته عواطف دارد و در زندگی نیز از این حرف ها هست. مگر دین نیست که در روایات ما تأکید شده که وقتی به خانه دوست یا قوم و خویش می روی یک دانه سیب سرخ به دست بگیر، آن جا برو و با یک تحفه ی کوچک او را خوشحال کن؟ این چیست؟ زندگی با محبت و دوستی متقابل و برادری و تقویت زندگی عاطفی و این خواست خداست کسی که در این راه کوشش می کند کارش منافاتی با طلب رضای خدا ندارد و به خلوص سفرش هیچ لطمه ای نمی زند. پس مساله آن است که چه گونه سوغات بخری. اما کسی که می خواهد به حساب رضای خدا سوغات بخرد دیگر آنجا که می رود حواسش جمع است که چه بخرد برای چه کسی بخرد و چه گونه و در چه حدی بخرد. او باید همه این ها را حساب کند و الا- اگر من برای این می روم که با پولی که از راه ربا به دست آورده ام و یا قرض کرده ام سوغات بخرم، (حالا- موارد دیگرش را نمی گویم و فقط همین یکی را می گویم) و یا به مردم بدهی دارم و طلب کار من از من طلبش را مطالبه می کند و من طلب او را به وقت نمی پردازم و با آن پول سوغاتی می خرم و برمی گردم دیگر با این روح اگر کسی سوغاتی بخرد (با سفر حج) سازگار نیست. یا نه، اگر در حالی که در جامعه ای که در آن زندگی می کنم نیازمندان وجود دارند و نیازهایی وجود دارد که یا بر اصل سوغاتی خریدن، یا لاقلاً بر حد سوغاتی خریدن تقدم دارد و باز هم این را رعایت نمی کنم نمی شود. دقت کنید که یاد خدا چون روحی در تمام سلولهای زندگی باشد همه این جهات به آدم فرمان می دهد و هدایت می کند به انسان جهت می دهد که این جا برو و آن جا نرو، این کار را بکن و اینکار را نکن، این گونه بکن و آن گونه نکن. و اسلام می خواهد ما چنین خدائی را بپرستیم.

بنابراین طرز تفکر، حالا که ما به فضل الهی مسلمان شده ایم، بت پرستی را رها کرده ایم، آن حج آلوده را کنار گذاشته ایم و به سوی حج پاک اسلام آمده ایم بنابراین دیگر در سفر حج مان مواظب باشیم این که هیچ فکر کسب و کار نباشیم این نتیجه گیری انحرافی است. این انحراف از کجا به وجود آمده؟ از انحراف در محور خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی ناقص یا خدای ناکرده آلوده. بنابراین یکتاپرستی به معنای کامل و وسیعش بر تمام شئون زندگی مسلمان پرتو می افکند و اصلاً خداپرستی و خداشناسی صحیح است که می تواند کار فرد و امت اسلامی را هدایت کند و ابراهیم خلیل (ع) به عنوان یکی از پیشتازان با عظمت یکتاپرستی با فرزند عزیزش اسماعیل در آن گوشه دورافتاده خانه ای ساده برای یکتاپرستی و کانون یکتاپرستان به وجود آورده اند و مراسم و مناسک و عباداتی در خود یکتاپرستی انجام دادند. باید همواره این خاطره بزرگ در خدمت زنده نگه داشتن اصل محور یعنی یکتاپرستی باشد و این اساس حج است.

حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج

حال که اساس حج این است، بینیم در مناسک حج چگونه این اصل رعایت شده است که یک اعمال حج در خدمت این فر محوری باشد و از کجا شروع کنیم. از همان طرفی که قبلاً به آن اشاره شد شروع می کنیم.

اگر خدا یکی است بنابراین جامعه ی خداپرستان هم یکی است و هیچ چیز نباید و نمی تواند جامعه ی خداپرستان را دو تا کند مگر این که خدا دو تا بشود.

چون خدا یکی است پی جامعه ی خداپرستان هم باید یکی باشد. یک عامل اجتماعی سالانه میتواند به تحقق بخشیدن این هدف کمک شایسته کند. اگر بخواهیم جائی را برای اجتماع سالانه خداپرستان انتخاب کنیم چه جائی بهتر از خانه شاده ای که آن دو خداپرست زبده به همین منظور بنیان گذاشتند؟ نقطه ای که مسافرت به آن نقطه می تواند به عنوان یک عامل نگهبان وحدت جامعه ی خداپرستان، در خدمت هدف یکتاپرستی و خداپرستی قرار گیرد. بنابر این به مسلمانان میگوئیم که از هر دره عمیق (فج عمیق که در خود قرآن آمده) از دور و نزدیک با یاد خدا و به نام خدا از خانه ات حرکت کن تا در روز معین، در جای معین، اجتماعی بزرگ و پاک، پاک از آلاینده های گوناگون، از شما خداپرستان تشکیل شود تا (لیشهدوا منافع لهم) ۲ منافع مادی و دنیایی و منافع معنوی را با چشم بینید.

به یک نکته ای از این اجتماع قبلاً اشاره کردم و حالا به یکی دو نکته دیگر هم اشاره می کنم. نکته ای که اشاره شد این بود که اجتماع کنونی حج یکی از عوامل موثر در خنثی کردن (البته نسبی) توطئه هائی است که برای تفرقه اندازی میان ما مسلمان ها قرن ها چیده شده و به طریق مختلف تحت عنوان مذهب برای برهم زدن وحدت اسلامی کوشش ها به کار رفته است. اگر اجتماع سالانه حج نبود من اطمینان دارم (این اطمینان هم بر حسب بررسی هائی است که کرده ام) که همین درصد ضعیف از همبستگی که امروز در میان مسلمان های گوناگون با مذاهب گوناگون وجود دارد هم دیگر وجود نداشت یا بسیار ضعیف تر بود زیرا حج باید در خدمت نگهبانی وحدت امت اسلامی قرار گیرد. چرا وحدت امت اسلامی؟ چون اگر خدا یکی است، امت خداپرستان هم یکی است وقتی یک مسلمان شیعی که در مغز او صدها تبلیغ ضد مسلمانی سنی در دوران زندگیش وارد کرده اند، به آنجا می رود می بیند اینکه می گویند همه سنی ها دشمن علی (ع) هستند دروغ است.

او صدها سنی را می بیند که نسبت به علی (ع) محبت دارند این که می گویند همه سنی ها دشمن فاطمه زهرا (س) هستند دروغ است. او می بیند صدها سنی آن جا می ایستند و آدی احترام می کنند حتی نسبت به ائمه ی بقیع (س). آن وقت می فهمند که عجیب او را گول زده اند و آن سنی هم که می بیند در گوش او کرده بودند که شیعه اصلاً یک دین دیگری دارد، قبله ای دیگر با نماز دیگری دارد، می بیند شیعه آمد مثل خود او روبه همان قبله ایستاده و نماز می خواند.

همان حج را بجا می آورد- گیرم چند جا با یکدیگر اختلاف فتوا دارند، (اهل تسنن) خودشان هم با یکدیگر (اختلاف فتوا) دارند- می فهمند اینکه در مغز او کرده بودند که شیعه کافر و بی دین است دروغ است (لیشهدوا) و این را چون می بیند دیگر تبلیغات به این آسانی در او اثر نمی کند.

این دیدن ها خیلی موثر است. در این زمینه قبلاً توضیح داده شد و در این جا می خواهم به یکی دو نقطه دیگر اشاره کنم.

بعد اجتماعی

تفاوت دو نظام اجتماعی

ما مدعی نیستیم که سیاست و نظام اجتماعی اگر از ایمان معنوی برخوردار باشد یک چیز است و اگر درونش از ایمان معنوی تهی

باشد چیز دیگری است و این‌ها دو نوع نظام هستند در دنیا امور زندگی بشر را با نظام بدون ایمان نمی‌شود اداره کرد ولی می‌گوئیم نظام بدون ایمان با نظام اجتماعی که روح ایمان در او دمیده باشد اصلاً دو نوع زندگی برای بشر می‌سازد یکی از آن‌ها منظم اما با نظم بی روح و شکننده و دیگری منظم اما با نظامی روحدار و قابل انعطاف. آن یکی نظم ماشینی است و این یکی نظم انسانی. این درست است که انسان ماشین است (چه کسی گفته است ماشین نیست؟) پیچیده ترین ماشینهایی که ما در عالم خلقت سراغ داریم و پیچیده ترین کامپیوترهایی که الان ساخته می‌شود، همه به اندازه بخشی از سلسله اعصاب انسان و گوشه ای از مغز او پیچیدگی ندارد (من کاری به آن قسمتهای مربوط به اندیشه ندارم) به اندازه همان بخش هائی که حتی گردش خون را کنترل می‌کند، هم پیچیدگی و ظرافت ندارد، به اندازه یک قطعه از ناحیه کرتکس و غشاء مغز و نقشی که او ایفا می‌کند در زندگی انسان پیچیدگی ندارد. انسان ماشین است ماشین خیلی پیچیده ولی این ماشین علاوه بر ماشین ظریف بودن یک چیز دیگر هم هست، روح دارد یک ماشین است با حالت و امتیازی خاص که «روح» دارد، اگرچه چون ماشین، نظام می‌خواهد اما نظامی روحدار، نظم که «ایمان» چون روح، در همه جایش دمیده باشد آن نظم، نظم انسانی است و نظم منهای ایمان محال است نظم انسانی باشد (چنین نظم) تنها می‌تواند به انسان، در حد ماشینی بودنش، سعادت بدهد.

حقوقش را سروقت بگیرد، باندازه خرج کند و پس انداز بنماید، به موقع به مرخصی برود به موقع گردش کند، به موقع غذا بخورد، به موقع شنا بکند، به موقع بهره گیری های جنسی داشته باشد به موقع بخوابد، به موقع ورزش کند، به موقع شادی و پای کوبی کند، به موقع هم آدم کشی کند، به موقع ناخود آگاه بگویم یا آگاه (این جا دیگر عبارت ها نوسان پیدا می‌کند) در خدمت فجع ترین کارهایی که از هیچ حیوان درنده ای انتظار نمی‌رود قرار بگیرد، همه این‌ها نظم است، اما آیا «انسانی» است؟

در سفر حج انسان یک نمونه کوچک از اجتماع روح دار را می‌بیند. من هم موقعی که به آن سفر مشرف بودم و بعد هم که پرس و جو کردم میزان تصادفات اتومبیل و اصطکاک‌ها در سفر حج با حجم مسافران طی می‌کنند از نظر نمونه های دنیائی اصلاً قابل مقایسه با اجتماعات دیگر دنیا نیست. تا گفته شود درصد آن چنین و چنان است زیرا در این جا آن راننده که پشت ماشین و آن مسافری که داخل ماشین نشسته است در این چند روز با روح و توجهی تمرین شده و تربیت یافته به خدا، زندگی می‌کند چند روز زندگی در سایه حکومت ایمان، جلوه ای خاص دارد.

نمی‌گویم هیچ برخورد نیست، نمی‌گویم هیچ اصطکاک نیست، نمی‌گویم هیچ تصادف نیست نمی‌گویم هیچ تلفات نیست، ولی می‌گویم مقایسه کنید این تصادف‌ها و اصطکاک‌ها و برخوردها را در این واحد با تمام ابعاد گوناگونش با همه واحدهای دیگر که در دنیا هست ببینید مساله چه قدر با هم فرق دارد اگر فرق یک، دو یا سه برابر بود می‌گفتیم مهم نیست اما فاصله خیلی بیش از این هاست. فاصله، فاصله میان نظم ماشینی، و نظم روح دار است.

در «عرفات» پیش از ظهر بود، عده ای آمدند سوالات دینی داشتند گروهی از این‌ها از تحصیل کرده های خارج بودند که هنگام مراجعت به ایران اتفاقاً زمان بازگشتشان به سفر حج برخورد کرده و عازم حج شده بودند. بعضی هم از ایران آمده بودند. واقعیت امر اینکه این‌ها اول که آمده بودند فکر کرده بودند به عنوان یک تنوع، به حج برویم ولی خودشان اعتراف کردند که با این که سفرهای گوناگونی در زندگی رفته اند هیچ سفری تا این اندازه آن‌ها را تحت تاثیر قرار نداده بود.

این اعتراف عمومی آن‌ها بود. نشسته بودیم صحبت می‌کردیم و آن‌ها سوال می‌کردند درباره روح و فلسفه حج برایشان صحبت می‌کردم و آن صحبت کردن را یاد خدا می‌دانستم. من اگر آن موقع می‌گفتم که چهار روزی آمده ام تا با خودم باشم می‌خواهم بروم بیشتر «یاالله» بگویم، آن یاالله گفتن، برای من انحرافی بود. من همان صحبت را یاد خدا تلقی می‌کردم و به آن‌ها هم گفتم که این، جانشین چند دعائی است که می‌خواهم بخوانم ولی خود این برای من دعاست. امیدوارم برای شما هم دعا باشد.

برای آن‌ها قدری صحبت کردم و نقش سازنده ی نسبی حج را به روی هر انسانی که حج می‌گذارد از جمله تاثیری که در به خود

آمدن انسان دارد برای شان بیان کردم یکی از آن ها گفت: من اتفاقاً الان که در راه می آمدم یک نمونه ی خیلی کوچک جزئی از این به خود آمدنی که می گوئید را دیدم. در چادری فلان تیمسار را با یک لباس ساده دیدم که بر روی تشکش افتاده بود. این تیمسار را من مکرر در میدان فرماندهیش دیده بودم که از آن اول که وارد میدان می شد آن قدر عربده می کشد و آن قدر عربده کشی از دیگران انتظار داشت که اصلاً تا به صف نظامیان می رسید یک حالت مصنوعی در میدان به وجود می آمد. دیدم این جا به خود آمده و فهمیده است که هیچ نیست.

تمام این زرق و برق های مصنوعی چهار چوب های کشنده ای است که بر جسم و جاننش نهاده اند چهار صباحی به این جا آمده تا از این ها آزاد بشود. او ادامه داد: دیدم تیمسار آن جا بر روی تشکش افتاده و دعائی می خواند و ذکری می گوید و نه تنها دیگر آن یال و کویال تیمساری با او نیست بلکه در چهره او در چند روز دیگر آن آثار تفرعن هم از بین رفته است. در این چند روز جائی آمده که ایمان به او گوشه رخی نشان داده است چون بیشتر از این که نیست. اگر بیش از این باشد او باید وقتی هم برمی گردد عوض شده باشد. هستند کسانی که با یک سفر حج عوض می شوند و خیلی هم عوض می شوند اما عده آن ها زیاد نیست، نمی دانیم شاید آن آقا هم از همین قبیل باشد.

من او را نمی شناختم و اصلاً اسم او هم یادم نیست اما این آن چیزی است که یکی از جوان ها برای من نقل می کرد. او به ای نجا آمده و زندگی بر محور ایمان، همه چیزش را (لااقل در این چند روز) عوض کرده است.

دیگر قیافه اش هم آن قیافه دیوماند آن میدان نیست. حال اگر این تیمسار از من سوال می کرد که می گوئید من در میدان فرماندهی ارتش هم با سربازان بگویم و بخندم و شوخی کنم تا یک فرمانده سپاه مومن به خدا باشم؟ می گفتم: نه نمی گویم این جور باش. من می گویم تو که مسلمان شیعه هستی و علی (ع) پیشوایت، یک فرمانده بزرگ میدان جنگ است، و یا برتر از او، پیغمبر اکرم (ص) بین که این دو فرمانده بزرگ در میدان ها چگونه بودند.

انضباط خیلی شدید بود. برخورد محکم و فرماندهی! اما در همان موقع اگر پیغمبر (ص) یا علی (ع) احساس می فرمود که فلان سرباز یا افسر جزء احتیاج به فلان ارفاق دارد- ارفاقی که هیچ زبانی به نظام میدان جنگ وارد نمی کند- چه می کرد؟ آن فرمانده اشباع شده از ایمان به خدا در آن موقع از این وظیفه کوچک غفلت نمی کرد و اگر تو با قاطعیت، قاطعیت در فرماندهی که غیر از تفرعن در برخورد است، و با هم خیلی فرق دارد عمل کنی ایرادی بر تو نیست. اتفاقاً امروز نظام اداری اجتماعی ما این گونه است که غالباً با روسای قاطع در تفرعن، و فاقد قاطعیت در اداره، سروکار دارد در حالی که باید عکس این باشد یعنی «قاطع در اداره» و فاقد «تفرعن در برخورد».

یکی از دوستان، مهندسی است که آمده بود و صحبت میک رد او گفت اخیراً یک طوق لعنتی به گردن بنده انداختند و در فلان جا مدیر کل شدم. به او گفتم امیدوارم خدمت بهتری بکنی. گفت مطلب این است که نمی گذارند و با این که چند روز بیشتر نیست اذیت می کنند.

گفتم چطور اذیت می کنند؟ گفت که همکاران ما (مدیر کل های دیگر) می گویند که مقام مافوق شما از شما خیلی ناراضی است و رضایت کامل ندارد. گفتم: چه طور شده است؟ گفت شما اصول اداری را رعایت نمی کنید. گفتم: کدامین را رعایت نمی کنم؟ آیا مثلاً "کارها نسبت به گذشته سریع تر انجام نمی گیرد؟

گفتند: خیر، کارها نسبت به گذشته سریع تر و بهتر هم انجام می گیرد. گفتم: پس چه عیبی پیدا شده است؟ گفتند: آخر شما به کارکنانتان زیاد اجازه می دهید یک ساعت یا دو ساعت بیرون بروند. گفتم: شما که می گوئید کارها سریع تر انجام می گیرد. من هم اگر اجازه می دهم چون (آن کارمند) احتیاج دارد اجازه می دهم.

گفتند: این برای دیگران اسباب زحمت م شود زیرا آن ها نمی توانند اجازه بدهند.

گفتم: خوب چرا نمی توانند اجازه بدهند، آن ها هم کارهای شان را سریع انجام بدهند و اجازه هم بدهند. گفتند: آن ها حساب های دیگر هم می کنند. مثلاً شما آن روز که در آن اطاق بودید و آن مقام مافوق آن جا بود وقتی سخن او تمام شد زود رفتید و دیگر آن جا نماندید تا از او استمالتی بکنید، احتراماتی به جا بیاورید و تعارفات مادون مافوق را، با او بکنید. گفتم: این جاست که دیگر باید عرض کنم بنده اهلش نیستم خواهش می کنم به ایشان بگوئید هر وقت مذاقشان و مزاجشان با این طرز کار من سازگار نیست، من خداحافظی می کنم و لازم هم نیست که دیگر هیچ دوزو کلکی برایم درست بکنند.

ایشان از دوستانی است که جداً در بخشهای گوناگون زندگیش ایمان، نفوذ دارد و من او را مدت هاست می شناسم، ایمان او، به او می گوید که اگر یکی از کارکنان آنجا واقعاً یک ساعت یا دو ساعت نیاز دارد که بیرون برود و او می خواهد به نحو بهتر و با ایمان، آن جا را اداره کند و می داند که نظم ایمان، نظم ماشینی نیست، نظمی است که در عین نظم بودن باید نیاز پیچ و مهره های داخل این ماشین را هم کاملاً رعایت کرد و فهمید، که اگر واقعاً این کارمند الان همسرش مریض است و می خواهد پیش دکتر برود چنان چه او را این جا نگه داشتی دیگر ماندن او به دردخور نیست و اصلاً کار انجام نمی گیرد.

لذا، هم ردیف او همین کارمند بزور در این جا نگه می دارد اما کارش به اندازه او انجام نمی گیرد و این یکی با آن که کمتر (در محل کار) نگه می دارد ولی کارش به اندازه او انجام میگیرد. آن نظم بی روح است و این نظم با روح! آن نظم چون بی روح است به نیاز موجودات زنده داخل این نظام، بی توجه است. و این نظم چون با روح است (به این امر) توجه دارد و در عین قاطعیت در اداره، و فرماندهی؛ در عین حال آن محبت را هم دارد.

لذا کارمندی که با اوست هم از او قاطعیت می بیند و هم محبت. درباره ی امام سجاده (ع)، آن شاعر با علاقه ی با محبت نسبت به خاندان پیغمبر و با توجه به کمالات روحی آن ها چه گفت؟ امام سجاده (ع) کسی است که وقتی انسان در کنار او می ایستد حتی به خودش اجازه نمی دهد خیره به او نگاه کند و احترام از او می گیرد. اما آیا این احترام گرفتن ناشی از ترس است؟ نه این احترام گرفتن ناشی از عظمت روحی است که در او می یابد چون او واقعاً شایستگی مافوق بودن را دارد. این است که برای دیگران در برابر او، خودبه خود احترام گذاشتن طبیعی است و اجرای دستورها هم همین طور. هم به او احترام می گذارند هم فرماندهی قاطع او را روی چشم می نهند و عمل می کنند و م بدانند که او آن ها را دوست دارد و هم این ها او را. این نظام روح دار است. نظامی برپایه «قاطعیت» از یک طرف و «محبت» از طرف دیگر.

این یکی از گوشه های بحث ولایت است. ولایت اسلامی و حکومت اسلامی حکومتی است که زمامدار و اداره کننده و توده و اداره شده یکدیگر را دوست دارند ولایت به معنای «تسلط» همراه با ولایت به معنی «محبت» توأم با یکدیگر است. آن پیوند اداری با این پیوند قلبی با هم یکی هستند، نه این که ارتباط دارند، بلکه یکی هستند و از هم ریشه و الهام و کمک می گیرند بنابراین یکی از آثار سفر حج این است که انسان در آن جا یک زندگی اجتماعی را که ایمان در او نفوذ کرده باشد می بیند.

یک خاطره ی سازنده از سفر حج

سرگذشت کوچکی نقل کنم من نمونه این مطلب را در مکه از یک افسر سعودی و دو تن از برادرانی که چهره شان، چهره برادران کاسب کار ایرانی بود دیدم. در یک نیم روز که هوا به نسبت گرم بود به طوری که برای حاجی غیر متوسط، گرمای ناراحت کننده ای داشت اتفاقاً با خانواده به مسجد الحرام مشرف شده بودیم و قرار بود در بازگشت از دو تن از دوستانی که از ایران آمده بودند دیدن کنیم و خود این یکی از سنت های حج است و گفته بودیم که ما به آن جا می آئیم، ساعت درست ۱۲ بود و ما دیگر در حال آماده شدن بودیم تا نماز بگذاریم و بعد برای نهار برویم. نزدیک مسجد الحرام دیدم که چند نفر آن جا اطراف کسی ایستاده اند. جلو رفتم دیدم دو نفر از دوستان ایرانی که من آن ها را نمی شناختم اما آن ها به محض اینکه ه چهره من را دیدند و فهمیدند

که ایرانی هستم آمدند سلام و علیک کردند و گفتند کمک کنید. گفتم چه شده است؟ گفتند ما از این جا رد می شدیم که دیدیم یک حاجی این جا افتاده است.

نفهمیدیم کیست؟ همین قدر چند کلمه ای حرف زد و فهمیدیم عراقی است و حالا می خواهیم او را نجات بدهیم زیرا جان او در خطر است و گرمای زیاد شده است به گروه پزشکان ایرانی (مراجعه کرده ایم) که اتفاقاً نزدیک ترین واحد به ما هستند- واحد، هم درمانی و هم کمکی است- اما آن ها می گویند که باید رئیس ما باشد چون نیست مقررات ما می گوید فقط بیمار ایرانی را عیادت کنید و این (فرد) چون عراقی است ما نمی توانیم این کار را بکنیم. گفتم خوب جای دیگر سراغ ندارید؟ گفتند نه جای دیگر نتوانستیم برویم ما زبان بلد نیستیم این جا هم زبان بلد بودیم و به فارسی توانستیم (مساله را) بگوئیم.

گفتم کمی صبر کنید، برگشتم و به خانم گفتم به همان جایی که بودید برگردید چون این مساله مقدم بر این است که من در نماز شرکت کنم برگشتم و به پزشک ایرانی که در آن جا بود گفتم آقا شنیده ام از شما درخواستی کرده اند و جواب شما هم چنین جوابی بوده است؟

گفت این مقررات ماست. اگر این بیمار در این جا مرد، یقه بنده را می گیرند که چرا او را پذیرفتید. گفتم من فلان کس هستم یادداشت هم بکن و بگو مسئولیت بعهده او است. فعلاً (این بیمار را) این جا بگذارید. مقداری از این نظم بیرون بیاید. این آقا در حال مردن است توکاری بکن تا از زیر این آفتاب به کناری بیاید من (مسولیت را) به عهده تو نمی گذارم و می پذیرم که او را بعد از نیم ساعت از این جا بیرون بیاورم. در این نیم ساعت که نمی میرد! قبول کرد او را موقتاً بپذیرد. اتفاقاً در آن جا بالا خانه ای و تختی بود قرار شد او را بخوابانند و یک کمی به او رسیدگی کنند. به یکی از آن دو گفتم بیاید برویم تا بینیم راه حل اساسی چیست؟ به پاسگاه پلیس جلوی حرم رفتم راه ها شلوغ و تقریباً نیمه بسته بود ترافیک خیلی کند بود. با جمعیت انبوه و ماشین های زیاد و جاده های کم عرض- (این مساله) طبیعی بود، رفتم بالا. جای بسیار کوچکی بود یک افسر جوان عرب سعودی سیاه چرده مسئول آن جا بود. با او سلام و علیک کردیم و به او گفتم یک حاجی در آن جا افتاده و نمی دانیم متعلق به چه گروهی است که او را به گروه خودش راهنمایی کنیم ولی جانش در معرض خطر است و باید هرچه زودتر به بیمارستان برسد. گفت بسیار خوب. در آن روز و در آن ساعت مرتب تلفن این مرد کار می کرد و مشغول بود برای این که باید ترافیک آن جا را با تلفن اداره کند اما در عین حال تلاش می کرد آمبولانس (هرچه) زودتر از این ترافیک مشکل، بتواند عبور بکند و این بیمار را نجات بدهد، من (از کوشائی او) لذت بردم او یادش نمی رفت که این وظیفه را هم (در کنار تنظیم امر ترافیک) دارد. چهره ی او چهره ی یک افسر مومن به این وظیفه را در نظر من مجسم می کرد. او می فهمید چه کار می کند و چه مسئولیتی را به عهده گرفته است مرتب تلفن می کرد من هم گاهی به او یادآوری می کردم اما او منتظر یادآوری من نبود، مکرر بدون یادآوری من، تلفن می کرد که آمبولانس کجاست. اتفاقاً ترافیک یک حالت گره خوردگی پیدا کرده بود به طوری که حدود بیست و پنج دقیقه بیشتر طول کشید تا آمبولانس از بیمارستان به آن جا رسید.

از قضا همان موقع که آمبولانس را نگه داشته بودند تا این بیمار جوان تنومند را بیاورند پیرمردی که می خواست از این طرف خیابان به آن طرف خیابان برود زمین خورد و او را هم در همان آمبولانس گذاشتند و بردند. این (خاطره) را از این نظر بیان کردم که کسی که با دقت در آن جا نظاره کند مشاهده می کند که این افسر با «ایمان»، و با ایمان به این که چه وظیفه ای دارد، کار می کرد و آن دو برادر ایرانی با ایمان، ظهر هنگام تا این مرد افتاده را به آمبولانس نرساندند آرام نگرفتند. از آن دو پرسیدم آیا کاری ندارید؟ گفتند اکنون این کار بر هر چیزی مقدم است. تا این (بیمار) بجائی نرسد ما آرامش نداریم. این هر دو (احساس وظیفه این دو زائر و آن افسر سعودی) لذت بخش بود و هر دو زندگی اجتماعی پرتو گرفته از ایمان را پیش چشم انسان می آورد. ده روزی هم که انسان به چنین زندگی اجتماعی نگاه بکند موثر است به یاد آن جهنم اجتماعی که در گوشه و کنار دنیا به نام نظام بوجود

آمده است می افتد، نظامی که نهضت هیپی های اروپای غربی و آمریکا، عصبانی است علیه آن خشکی و جمود و از دست دادن جنبه انسانیت. و من نمی دانم که آیا اگر در بلوک شرقی امکان بدهند آن عصیان آنجا هم خواهد بود یا نه؟ نمونه هائی از این را من در مطبوعات آلمان دیده ام. ولی من نمی دانم آیا در آن جا (بلوک شرق) واقعا مزاج به اندازه ی این طرف (غرب) برای این عصیان مستعد است یا نه؟ به هر حال آن چه انسان شک ندارد این است که نظام اگر خشک بود می خواهد سوسیالیستی باشد یا کاپیتالیستی، به هر حال با مزاج انسان سازگار نیست، انسان نظام می خواهد هر ج و مرج برای زندگی نمی تواند خوب و مفید باشد. زندگی بدون حکومت و نظام اجتماعی نمی تواند باشد اما حکومت و نظام انسانی، نظامی که در گوشه و کنارش ایمان تجلی کند و نمونه زندگی اجتماعی با تجلی ایمان در داخل نظام را انسان در این ایام حج تا حدی می بیند و لذت می برد و وجدانش بیدار می شود. که اگر تلاش گر است و اهل مبارزه و می خواهد برای ایجاد یک نظام عالی تلاش کند بداند در راه ایجاد چگونه نظامی تلاش کند

نتایج اجتماعی حج

همان طور که بیان شد نتایجی که باید از حج بگیریم یکی «اجتماعی» است و دیگری نتایج سازنده ی این فریضه، و هر مسلمانی می تواند در مراسم حج یکی از نقش های مؤثر ایمان را در ایجاد نظام اجتماعی با چشم ببیند.

روابط مردم در چند روز (مراسم) حج با یکدیگر، از هر نظر، روابطی است که بیش از هر چیز، تحت تاثیر ایمان افرادی که دور یکدیگر جمع شده اند قرار دارد و در پرتو چنین ایمانی است که تجاوز، تعدی و جلوه های دیگر خودخواهی در رفتار انسان ها بسیار کم دیده می شود (نمی گویم هیچ دیده نمی شود بلکه بسیار کم دیده میشود) به طوریکه انسان در آن جا می تواند با خودش ببیند که اگر جامعه ای بزرگ در تمام طول سال تحت تاثیر چنین ایمانی زندگی می کرد وضع عقد اجتماعی، محبت و برادری و غم خوار یکدیگر بودن در زندگی اجتماعی بسیار بهتر می بود.

یکی از دوستان عزیز ما که پزشک است و نسبتاً علاقه مند است در زندگی دینی اش جدی تر بوده و تا حدود بیشتری اهل عمل باشد، به من می گفت: من از دوستان و از قشر خودمان گله دارم گفتم چطور؟ گفت دوستان هم فکر ما چیزهایی را که در نظامات اجتماعی - در هر سیستم حکومتی هم که باشیم - باید رعایت کرد، به بهانه ای که بر ما روشن نیست، در رعایت این گونه نظام های کلی عمومی، سهل انگاری می کنند و این نشان می دهد که این دوستان نه تنها نظام های غیر عادل را نمی پذیرند بلکه برای پذیرش نظامی هر چند عادل هم باشد آمادگی خلقی و عاداتی ندارند. به طور مثال یکی از دوستان که اهل مبارزات اجتماعی هم هست و حتی در این راه رنج ها کشیده و صدماتی دیده، روزی دیدم در خیابانی که عبور یک طرفه بود در جهت خلاف با سرعت با ماشین خود می آمد. آن روز نشد با او صحبت کنم بعد که او را دیدم به او گفتم آقا آن روز را بیاد داری که در خیابان یک طرفه ورود ممنوع را رعایت نکردی؟ گفت بله. گفتم تو چرا؟ گفت ای آقا، این نظام شاهنشاهی سرتا پایش غلط است. باید به هیچ یک از مقرراتش اعتنا نکرد. گفتم خوب، آخر تو داری از آنجائی می آیی که اتومبیل های دیگر، به خیال این که خیابان یک طرفه است با سرعت و وضع خاصی حرکت میکنند. طبیعی است که امکان تصادف تو زیاد است. گفت بله امکان تصادف بیشتر است گفتم: خوب آن کسی که با او تصادف می کنی از کجا که یکی از همان کسانی نباشد که تو بخاطر نجات او و هم قشرها و هم ردیف های او مدت ها ناراحتی کشیده ای؟

به تعبیر آن دوست ما، این حرف، گوئی برای او تازگی داشت. آن قدر تازگی داشت که باز هم در چهره اش آثار قبولی ندیدم. او گله می کرد که ما در ساختن خودمان و هم فکرانمان آن طور که باید پیش نرفته ایم چون اگر کاری، خدمتی، تلاشی و کوششی ساخته باشد از کسانی ساخته است که به نظم تن بدهند بکوشند که نظامی بهتر به وجود آورند و اما کسانی که اصولاً مزاجشان،

مزاج «لانظام» است، آن وقت این ها هم فکran آقای بزرگواری می شوند که به او گفتند چرا در حوزه علمیه و در میان آقایان طلاب اهل علم، نظم و وجود ندارد؟ گفت: «نظامنا فی لانظام» نظم ما در بی نظمی است (آن آقا فوت شده است و خدایش بیامرزد) ولی اگر از ما پرسید که آیا ما هم طرفدار این فکر هستیم با صراحت عرض می کنم؛ نه!

رابطه نظم و نظام اجتماعی

ما معتقد هستیم اگر کار و کوششی مفید و دارای بازده، میسر باشد از کسانی ساخته است که اصولاً به نظم اجتماعی اهمیت می دهند. در آن بخش از نظامات اجتماعی که در حد ضرورت است هیچ شکی نیست. نوع حکومت یا سیستم هر چه می خواهد باشد در آن بخش باید رعایت بکنند. مقررات عبور و مرور معمولاً مقرراتی است که خیلی ارتباط با نظام اقتصادی، سیاسی ندارد اگر چه ممکن است گاه به صورت خیلی ضعیف (یک یا دو درصد) ارتباط پیدا بکند ولی این درصد آن قدر ضعیف است که به هیچ وجه مجوز آن نیست که افراد متعهد در خطوط نظامات رانندگی مربوط به عبور و مرور خلاف عمل کنند. بخشی از این مسائل بدون شک مربوط به نظام اجتماعی و حکومت است.

یکی از جوانانی که در آلمان از سنین خیلی زود (شاید آن موقع ۱۴ یا ۱۵ سال داشت) به علتی و در اثر برخورد با موردی، علاقمند شده بود که با اسلام آشنا شود، (ابتدا) مکاتبه می کرد و بعد حضوراً آمد و مسلمان شد، ایشان پس از مدتی به ایران آمد. نخستین روزی که اینجا نزد من آمد به او گفتم: خیرمقدم، خوشحالم همان طور که مدت ها بود دلتان می خواست، به ایران آمده تا این جا را ببینید، برای من تعریف کن که در این چند ساعتی که آمده ای چه دیده ای؟

او گفت: مقداری (از مسیر منزل شما را) با ماشین و مقداری را تعمداً پیاده آمدم از بعضی از خیابان ها که می گذشتم دیدم گویا اینها که پیاده میروند جزء آدمیزاد نیستند چون این خیابان ها صلاً پیاده رو ندارند. نمی دانم که انسان اگر بخواهد سالم از این خیابان ها عبور کند تکلیف چیست؟ برای رفت و آمد پیاده ها جایی در نظر گرفته نشده است این ها چگونه می توانند در برار حوادث رانندگی امنیت داشته باشند؟ خوب این کار برعهده نظام است. اما این که از خیابان یک طرفه (از جهت مقابل) نباید رفت و اگر بروید حداقل (ضررش) این است که کشش این خیابان را کم می کنید و عده ای از مردم دیرتر به کار خود می رسند، دیگر مربوط به نظام نیست؛ این مربوط به همه ی ماست و قطعاً باید رعایت کنیم. حال اگر رعایت نکنیم یک نفر مثل این فرد، که خارج از جامعه ماست، وقتی به این جا می آید مطمئن باشید قبل از این که (این مساله را) به حساب نظام بگذارد به حساب دین ما می گذارد.

بنده غالباً دیده ام که در این گونه مسائل همه کاسه و کوزه ها بر سر دین و تربیت اجتماعی و دینی ما شکسته می شود نه بر سر نظام. اگر یک مسلمانی کثیف است و تمیز نیست، خیلی کم می شود که ناپاکیزگی او را به عهده نظام بگذارند بلکه برعهده دینش می گذارد. بدون شک تربیت صحیح ارتباط زیادی با نظام اقتصادی و سیاسی اجتماع دارد. اما از ما این سوال را می کنند که شما که پیرو اسلام هستید اگر تا به حال آن قدر عرضه نداشته اید که نظام اجتماعی سالم به وجود آید آیا این قدر هم عرضه نداشته اید که خودتان را تربیت کنید؟ یک وقت است که مردم در یک محیطی به کلی از یک نظام فکری سازنده، بدورند و چنان تحت تاثیر نظام حاکم اجتماعی ساخته می شوند که فرصت دریافت های سازنده ی دیگر را ندارند اما اگر به کسانی که می گویند ما با اسلام آشنا هستیم و می کوشیم تا براساس اسلام، یک نظام عادل و صالح اجتماعی ایجاد کنیم، بگویند که شما قبل از ایجاد این نظام، کارهایی را که از دست خودتان ساخته است انجام ندادید معلوم می شود که این جهان بینی و ایدئولوژی و این عقیده ای که باید منشاء عمل باشد، در خود ما هنوز تحرکی به سوی عمل ایجاد نکرده است.

زن و مرد مسلمان نمی توانند در راه ایجاد نظام صالح اسلامی اجتماعی سهمی ایفاء کنند مگر آن که در زندگی شخصی و اجتماعی

شان لااقل درصدی، عمل به مصالح اسلامی دیده شود. برای خود من هیچ یک از دوستانی که از نظر زندگی شخصی پای بندی به تعالیم اسلامی شان ضعیف باشد نمی توانند به عنوان یک همکار اجتماعی جایی داشته باشند. از نظر خود من، معیار و ملاکی که برای انتخاب همکاران اجتماعی از سالها پیش عرضه کرده ام و هنوز هم به آن سخت پای بندم این است:

آن برادر و خواهر مسلمانی که در زندگیش در هم این نظام، آثار پای بندی به آن چیزی که می خواهد در راه ایجاد جامعه، براساس آن بکوشد را می توان دید؛ بر روی او، به عنوان یک همکار و همراه می شود حساب کرد والا نه. آیا شما ضابطه ای از این جدی تر، عملی تر، اسلامی تر و منطقی پسندتر سراغ دارید؟ بنابراین یکی از آثار اجتماعی حج باید این باشد که مسلمانانی که به حج می روند در رعایت آن نظامات اجتماعی که بهره حال صحیح می دانند کوشاتر و جدی تر باشند. کسانی که از حج برمی گردند وقتی که می خواهند از مشاهدات جالب خودشان یاد کنند می گویند: ما دیدیم که موقع نماز در مغازه ها را باز گذاشتند و بسمت نماز رفتند. هیچ هم به فکر نیفتادند که در مغازه مان را ببندیم و برویم. این چه چیزی را به شما نشان می دهد؟ این که میگوئید آن جا دیدیم که وسایل ما ریخته بود و کسی بر نمی داشت چه چیزی را نشان می دهد؟ در این مساله اصلاً تردید نکنیم که معنای کوشش ما در راه تغییر نظام اجتماعی این است که خودمان بی راهه برویم! گمان نمی کنم از بیراهه رفتن ما به هیچ وجه کاری ساخته باشد.

درباره یکی از دوستان تلاش گر که رنج ها کشیده و صدماتی دیده است گفتند که در معامله ای دغل بازی کرده جنس قلبی به دیگران فروخته و بدهی خود را سر وقت نپرداخته است و طعنه می زدند که: این ها می خواهند محیط اجتماعی صالح به وجود آورند؟ این طعنه ها بر من خیلی گران آمد واقعاً ناراحت بودم. شما در برخورد با این چنین طعنه هائی چه می کنید؟ به هر شکل ممکن سعی می کنید خود را از شر آن خلاص کنید. مگر می شود ما خودمان در زندگی پای بندی های عملی مان ضعیف باشد و منشاء اثری هم باشیم؟

تنها کسانی میتوانند در راه خدا پیکار کنند که قبلاً در پیکار با خویشان پیروز شده باشند و مراسم حج، مناسک حج و اجتماع حجاج، می تواند در برابر چشم ما آثار عملی ارزنده، چشمگیر و پرجذبه به این گونه پای بندی ها را نشان بدهد و در ما اتحاد، برانگیختگی، شادی و حالت لذتی به وجود بیاورد که خود را برای ایجاد چنین نظمی به صورتی وسیعتر و جامع تر آماده تر کنیم. این یکی از آثار اجتماعی حج است و این بحث ها و یادگیری ها همین طور که مکرراً عرض شد بالاخره باید مقدمه عمل باشد و اگر در ما حالت عملی بوجود نیاید در ارزش آن ها شک کنیم. بنابراین باید تصمیم بگیریم در زندگی مان جدی تر، قابل اعتماد تر، منظم تر، پاکتر و پای بندتر باشیم.

حج و روابط بین زن و مرد

یکی از آثار اجتماعی حج روابط میان زن و مرد در آن جاست. دو مسئله خیلی جالب عرض می کنم:

۱- همان گونه که در رساله ها خوانده اید یکی از واجبات احرام این است که اگر زن حج می گذارد نباید روبنده به صورت خود بیاندازد که صورت او را بگیرد. بنابراین زنان با موی پوشیده اما با صورت باز در مراسم حج شرکت می کنند (حال آیا نقابی که با صورت فاصله داشته باشد بیاندازد جایز، واجب و مستحب یا مکروه است بحث دیگری است). این حکم اسلامی است که زنهایی که حج می گذارند باید با چهره و صورت باز در مراسم حج شرکت کنند. از طرف دیگر هر نوع لذت گیری جنسی (در این ایام) از چیزهایی است که برخلاف احکام اسلام است. یعنی در حالت احرام زن و مرد باید از هر نوع لذت گیری جنسی (حتی نوع حلال آن) اجتناب کنند. «فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج» ۱ نوع حرام آن که همیشه حرام است (مثل دروغ بر خدا و رسول که همیشه حرام است اما در روزه حرام آندر حرام می شود برای اینکه روزه را هم باطل می کند) در آن جا نوع حلال آن هم حرام می

شود.

لذت یابی جنسی در موقع حج و در موقعی که انسان در حال احرام است اگر از راه حرام باشد که همیشه حرام است ولی در آن جا حرام آندر حرام است. زیرا از نظر احرام هم حرام است. این امر حتی نسبت به همسر خود هم که حلال است در آن جا حرام می شود. به هر حال در مراسم حج، زن و مرد باید اصلاً فکرشان در پی لذت جنسی نباشد و حتی انسان در این چند روز باید از لذت حلال جنسی هم صرف نظر بکند، به این ترتیب اگر انسان بخواهد موفق بشود که چند روز تمرین روحی را درست انجام دهد خود به خود باید اصلاً فکرش در این راه نباشد تا بتواند آن چند روز را به سلامت بگذراند.

یک نمونه نقش موثر تربیت عفت، در زن، و تنظیم بهبود برخورد اجتماعی زن و مرد، در صحنه حج دیده می شود. آزمایشی که هر سال تکرار می شود. درست است که باید به کمک بسیاری از نظامات اجتماعی دیگر جلوی طغیان جنسی را گرفت. اما نقش ایمان، نقش عامل معنوی، نقش عفت متکی به ایمان را در این مورد نباید نادیده گرفت.

زن باید در جامعه طوری بیاید که لااقل هوس انگیزی او کم بشود. خیلی فرق است بین زنی که اندامش، سرش، موهایش، دستش، تنش و پاهایش پوشیده است (حالا با چادر یا با روسری و پالتو و شلوار ولی بالاخره پوشیده است) با زنی که نیمه برهنه یا پوشیده ای بدتر از برهنه بیرون می آید. درست است که رعایت حجاب اسلامی در کم کردن فساد جنسی و فساد اخلاقی ناشی از بی بندوباری جنسی عامل موثری است و درست است که باید بر روی آن تکیه کرد اما این فقط یک سوی مطلب است ولی یک یک سوی بزرگ مطلب تربیت مرد و زن مسلمان است به گونه ای که در برخورد با یکدیگر مواظب باشند چه می کنند و کجا هستند. قرآن یک جا، به زن و مرد می گوید (نور «۲۴» آیات ۳۰ و ۳۱) و جای دیگر به زنان مسلمان می گوید پوشیده بیائید (احزاب «۳۳»، ۵۹) و بیش از یک جا به زن و مرد مسلمان می گوید در برخورد با یکدیگر چشم چرانی نکنید: «ای پیغمبر به مردان بگو در برخورد با زنان، چشمشان را به روی آن ها ندوزند

و به زنان مسلمان بگو در برخورد با مردان، به آن ها چشم ندوزند، هیچ به هم نگاه نکنند، برخوردشان برخوردی پاک و نگاه شان نگاهی پاک باشد...» این تربیت خیلی مهم است. من خوب یادم می آید که در یک بخشی از زمان خودمان، در میان گروهی، حداقل این تربیت بسیار نیرومند بود و حالا این تربیت نیرومند، در فاصله ی سی سال، بسیار ضعیف شده است. چه قدر هم خسارت است.

در دوران حج، ما نقش «حفاظت» را با چشم می بینیم. چگونه می شود که یک زن از میان گروه مردان عبور کند اما مردها چشم چپ هم به او نگاه نکنند. از یکی از اهالی تهران که مسلمان بود و به عزم تجارت به آلمان رفته و در هامبورگ ساکن بود روزی در بین صحبت پرسیدم: تو کی به ایران برمی گردی؟ آن تاجر تهرانی گفت: چه بگویم؟ کجا برگردم؟ واقعیتش این است که این جا محیط خیلی فاسد است و حتی از نظر روابط زن و مرد، اما این فساد تا این حد است که اگر یک زنی خودش منحرف نباشد مردها در این محیط اجتماعی نمی توانند به او تجاوز کنند (مگر بسیار به ندرت). یک نوع امنیت این جا وجود دارد که زن من که از خانه بیرون می رود، در خیابان کمتر کسی دنبال او می افتد و تعقیبش می کند و به او متلک می گوید یا احیاناً نقشه بکشد که او را بدزدد، و حال این که در تهران ما، اگر دخترم سه ساعت بعد از غروب آفتاب از کوچه به خانه بیاید نگرانم و حال این که این جا ساعت دوازده هم اگر بیرون بروند نگران نیستم.

من این طعنه اجتماعی را بر جامعه خودمان بسیار تلخ دیدم. این عیب بزرگی است. باید عفت اخلاقی جامعه ی مسلمان و امنیت اجتماعی اش هر دو تامین باشد، در این زمینه، اتفاقاً نقش حکومت خیلی قوی است، باید طوری باشد که واقعاً یک زن اگر نیمه شب از خیابانی خلوت و تنها عبور می کند امنیت داشته باشد.

اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاه طلب

فکر نکنید این مطلبی که می‌گویم صرف یک آرزوست «ابن اثیر» در «کامل» ۱ که یک دوره تاریخ است که در حدود پنج قرن و نیم از دوره های اسلامی را بردارد می‌گوید: «عدی بن حاتم» مسیحی بود. پس از گسترش اسلام با زن و بچه اش کوچ کرد به شام، چون آن جا یک اقلیت بزرگ مسیحی بنام «غسانی» ها زندگی می‌کردند. خواهرش را آن جا گذاشت و رفت. خواهر «عدی» آن جا بود تا سپاه اسلام به آن جا رسید و مثل دیگر مناطق در قلمرو اسلام قرار گرفت و وی ناچار شد با نظام اسلامی زندگی کند. نامه ای به برادرش عدی نوشت و او را ملامت کرد که تو رفتی و دیگران را بردی و فکر نکردی که نسبت به خواهرت هم مسئولیت داری. من را این جا گذاشتی و رفتی و اگر رفتنت خوب بود چرا مرا نبردی؟ اگر هم بد بود چرا خودت رفتی؟ حالا چرا در آن جا مانده ای؟ برگرد و بیا با این نظام و رهبر این نظام آشنا شو.

از دو حال خارج نیست اگر آن را پسندیدی و به اسلام گرویدی چه سعادت است و اگر آن را نپسندیدی باز هم در این جا می‌توانی در میان قوم خودت با عزت بیشتری زندگی کنی تا در آن جا (زیرا نظام اسلام به کسانی که مسیحی بودند اجازه می‌داد با پرداخت یک مالیاتی به عنوانی «جزیه» در آن جا زندگی کنند).

«عدی» تحت تاثیر این نامه قرار گرفت و پیش خود گفت برویم ببینیم محمد (ص) چه می‌گوید؟ دین جدیدی که آورده واقعاً چیست؟ عدی به مدینه آمد. پیغمبر در مسجد بود یک راست به مسجد آمد و با پیغمبر آشنا شد.

پیغمبر از او دعوت فرمود که با هم بسوی منزل بروند. با هم راه افتادند که به منزل بروند. «عدی» دو مطلب اجتماعی در بین راه دید که خیلی تحت تاثیر قرار گرفت. چون «عدی» قبلاً خیال کرده بود که مردی بنام محمد (ص) از طایفه قریش در مکه قیام کرده است تا به قدرت برسد ولی کارش نگرفته و مخالفانش نگذاشته اند.

لذا او به مدینه آمده چون در آن جا شرایط مساعد بوده است به قدرت رسیده و رئیس و فرمانروا شده است تا بتواند به خواسته های خود برسد یعنی هم آن تصویری که امروز نویسندگان غربی از شخصیت پیغمبر (ص) دارند. «عدی»، دو تا مطلب دید و فهمید که مساله این طور نیست. این اخلاق کسانی که شیفته جاه و جلال هستند نیست. یکی این که در وسط راه پیرزنی رسید به پیغمبر گفت: یا رسول الله! پیغمبر ایستاد. این که من یک مهمان دارم آن هم یک حاکم از اشراف قریش و نباید معطل بشوم و امثال آن در کار نبود. پیغمبر با کمال بردباری ایستاد، «عدی» دید که آن فرد سوالات بسیار عادی کرد و پیغمبر هم با کمال بردباری، متانت و محبت جواب گفتند مدتی طول کشید و عدی از این وضع خسته شد. او دید که اگر خود او به یک زنی برخورد می‌کرد و این قدر او را معطل می‌کرد معذب می‌شد. به چهره پیغمبر نگاه کرد ببیند آیا درونش ناراحت است و دندان روی جگرش گذاشته است؟ دید نه او آن قدر انسان عالی طبع است که چهره او هم آثار اوقات تلخی دیده نمی‌شود. با خرد گفت نه، این زمامدارانی که من دیده ام و حتی خود بنده که رئیس قومی هستم، هرگز حاضر نیستم با مردم زیردستم این گونه رفتار کنم.

این اخلاق، اخلاق یک پیغمبر می‌تواند باشد اما اخلاق یک زمامدار جاه طلب نمی‌تواند باشد. ایستادند تا حرف آن پیرزن تمام شد و آمدند تا به منزل رسیدند، در منزل پیغمبر (ص) در آن موقعی که وضعیتشان خوب شده بود یک تشک داشتند که رویش می‌نشستند، بقیه اطاق یا حصیر بود یا خالی، پیغمبر این تشک را به «عدی» واگذار کرد و خود روی حصیر نشست. آه، این چه زمامداری است؟ پیغمبر (ص) قدرت دارد، در جنگ هایی پیروز شده، اصحابی و پیروانی دارد، شکوه و جلالی دارد، در خارج اسم محمد (ص) که برده می‌شود عده زیادی لرز براندامشان می‌افتد و اکنون چنین پیشوایی و چنین مرد با قدرتی از مهمان غیر مسلمان و مسیحی خودش این طور پذیرائی می‌کند که جای خود را به او می‌دهد.

«عدی» می‌گوید در دل گفتم این هم خصلت هیچ یک از زمامداران جاه طلبی که طالب و پادشاهی و فرمانروائی هستند نیست. پیغمبر (ص) با او شروع به صحبت کرد. روح «عدی» هم آماده بود، دید مطالبی هم که پیغمبر برای او می‌فرماید از آن قبیل نیست

که: عدی، توسر جای خود برگرد و هر چه در آن جا به دست تو می آید چند قسمت کن یک قسمت برای ما بفرست و بقیه هم برای خودت و هر چه دلت می خواهد پدر مردم را در بیاور.

عدی دید چنین خبرهایی نیست، مذاکرات اصلاً سیاسی نیست. مذاکرات براساس ساختن فکر است. او می خواهد آدم بسازد. نهضت او نهضت آدم سازی است. عدی تحت تاثیر قرار گرفت. پیغمبر(ص) ضمن سخنان تشویق آمیزی که با «عدی» داشت فرمود: عدی، تو این وضع امروز ما را نگاه کن (چون آن موقع که پیغمبر سخن می گفت مسلمان ها به زحمت نان سیری می خوردند) فرمود وضع امروز ما را نبین. روزی خواهد آمد که قلمرو اسلامی در شرق و غرب و شما و جنوب گسترش پیدا کند و در این قلمرو چنان انسان هائی زندگی کنند و چنان نظام اجتماعی و حکومتی بر سر کار باشد، که اگر یک زن تنها بخواهد از سرزمین فلات یعنی عراق کنونی به این جا که مکه است بیاید یعنی از آن بیابان های لم یزرع عبور کند هرگز ترسی نداشته باشد و اگر در تمام این قلمرو بگردید برای پرداخت زکات بخواهید مستحق پیدا کنید مستحق زکات را به زحمت بتوانید پیدا کنید. یعنی هم تامین رشد اقتصاد و تقسیم نسبی ثروت عمومی و هم امنیت اجتماعی.

مزایایی را که پیغمبر برای جامعه آینده اسلام برای عدی می شمرد و او را به اسلام دعوت می کند این هاست. یکی آن «امنیتی» است که عرض شد که زنی تنها از عراق به مدینه حرکت کند و نه از دزد و نه از تجاوز نترسد. برای رسیدن به این وضعیت، جامعه به ساختن انسان هائی نیاز دارد که از نظر سلطه بر هوی و هوس تربیت شده باشند. در جامعه ای که انسان های هوس کیش، زندگی کنند اعم از زن هوس کیش و مرد هوس کیش تامین چنین آینده ای محال است. «عدی» بعداً مسلمان می شود. او می گوید قسم به خدا آن امنیتی را که زنی بتواند از عراق از بین النهرین به حجاز تنها حرکت کند و نترسد دیدم که به وجود آمد و آهنگ اقتصادی زندگی عمومی هم به سمتی است که در آینده نزدیکی پیش بینی می کنند که آن مطلب دوم یعنی یافتن مستحق زکات در جامعه اسلامی به زودی مشکل نصیب ما شود.

مراسم حج، نمونه عملی جامعه اسلامی

یکی دیگر از چیزهایی که انسان در حج می بیند و لذت می برد همان نزدیک بودن زندگی ها به یکدیگر است. البته با کمال تاسف مصریها و در این اواخر ما ایرانی ها این حالت حج را هم به هم زده ایم و حج هو لو کس، دولو کس و ممتاز و متوسط و پایین و از این حرف ها شده است، ۱ کسانی که که به حج مشرف شده اید دیده اید که عده زیادی از مردمی که به حج می آیند مردم فقیری هستند.

اکثریت حجازیها فقیرند نه ثروتمند. برای این که اکثریت حاجی ها همان اعرابی هستند که پیرامون مکه زندگی می کنند این ها نظیر زوار حضرت عبدالعظیم برای تهران یا زوار قم هستند. شما در این زیارتگاه ها در ایام زیارتی که می روید عده زیادی از مردم را می بینید که حرکت کرده و به آن جا آمدند. در موقع حج عملاً مردمی که در اجتماع بزرگ حج زندگی می کنند از حداقل زندگی بهره مند هستند و همه هم تقریباً با همان حداقل زندگی می کنند.

حج، اگرچه نمی گویم یک نمونه از زندگی اقتصادی بدون فاصله است، اما لاقلاً با فاصله کم است همراه با تعیین حداقل زندگی برای این مردم که کسی گرسنه و فاقد مواد اولیه در آن جامعه نباشد. مسلمان ها می توانند سالی یک بار نمونه عملی آن را در موقع حج ببینند اما همین طور که عرض شد اگر اشرافی گرائی عده ای از حجاج بگذارد. ما خیلی متأسفیم که ما خود عرضه نداشتیم و نداریم که تا وقتی کار به دست خودمان است این جنبه ها را به دقت رعایت کنیم حتی بعضی از علمای دینی ما به جای این که خودشان کمک کنند به این امر، با کمال تأسف باید بگویم عملاً موقعی که حج می گذارند، حج آن ها هم مشوق نوعی امتیاز طلبی است. چون آن موقع که بنده مشرف بودم بعضی از مراجع هم مشرف بودند امتیازاتی را که در آن موقع حج داشتند من

حیث المجموع تقریباً ثروتمندترین حجاج هم نداشتند. اتفاقاً آقائی که من از محبت شخصی او همیشه تشکر کرده ام خواست نسبت به خود ما هم چنین وضعی را تا مقداری عمل کند که من یکی دوبار هم تذکر دادم و تا آن جا هم که میسر بود جلوی او را گرفتم. وقتی من وارد جده شدم قرار بود با یک گروه از رفقای که نسبتاً این اصل را رعایت می کردند باشم که نشد لذا در آن جا به یک کاروانی ملحق شدیم.

مسئول گروه ضمن حرف های محبت آمیز گفت که ما این امکانات را داریم و می وانیم برای شما و همراهانتان چنین و چنان کنیم و از این قبیل حرف ها. گفتم من به شما بگویم که من به حج آمده ام یعنی به سفری که اگر در مزاج خودم این بیماری امتیازطلبی وجود دارد در این چند روز معالجه شوم. حال شما میگوئید ما می توانیم در این سفر برای شما امتیازات چنین و چنان درست کنیم؟ با صراحت به شما بگویم که من از آن هایی هستم که می توانم با هیمن عبائی که بردوشم است مراسم حج را بگذارم اگر هم می بینید توی کاروانی آمده ام برای این است که آگاهی ندارم و همراه من هم زن است و می ترسم وظایفی را که نسبت به آن ها دارم نتوانم در این شرایط درست انجام بدهم والا چه بسا اصلاً با کاروان نمی آمدم برای اینکه حج، این چنین است و بعد به او گفتم شما اگر می خواهی خدمتی به حاجی بکنی این باشد که او را راهنمایی درست بکنی که اعمالش را چه گونه به جا بیاورد وظایفش چه گونه باشد، کجا برود، چه جاهایی را ندیده نگذارد و برگردد چه بسا سفر دیگری نصیب او نشود و دیگر این فرصت را پیدا نکند. اما بزرگترین محبت این است که برای ما امتیاز قائل نشوی.

و بعد متأسفانه بعضی از علما که در آن سفر بودند در آن جا مثل این که هیچ توجه نداشتند که باید عمل آن ها هم عملی باشد که دیگران را به نفی امتیازات لاقل در این چند روز تشویق کند حتی کاربجائی رسید که در حرم پیغمبر اکرم(ص) عده ای دور آقا حلقه می زدند و مثل زنجیر دست می گرفتند و ایشان را وارد می کردند و برایش سلام و صلوات ختم می کردند. من واقعاً تعجب کردم که این دیگر چیست و چگونه نقشی است که ما می توانیم داشته باشیم؟ وقتی ما عملاً از نظر فردی و عمل اجتماعی نتوانیم حجی را که از جامعه ما بسوی حج می روند و مسئولانی را که آن ها را اداره می کنند طوری تربیت و راهنمایی کنیم و طوری در جریان بگذاریم که لاقل در این چند روز حج در مقابل این مسائل باشیم، چه کاری می توانیم بکنیم؟ آن وقت تذکر می دهند که درباره حج به عنوان یک کنگره را رسیدگی کنیم.(چون کنگره به معنای این لبه های عمارت است) به یکی از این لبه های کنگره که مربوط به خودمان است برسیم چه می کنیم؟ مکه می رویم چه می خواهیم بکنیم؟ چرا همه چیز مسخ می شود؟ حجامان هم مسخ میشود، حج یک عالم برجسته هم حتی مسخ میشود. برجستگی یک عالم برجسته، در این است که در مراسم حج این اظهار امتیازات از او دیده نشود.

حج، نظام اجتماعی متعادل

اجتماع حج، دارای جنبه های ارزنده و سازنده گوناگون است. یکی از آن ها این است که اجتماع نمونه ای از امت اسلامی و نمونه ای از اجرای نسبی لاقل قسمتی از تعالیم اسلام در یک واحد نمونه اجتماعی باشد. در اجتماع حج می شود تا حدودی جلوه ای از برادری و برابری اسلامی را دید.

فاصله ها یا کم می شود یا از بین می رود، زندگی ها یا کاملاً یک نواخت و یکسان می شود و یا لاقل خیلی به هم نزدیک می شود، لباس ها یا کاملاً یکسان است یا خیلی به هم نزدیک است. اگر این کاروان سازی های لوکس، در همه ی مردمی که به عزم حج می روند از بین برود و روح حج، فدای این که آدم چند روز آسان تر یا قدری مشکل تر بگذراند نشود، تقریباً مردمی که به حج می آیند مثل هم زندگی خواهند کرد و گروهی از مردم مسلمان، لاقل یک بار مزه زندگی در محیط ایمان، الفت، دوستی، به یکدیگر نزدیک بودن، و دور انداختن عوامل جدائی را می چشند، لاقل به حد چشیدن می چشند و اگر عوامل افزایش شعور و

آگاهی در جامعه اسلامی به موقع به کار بیافتد می توان از مردمی که یک نوبت حج گذارده اند طرفدارانی برای ایجاد نظام اجتماعی متعادل ساخت زیرا (چنین نظامی را) در آن جا می بیند به همین جهت است که در تعالیم اسلام در مورد رفتن به حج خیلی تاکید شده است.

چه چیز می تواند جایگزین حج گردد؟

گاهی اوقات دوستانی می پرسند: آیا اگر انسان پولی را که خرج رفتن به سفر حج می کند، برای یک خانواده فقیر بی بضاعت بدهد وسیله زندگی فراهم کند و یا کمکی به زندگی آن ها بکند بهتر نیست؟ در پاسخ و بررسی ها اگر انسان یک سونگر باشد، با خود می گوید: البته وقتی یک خانواده ای در یک جامعه اسلامی با زندگی افتاده است اگر یک نفر که می خواهد به حج برود پولش را به این (خانواده) بدهد و حج نرود بهتر است. غافل از این که ما باید عواملی داشته باشیم که خود این روحیه را اول در جامعه حفظ کند و زنده نگه بدارد که اگر این فرد حج نرفت پولش را صرف کاباره رفتن نکند، صرف رنگ و آب بیشتر دادن به زندگی نکند، صرف سفر گردش اروپا و آمریکایش نکند تا آن وقت اصلاً این مساله مطرح بشود که آیا به حج بروم به سفر بروم یا به این (خانواده) کمک کنم؟ اگر ما میدان های فردی و اجتماعی مناسب و خلاق و سازنده، برای تقویت این روحیه ها در جامعه، و انسان ها و اعضاء جامعه نداشته باشیم وقتی به این آقا هم بگوئی فلان کار را نکن، او پول اضافی را صرف کمک به آن خانواده نخواهد کرد. به عبارت دیگر اگر ما فرمول را عوض کنیم (و به او) بگوئیم حج نرو و به خانواده بی بضاعت کمک کن ضمانت اجرایی این فرمول ما چیست؟

آیا چیزی جز گرایش قلبی و دینی و معنوی این انسان ها بسوی حق و به سوی وظایف ناشی از حق پرستی می تواند ضامن اجرای این تعالیم باشد؟ نه. میدان هائی که بتواند این روحیه، گرایش و ایمان را تقویت بکند پشتوانه است. اگر ما توانستیم مراسم حج صحیح داشته باشیم آن کسی که می رود به حج و برمی گردد، نه تنها به اندازه پول حج (بلکه) دو برابر و سه برابر آن در کارهای خیر انفاق خواهد کرد زیرا روحش آنجا ساخته شده است. آزمایش را با صدنفر حاجی معمولی (نه می گویم فوق العاده و نه خیلی معمولی) که یک کمی شعور داشته باشد انجام بدهیم و آن این است که در طول سال به او مراجعه کنید و از او برای کارهای خیر کمک بخواهید و سپس سال بعد از حج هم به او مراجعه کنید و کمک بخواهید مجموع برداشت از این صد نفر را ببینید در سال بعد از حج و قبل از حج چه قدر است. اگر دو برابر شد (این مساله) چه چیزی را نشان می دهد؟ نشان می دهد آن پولی که صرف حج شده از نظر حتی کمک به فقرا هم نقش خود را ایفا کرده است و خیلی هم بیشتر و بهتر از آن که از اول (به او) گفته می شد که به حج نرود و آن را صرف فقرا کن. اگر روایات صریحی درباره این مطلب نرسیده بود انسان گاهی اوقات مشکل بود به صرف اجتهاد خودش چنین بگوید؟

اما علاوه بر این، روایاتی مکرر و مؤید در این زمینه از ائمه طاهریین (س) وارد شده است همین سوال را از ائمه کرده اند که چند روایت آن را می خوانم:

از «سماعه» نقل می کند: می گوید که امام صادق (ع) به من فرمود چرا

امسال به حج نمی روی؟ او جواب می دهد: کارهائی دارم،

معاملاتی بین من و دیگران هست، مشاغلی داریم و چه بسا این کار

خوبی باشد و در آن خیر می باشد. فرمود نه، قسم به خدا، خداوند در

این کار و در این شرایط برای تو چیز بهتری مقدر نفرموده است. هیچ

بنده ای از رفتن به حج محروم نمی شود مگر اینکه گناهی کرده باشد

که او را محروم کرده باشد. ۱.

باز از امام صادق(ع) روایتی است که می‌فرماید که اگر مردم حج را کنار بگذارند زمامدار مسلمین باید آن‌ها را مجبور کند به حج بروند، خواه خودشان بخواهند خواه نخواهند. چون این خانه برای حج گزاردن ساخته شده است. ۲.
می‌گویند از امام کاظم(ع): پرسیدم آیا انسان برای حج رفتن می‌تواند پول قرض بکند و به حج برود؟ اگر قرض بی‌محل نیست و چیزی دارد که اگر در راه تلف شد بتوانند وام او را پرداخت کنند.
بله.

در باب: «الفضل فی نفقة الحج» امام صادق(ع) به یک نفر از دوست داران خودش توصیه می‌کند و می‌فرماید: چه می‌شود اگر کسی از شما همین طور که در سال مشغول کسب و کار است و درآمدی دارد، در خرج زندگیش یک کمی میانه روی بکند و مقداری از منافع خود را برای حج کنار بگذارد، تا موقعی که (زمان) حج می‌رسد، ببیند یک پولی مخصوص حج پس انداز کرده و در رفتن به حج از مایه نمی‌خورد و به حج برود. در روایت دیگری در همین باب باز امام می‌فرماید: در موقعی هم که حج می‌خواهی بروی مخارج حج را کمتر بکن، سفر کم خرجی برو، تا همواره برای رفتن به سفر حج، نشاط داشته باشی. ۱.

کلینی از «سعید سمّان» روایتی نقل می‌کند که چون متن آن مفصل است تنها ترجمه آن را می‌خوانیم می‌گوید:
«من هر سال به حج می‌رفتم تا این که، یک سال سختی پیش آمد که مردم در تأمین زندگی، به زحمت افتادند. دوستان من گفتند که اگر تجدید نظر می‌کردی و این خرجی را که می‌خواهی صرف حج رفتن بکنی صدقه به مردم مستحق می‌دادی، البته بهتر بود. من به دوستان گفتم آیا رأی شما این است؟ گفتند: بله، گفتم: من هم تبعیت می‌کنم. آن سال پول را دادم و به حج نرفتم. می‌گویند در شب عرفه خوابی دیدم که آن خوب مرا ناراحت کرد و (پیش خود) گفتم دیگر من این کار را نمی‌کنم و حج را رها نمی‌کنم بلکه هر سال به حج خواهم رفت. وقتی سال آینده شد به حج رفتم در فرصت «منی» (که یکی از فرصت‌های بسیار خوب برای برخوردارها و برقراری ارتباط است) امام صادق(ع) را دیدم. (چنان چه ملاحظه شود دوستان پراکنده‌ی امام، در دنیای پهناور اسلام آن روز، در مراسم حج است که می‌توانند رهبر را ببینند و از او کسب تکلیف کنند) مردم پیرامون او جمع شده بودند و در اطراف حضرت عده‌ای بودند. جلو رفته و عرض کردم به من بفرما تکلیف چیست؟ داستان را برای او گفتم و پرسیدم کدام بهتر و با فضیلت‌تر است: حج یا صدقه؟ فرمود چه قدر خوب است اتفاق به فقراء. امام، این جمله را سه بار تکرار فرمود (که سائل بداند که در مسئله، وقتی انگشت بر روی این طرف مطلب می‌گذاریم، معنایش ضعیف کردن طرف دیگر نیست). گفتم بله میدانم امام کدام یک بهتر و با فضیلت‌تر است؟ فرمود: چه مانعی دارد که شما هم به حج بروید و هم صدقه بدهید

هر دو کار را انجام بدهید؟ گفتیم: آخر پولش به اندازه ای نیست که به هر دو رسد

و وسعت این کار را ندارد. مود: می دانی اگر فردی می خواهد ده درهم

فر در حج مصرف کند و مخارج حج او ده درهم است باز هم آن را دو قسمت کند. پنج

درهم را صدقه بدهد و با پنج درهم بقیه به حج برود. یا این که باز هم سعی کند بیشتر،

از مخارج این سفر بکاهد و صدقه بدهد. حج را هم رفته باشد که این موجب پاداش

او خواهد بود. (سوال کننده بالاخره دید امام نه حج را رها می کند و نه صدقه را، بلکه

می گوید هر دو. وقتی دید مطلب این طور است و هر چه این طرف و آن طرف زد

امام بالاخره می فرماید هر دو را باید با هم داشته باشد. می گوید) گفتیم: خوب اگر

ما این طور عمل کنیم آیا دیگر درست است؟

فرمود: بله. بعد امام (ع) سه بار فرمود: آخر کجا می توان جانشینی برای حج پیدا کرد؟

سپس فرمود: بنده ی خدا از خانه اش که به عزم حج بیرون می آید همان جا بهره ای از

ثواب الهی دارد (چون همه چیز زندگی را رها کرده آن هم حج آنزمان- و به سوی خدا

- می آید. پیداست که در او بخشی از ساخته شدن وجود دارد و پاداش و ثواب آن هم

هست)، او می آید در مسجد الحرام طواف واجب را می کند، به مقام ابراهیم می رود

و در آن جا نماز می خواند. آن گاه فرشته ای در کنار چپ او می ایستد و وقتی

برمی گردد، بر شانه او دست می زند می گوید: ای بنده ی خدا، آن انحراف ها و ناپاکی ها

گذشته ات تمام شد. «یا هذا، اما ما مضی فقد غفر لک، و اما ما یستقبل فجدا» و اما نسبت

به آینده بکوش. ۱ اصلاً توبه همین است. این یک واقعیت است که اگر انسان واقعاً از راه انحراف به راه حق (چون توبه یعنی

بازگشت است) برگشت دیگر پاک است.

(البته در خود روایات توبه، دارد در غیر حق الناس). حق الناس در پیش اوست. آدمی که به راه حق بازنگشته است؛ اگر دو مرتبه

قصد کرد در مال کسی تصرف کند، این چه به راه حق بازگشتنی است؟ بسیار روایت جالبی است. هر گوشه آن جالب است و هر

گوشه اش می تواند دید جامع یک رهبری را، که در شأن «امام» است نشان بدهد، و در زمان ما که از این نوع رهبری محروم

هستیم لااقل باید در امر دین، بکوشیم پیرو رهبرانی باشیم که اگرچه امام نیستند و نخواهند بود اما لااقل تا آنجا که میسر است لیاقت

جانشینی امام را در این نوع رهبری ها داشته باشند.

ما و اجرای مراسم حج

اگر ما امروز از حج کم بهره برداری می کنیم باید برای بهره برداری صحیح از آن فکر کنیم، نه این که آن را حذف نماییم. از

حذف حج، ما سودی نمی بریم. اجتماع حج با جمعیت فراوان و جمعیت هر چه بیشتر، می تواند نمونه ای از شکوه جامعه اسلامی

باشد. وقتی مردم در سراسر دنیا بشنوند که جمعیتی نزدیک به یک میلیون یا یک میلیون و پانصد هزار نفر- و اگر همت کنند بیشتر

بروند، تا دو میلیون نفر در سال می گردد- در روز معین و در ساعات معین در جای معین اجتماع دارند، اجتماعی که از روح ایمان

برخوردار و سرشار از آن است، آیا این نمی تواند لااقل یکی از جلوه های با شکوه اسلام و امت اسلامی باشد؟ و آیا نمی تواند در

مرعوب کردن دشمنان یا مجذوب کردن کسانی که در دلشان کم و بیش علاقه و گرایش به اسلام وجود دارد نقش موثری داشته

باشد؟ ولی به شرط اینکه این اجتماع را ما بگونه ای اداره کنیم و این مراسم را به گونه ای برگزار کنیم که برآستی با شکوه باشد و

نه خدای ناکرده مایه سرشکستگی.

در یکی از فیلمهایی که به عنوان خبر در (تلویزیون) آلمان، از مراسم حج نشان می‌دادند بعضی از قسمت‌های این گزارش مصور آن طور که انسان دلش می‌خواست غرور انگیز بود. سال بعد که من خودم به حج مشرف شدم، دیدم این فیلم بردار را یا اجازه نداد ه اند، یا لاقلاً آن قدر خبیث نبوده است که انگشت روی جاهای حساس بگذارد. برای این که دیدم در موقع طواف، - طواف که باید خودش یکی از نمایش‌های جالب از حرکت منظم مردم و ایمان، به گرد یک محور باشد - با کمال تأسف به علت جهالت عده‌ای از مردم، این خاصیت ارزنده اش را از دست داده است. در طواف همین قدر که طواف کننده‌ی ما در برابر حجرالاسود می‌رسد، از دو طرف نظم به هم می‌خورد، یکی از طرف کسانی که بدون آگاهی و توجه و بدون رعایت نظم لازم می‌خواهد بیایند و طواف را شروع کنند که خود را بی‌جهت به جمعیت می‌زنند؛ و یکی هم از طرف کسانی که در مقابل حجرالاسود که می‌رسند به سمت آن می‌روند برای این که حتماً به آن دست بزنند یا آنرا ببوسند (استلام و تقبیل)، حال باید دید این مسئله در عصر ائمه ما چگونه مطرح شده و امام در این باره چگونه دستور داده است؟

راوی می‌گوید از امام صادق (ع) پرسیدم آیا در موقع طواف، ما «استلام حجر» بکنیم؟ - برای تیمن و تبرک دست به سنگ بکشیم؟ - فرمود: اما من که نمی‌کنم؟

عرض می‌کند: مگر نه این است که از پیغمبر (ص) روایت شده است که آن حضرت در موقع حج دست به سنگ می‌کشید و آن را می‌بوسید؟ فرمود: بله (ولی) برای او جا باز می‌کردند نظم به هم نمی‌خورد، تا می‌آمد فوراً می‌توانست بدون این که نظم را به هم بزند این کار مستحب مؤکد را انجام بدهد. ولی برای من که امام صادق هستم این (امر) میسر نیست. بنابراین من از «استلام حجر» صرف نظر می‌کنم که

وضع آبرومند طواف را متزلزل نکنم. حال به شیعه امام صادق (ع) باید گفت که آیا در موقع تشریف به حج به این توصیه و عمل مؤکد پیشوای عظیم‌الشان و امام بزرگوارت توجه و عمل می‌کنی؟ یا تو نیز آن جا که می‌روی مثل غیر شیعه (چون اتفاقاً این کار را بیشتر غیر شیعه می‌کنند) هجوم می‌بری، صف را می‌شکنی و طواف مردم را از بین می‌بری برای این که دستت به سنگ برسد یا سنگ را ببوسی و بعد هم به این اکتفا نمی‌کنی بلکه قدری آن طرف تر می‌خواهی خودت را به طرف در کعبه بیفکنی تا درب را هم ببوسی و بعد هم آن شرطه - البته آن دفعه که من دیدم - با آن پارچه بلندی که دستش گرفته و سرش را گره زده بر سر تو بزند که: برو پایین.

او چرا می‌زند؟ او نه به خاطر اینکه روی مخالفت مذهبی این کار را می‌کند؛ برای این که از نظر مذهبی برای آن‌ها، این کار عیبی ندارد. ولی بیشتر این اقدام، از این نظر است که اگر این جا این امکان را به اشخاص بدهند که خودشان را از آن پله‌ها، برای بوسیدن در بالا بکشند باید در هر سفر و موسم حجی، گزارشی مربوط به تلفات عده‌ای در زیر دست و پای این بوسندگان درب را در جراید مختلف دنیا بخوانیم و تاسف بخوریم. برای جلوگیری از این که کسی زیر دست و پای این در بوس‌ها له نشود آن شرطه با آن چیزی که دستش هست می‌زند که مردم را از بوسیدن دور کند. من آن جا دیدم که اگر این فیلم بردار موفق شده بود صحنه‌ای از این منظره را از حج در اخبار منعکس بنماید چه قدر مایه شرم‌ساز بود؟ این امر ناشی از جهل و نادانی و تربیت نکردن قبلی مردمی است که به این سفر مقدس می‌روند.

بدون شک یکی از واجبات اجتماعی ما این است که هر وقت عازم حج شدیم یا کسی را عازم حج دیدیم حتماً او را نسبت به این

مطالب حساس راهنمایی کنیم و لاقبل به اندازه یک نفر از این منظره های نامطلوب بکاهیم. اگر ما بتوانیم اجتماع حج را آن طور که هست زنده و آبرومند نگه داریم بسیار جالب است.

قربانی

فلسفه تشریح قربانی

یکی از عواملی که در این سال ها در حج بگو و مگو ایجاد کرده و به آبرومندی و درخشندگی حج لطمه زده است، مسئله قربانی است.

همان طور که بیان گردید اصل مسئله قربانی و تشریح قربانی، بسیار جالب است. حالا که مردمی به عزم حج می آیند آن ها که توانائی مالی دارند شتری، گاوی یا گوسفندانی (نه یک گوسفند بلکه بیشتر) بیاورند و در آن روز یک مهمانی عمومی برپا شود که در این مهمانی عمومی، ده ها هزار گوسفند و گاو و شتر کشته می شود و به این وسیله از صدها هزار نفر در آن دو سه روز پذیرائی می شود بخصوص از روز عید که روز جشن و شادی است. همان طور که قبلاً اشاره گردید، حتی حالا هم اکثریت حجاج، مردمی هستند که توانائی مالی شان بسایر کم است- آقایان در گزارشات حج حتماً دیده اید اگر یک میلیون نفر در این سال ها در موسم حج جمع می شود حدود ۷۰۰ تا ۷۵۰ هزار نفرشان از خود عربستان سعودی از همان اعراب آن حول و حوش هستند و حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر از کشورهای هم مرز عربستان وارد می شوند؛ و تازه آن هایی که می آیند گاهی ۵۰ تا ۶۰ هزار نفرشان از یمن هستند- و حجاج یمن از قدیم الایام تا به حال جزء بینواترین حجاج هستند- بسیاری از کسانی که به آن جا می آیند مردمی هستند که چه بسا در سال یک نوبت، دو نوبت، سه نوبت غذای گوشت دار کافی بدست شان نیامده است که سیر غذا بخورند.

این ها هم جزء حجاج هستند. در این سه چهار روز- یعنی از روز عید تا سه روز بعد- مواد غذایی رایگان، آن هم عالی ترین مواد غذایی که گوشت باشد، در اختیار حجاج قرار می گیرد- چون گوشت هنوز هم تقریباً د رهمه جای دنیا گران قیمت ترین ماده غذایی بویژه در میان مواد غذایی معمولی است- با آن شرایطی که در قربانی رعایت شده که لاغر و پوست و استخوانی نباشد، چاق باشد و گوشت خوردنی داشته باشد، معیوب نباشد، سالم باشد خیلی پیر نباشد و... بهترین گوشت خوراکی برای حجاج فراهم می آید. در این دو سه روز مردمی که آن جا به عنوان برادران و خواهران مسلمان دور هم جمع هستند، غذای کافی بخورند و از این غذای کافی هم آن کسی که خیلی دارد بخورد هم آن کسی که ندارد.

لابد در مناسک حج دیده اید که مستحب موکد است کسی که قربانی می کند حتماً خودش از آن قربانی بخورد، و حتی بعضی؛ این را احتیاط واجب می دانند.

روایتی است در کافی که می گوید در آن سال بزرگ حجه ی الوداع، پیغمبر اکرم(ص) در یک روایت دارد ۶۶ و در روایت دیگر ۱۰۰ راس، در یک روایت دارد پیغمبر ۶۶ و علی(ع) یا ۳۴ راس که جمع آن صد راس است قربانی داشتند و در مجموع روایت از عامه و خاصه دارد که پیغمبر(ص) و علی(ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هر حال صد جاندار، بوسیله پیغمبر(ص) و علی(ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هر حال صد جاندار، بوسیله ی پیغمبر(ص) و علی(ع) در آن سفر کشته شده و برای این که پیغمبر و علی از همه ی این ها تناول کرده باشند، پیغمبر(ص) دستور داد تکه ای از گوشت هر کدام را در یک دیک انداختند و آب گوشت درست کردند، بعد پیغمبر و علی هر دو از این آب گوشت خوردند تا از همه ی قربانی های خود تناول کرده باشند. ۱

این روایات ما هست. تا کسی که (امکانات) دارند و قربانی می کنند از همان گوشت بخورند (و همین طور)، آن هایی هم که ندارند. همه ی این برادران و خواهران مسلمان بر سر یک سفره بنشینند و عملاً از یک نوع غذا برخوردار شوند. این اساس قربانی

است.

قربانی، تمرین روحی برای انفاق

از طرف دیگر، در سیستم اقتصادی عمومی آن زمان و حتی سیستم اقتصادی اکثریت مردم دنیا، در زمان خودمان، مسئله دام-یک حیوان زنده ای که شیر و پشم بدهد و منافعی داشته باشد، به عنوان سرمایه ای است که خیلی از مردم به جانشان بسته است. برای بسیاری از مردم یک شتر، دو شتر، چهار شتر، چهار تا گوسفند، چهار تا گاو یعنی سرمایه ی زندگی. یک مو اگر از آن کم شود خیلی ناراحت می شوند. اکنون هم، مردمی هستند که اگر یک گوسفندشان بمیرد برای آن واقعاً عزا می گیرند چون سرمایه زندگی شان است.

حال این مسلمان در این سفر یک دام را- یک ثروتی را که برای او این قدر عزیز است در راه خدا و برای رفاه بندگان خدا، می کشد. این یک نوع تمرین روحی برای انفاق است: «لن تنالوا البر حتى تنفقوا، مما تحبون...» ۲ تا از آن که دوست دارد و خیلی هم دوست دارد انفاق بکند. البته علاوه بر این جنبه، جنبه های دیگری هم هست.

ولی این قربانی با کمال تأسف در زمان ما، دیگر این حالت را ندارد. الان منظره قربان گاه و کاری که آن جا می گیرد نه تنها این آبرو و این خصلت عالی و برجسته را به ما نمی دهد، بلکه نوعی تذبذب و دور ریختن مال به صورتی بی جاست و منعکس کننده ی چنین حالتی است. ه بطوریکه من خودم در سفر حج عجیب دچار اشکال شدم. قبلاً فرصت نکرده بودم در این باره مطالعه ی کافی بکنم و یک رأی فقهی برای خودم انتخاب کنم هم چنان که بعد از آن هم تا امروز این فرصت متأسفانه به اندازه کافی هنوز دست نداده است.

در آن جا من یک چاره موقت انتخاب کردم. آن جا تصمیم گرفته بودم که به هر حال آن چه را لااقل خود من قربانی می کنم به صورتی قربانی کنم که به هر حال آن چه را لااقل خود من قربانی می کنم به صورتی قربانی کنم که به مصرف برسد. راه های مختلفی را پرسیدم. یک راه افراد متعددی آن جا معرفی کردند و بعد خودم برای اطمینان به مسلخ رفتم. گفتند اگر بکشید گوسفند خوبی تهیه کنید که هم پوست و پشم و هم خودش خوب باشد، مطمئناً تا نیمه شب این نوع گوسفندها را اعراب فقیری که آن جا هستند برده اند و اگر صبح اول وقت بیایید می بینید فقط لاشه آن حیوان مانده است که چندان به درد خوردن خیلی نمی خورد و چیزی عائد کسی نمی کند.

با بررسی هائی که انجام دادم به این مطلب اطمینان نسبی پیدا کردم و مسئله و مشکل را به این صورت برای خودم حل کردم ولی این یک حل فردی بود برای این مسأله، نه یک حل اجتماعی.

بالاخره انسان وقتی آن جا می رفت می دید عجیب مسلخ بی نظم و بدی است. انسان پایش را روی لاشه های گوسفند می گذارد و رد می شود، خودش و احرامش کثیف می شود. همان طور که می گفتند لاشه های خوب را می برند ولی مقدار زیادی لاشه های حیوان هست که کسی نمی برد و بعد بولدوزر در آن جا هست که این ها را زیر خاک دفن می کند. این چیست؟ آیا این قربانی اسلام است؟

گوشت قربانی باید به مصرف محرومین برسد

تکلیف چیست؟ آیا اسلام ما را در یک بن بست قرار داده است؟ در آن جا همان روز قبل از عید، در روز عرفه، عده ای از دوستان و آقایان علما و فضیلاى برجسته که از ایران آمده بودند یک جلسه ای تشکیل دادیم ببینیم آیا همان جا می توانیم یک فکری بکنیم؟ پرسیدم که آیا مسئله کنسرو کردن این گوشت های عملی است؟ تحقیق کردیم یکی از افراد مطلع گفت ما سال گذشته با

مسئولین عربستان تماس گرفتیم؛ گفتند، فتوای مفتی های آنان با این مسئله مخالف است. دقت بفرمائید این جا می خواهیم برایتان دو نکته را مجسم کنم:

یکی این که وقتی ما از امتیاز فقه جعفری نام می بریم نمونه های جالبی از آن داریم که باید شما پیروان این مذهب این ها را بشناسید. دیگر این که بدانید این بن بست ها تا حدی به دست خود ائمه (ص) باز شده است. این ما هستیم - ما که خود را منتسب به این مکتب و این مذهب و این ائمه (ص) می دانیم - که نمی دانیم چگونه خودمان دست و پایمان را در پوست گردو گذاشته ایم. گفتند فقه این ها با بیرون بردن گوشت قربانی از «منی» مخالف است و فقهایشان بیرون بردن گوشت قربانی از «منی» را تجویز نمی کنند. ریشه مطلب چیست؟ ریشه مطلب این است که در زمان پیغمبر (ص) ایشان منع فرموده بود که گوشت قربانی را از «منی» بیرون ببرند. چرا؟ زیرا اگر اجازه داده می شد گوشت قربانی را بیرون ببرند حاجی خودش قربانی می کرد خودش هم آن را می برد و چیزی به کسی نمی رسید. با قدغن کردن این مطلب ناچار می شد بالاخره (قربانی را) در اختیار دیگران بگذارد. فلسفه مطلب این بوده است.

در فقه وهابی یک نوع جمود هست و این یکی از همان جمودهاست. چون شیوخ فتوای آن ها وهابی هستند این نوع جمود برای آن ها مانده است که فکر نمی کنند (در آن موقع) گوشت برای مصرف عموم هم کافی نبود زیرا بسیاری از مردم برایشان امکان بردن قربانی وجود نداشت و لذا پیغمبر (ص) و علی (ع) صد قربانی می برند. چون صدها نفر بودند که یک رأس آن را هم نمی توانستند بیاورند. بنابراین باید در آن زمان بیرون بردن گوشت قربانی از «منی» قدغن شود تا این گوشت ها همان طور که اساس تشریح بر این مطلب بوده است در اختیار مصرف کنندگان بینوا قرار گیرد. اما بعد از آنکه وضع مالی عمومی مسلمان ها طوری شد که بیشتر حجاج م بتوانند قربانی کنند و می کنند چطور؟

البته بر حجاج مکه و حرم اصلاً قربانی واجب نیست و قربانی نمی کنند آن ها حج شان «حج افراد» است. حجاجی که از بیرون مواقیت حرم می آیند قربانی می کنند. تازه اگر کسی (توان مالی) نداشته باشد به جای قربانی ده روز، روزه می گیرد در کتاب کافی روایتی از امام رضا (ع) آمده است:

سؤال کننده می گوید به امام (ع) گفتم مردی است که حج تمتع به جای می آورد و در جامه دان خود لباس هایی دارد، می تواند یکی از آن ها را بفروشد و قربانی بخرد؟

فرمود: نه، اگر پول ندارد و باید لباسش را بفروشد، نمی خواهد قربانی بخرد بلکه روزه می گیرد روزه به جای قربانی کافی است. این لباس لباسی است که او باید با آن آبروی خود را حفظ کند و آراسته در جامعه پدیدار گردد. ۱ مؤمن شایسته است که معمولاً با لباس شایسته بیرون بیاید اگرچه درست است که این نباید برای او قید بشود. بنابراین معنی «لم یجد» (در آیه ۱۹۶) این نیست که هیچ ندارد، بلکه در همین حد هم که هست همان روزه (را باید بگیرد). این روایت نقش قربانی را در حج مشخص می کند تا چه حد است و از روایاتی است که می تواند در حل فقهی مشکل قربانی به صورت امروز کمک کند.

بنابراین قربانی عملاً - بر همه واجب نیست و هم قربانی نمی کنند ولی در شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان ما، میزان قربانی به هر حال از میزان مصرف بیشتر است. در زمان امام صادق (ع) هم این مسئله مطرح است. روایتی است با سند بسیار معتبر از امام صادق (ع): محمد بن مسلم می گوید:

سألته عن اخراج لحوم الأضاحی من منی. فقال: کنا نقول: لایخرج مها شیئی لحاجه الناس الیه فأما الیوم، فقد کثر الناس فلا بأس باخراجها.

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم بیرون بردن گوشت های قربانی از «منی» چگونه است؟ فرمود ما سابقاً فتوی می

دادیم

که هیچ چیز از این گوشت‌ها از «منی» - به دلیل احتیاج مردم به آن - نباید خارج بشود. اما امروز با توسعه‌ی اسلام، عده‌ی مردم خیلی زیاد شده است، بنابراین بیرون بردن گوشت قربانی اشکالی ندارد. ۱. نمون‌ی این مطلب در فقه ما کم و بیش در جاهای دیگر آمده است چه فقه، باید فقهی متحرک باشد نه فقه جامد. باید فقهی باشد که بتواند براساس تطور و تحول و دگرگونی در شرایط زندگی اجتماعی احکامی که مطابق با اصول قرآن و اصول سنت باشد اما پاسخگویی نیازهای تطور یافته اجتماعی مردم مسلمان و مردم جهان باشد را، بیان کند.

این نشان می‌دهد فقه امام صادق (ع) حتی در برابر فقه حنبلی که تقریباً فقه مسلمانان وهابی مذهب امروز است، فقهی است زنده، فقهی است آزاد، فقهی است که در آن تطور و تحول صحیح راه دارد، اما در برابر فقه ابوحنیفه که فقهی است بسیار تحول پذیر، ترمز می‌دهد - چون ابوحنیفه فقهی دارد که مطلب را با سلیقه عوض می‌کند - در آن جا امام می‌گوید دین خدا قیاس بردار نیست، با رأی و نظری که به فکر خودم می‌رسد نمی‌توان دین ساخت. در آنج‌ا می‌گوید: «ان دین الله لایقاس». اما فقه جامد حنبلی می‌گوید: قربانی را در زمان پیغمبر چون فرموده است بیرون نبر، دیگر الی لاابد باید گوشتش را بیرون نبری و لذا آن را کنسرو هم نمی‌شود کرد.

در آن جلسه تصادفاً کسانی بودند که گفتند اگر اجازه این مطلب را از مقامات سعودی گرفتید ما سرمایه‌گذاری لازم برای این کار را تضمین می‌کنیم نه بخاطر انتفاع، بلکه بخاطر نفعی بزرگتر که حفظ آبروی اسلام و مسلمانان است. ما این گوشت‌ها را کنسرو می‌کنیم و به خارج می‌بریم. گفتند پارسال تماس گرفته شده ولی حکومت سعودی به هیچ وجه حتی جرات نمی‌کند در این کار دخالت بکند، برای اینکه می‌ترسد با فتوای غلاظ و شداد شیوخ خودشان روبرو بشود.

یکی از آقایان که امکان او برای این کار خیلی بیشتر بود و در آن سال به حج مشرف شده بود قول داد که در بازگشت موجبات تماس بیشتری را فراهم بکند و روی این مسئله اقدام بکند و نکرد. بنده هم که از همان جا به هامبورگ برگشتم نتوانستم از نتیجه کارشان با خبر شوم ولی عملاً می‌بینم کاری صورت نگرفته است.

به هر حال یکی از واجبات اجتماعی ما این است که حتماً برای سروسامان دادن وضع نامطلوب قربانی کاری انجام دهیم.

این سوال را هم مطرح کرده‌اند که آیا می‌شود هر حاجی با توجه به این که می‌بیند این جا گوشت‌ها تلف می‌شود به جای این که قربانی بکند در خارج به بستگان خود سفارش بدهد که همان روز عید قربان در وطن خودش به نیابت از او یک گوسفند قربانی کنند؟ حقیقت این است که به مناسبت یک تحقیقی که داریم تصادفاً این ایام من این جلد (چهارم فروع) کافی را بررسی می‌کنیم حضور ذهن بیشتری نسبت به روایات، دارم در روایات متعدد تصریح دارد که مخصوصاً قربانی باید در «منی» انجام بگیرد البته آن گوسفندها و یا گاو و شتری که به عنوان کفاره و فدیة برعهده اشخاص می‌آید را می‌شود در خارج و بعداً کشت ولی قربانی باید آن جا انجام بگیرد. این مطلب با صراحت هم نظیر آن مطلب که پیغمبر فرموده بود گوشت قربانی را از «منی» خارج نکنید نیست و آیا این مسئله قابل بررسی مجدد نمی‌باشد؟ و آیا بررسی‌های وسیع‌تر، نمی‌تواند این راه را بگشاید که وقتی می‌بینی در آنجا مقدار زیادی گوسفند از بین می‌رود بگوئیم می‌شود در خارج از «منی» هم در این حالت قربانی کرد؟

آن چه مسلم است - همانجا هم به عده‌ای که از من پرسیدند با صراحت گفتم - این است که گوسفندی را که قربانی می‌کنید اگر می‌دانید که زیر آوار و خاکی که بلدوزر پس فردا از این طرف و آن طرف به سمت مسلخ می‌ریزد خواهد رفت این را قربانی حساب نکنید. این مسلم است. من آن موقع روی این مسئله با قاطعیت نظر دادم و گفتم این قربانی اصلاً قبول نیست. این تذبذیر است این اصولاً نمی‌تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور در بیاید و اصلاً این مصداق قربانی نیست.

آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الله است؟

چه طور انسان می تواند با این عمل تقرب الی الله کند؟ قربانی یعنی انسان با این کار متقرب الی الله شود، می خواهد به خدا نزدیک بشود مگر خدا دستور تپذیر به ما می دهد؟ مگر ما با گناه می توانیم به خدا نزدیک بشویم؟ گفتند این گناه که نیست برای این که این را در راه خدا می کشد. گفتیم این چه در راه خدا کشتنی است؟ به طور کلی در آن موقع نظر من این بود و همچنین تا به حال با مطالعات بعدی هم نظر من این است که اگر یک حاجی گوسفندی را می کشد که زیر خاک م رود اصلاً این را قربانی حساب نکند و قربانیش را انجام نداده است.

این نمی تواند عبادت باشد حتماً باید چیزی ذبح شود که لااقل بدانند حتماً زیر خاک و آوار نخواهد رفت و همین طور که عرض شد در آن سفر خود ما به عنوان حل موقت این کار را کردیم. به هر حال شاید بتوان با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسید که در این شرایط شاید بشود گوسفند قربانی به نیابت در خارج از «منی» هم ذبح گردد. البته این «شاید» است، مبادا به عنوان چیزی که ملاک عمل قرار بگیرد، در ذهن رفقا برود یا حتی جائی به این عنوان نقل بشود اما به عنوان «شاید» میتواند نقل بکنید ولی متأسفانه اگر هم عده ای از ما و یا حتی همه فقهای شیعه، این تصمیم را بگیرند مشکل مسلخ من حلی نمی شود برای این که جمع قربانی هائی که مقلدین این ها در آن جا می کنند شاید به صد هزار راس نمی رسد در حالی که چند صد هزار قربانی دیگر را دیگران می کنند که تابع فتوای ما نیستند. لذا باید برای حل مشکل یک اقدام جدی با تماس با مقامات سعودی انجام بگیرد و صحیح ترین راه گمان می کنم همین باشد که این گوسفندهای قربانی به شکل صحیح در آن جا مورد بهره برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، به شکل صحیح در آن جا مورد بهره برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، طرز ذبح، طرز ذبح، به شکل صحیح در موازین بهداشتی جور در بیاید. البته این مسئله مهم است باید حتماً به آن توجه بشود که این سرمایه گذاری هرگز نباید جنبه انتفاعی داشته باشد تمام این کنسروها باید در دنیا صرف گرسنه ها بشود. در درجه اول گرسنه های جامعه اسلام و اگر جامعه اسلامی یک روزی جامعه ای بود که همه آن سیر است آن وقت دید که آیا به گرسنه های غیر مسلمان تا چه حدی و با چه شرایطی می توان از این راه داد.

البته آن هم (در اختیار گرسنه های غیر مسلمان قراردادن) باز مسئله ای است که جای بحث دارد ولی اصولاً اکنون جامعه اسلامی، جامعه ای است که نیازمند در آن فراوان است. بنابراین راه حلی که با موازین جور در می آید این است که سرمایه گذاری برای استفاده صحیح از این حیوان هائی که آن جا قربانی می شوند از طرف کسانی صورت گیرد که هیچ نوع نظر انتفاعی نداشته باشند و آن چه از آن راه به دست می آید اعم از گوشت کنسرو شده، پوست، روده یا چیزهای دیگر، همه باید در راه بهتر کردن زندگی بینویان جامعه اسلامی مصرف شود. این مطلب که به طور قطع از ادله ما، در مورد قربانی است چه از (طریق) عامه و چه از (طریق) خاصه، چه از قرآن و چه از حدیث و سنت به دست می آید. باشد که یک روز صاحبان همت، همت کنند و این مسئله را به صورت صحیح حل کنند و من خودم امسال مجدداً این بحث را به خاطر یک تحقیق دیگری که در پیش دارم، بررسی می کنم با جدیت بیشتری تصمیم گرفتم به خواست خدا در این زمینه آرام و بدون سروصدا از طرق مختلف دست بکار بشویم ببینیم آیا می شود مسئولان عربستان سعودی را از خرشیطان پیاده کنیم و آن ها را وارد نمائیم که این نقطه ضعف بزرگ در زمینه حج را از بین ببرند و آن را به یک نقطه قوت درخشان تبدیل کنند.

اگر این گونه منعکس شود که یکی از آثار حج این است که سالی یک تا دو میلیون قوطی غذای سالم کنسرو شده، تهیه می شود و به رایگان در اختیار بینویان جامعه اسلامی گذارده می شود، همین قربانی یک نقطه درخشان است و اگر این گونه منعکس بشود که از پول پوست و پشم و چیزهای دیگری که از این حیوانات به دست می آید در هر سال ده ها میلیون تومان کمک نقدی به بینویان جامعه اسلامی می شود البته یک نقطه کمال و قوت می شود.

چنان که ملاحظه می‌شود این ما هستیم که به علت کمی لیاقت و کاردانی مان از هر چیز خوب، از بهترین چیزها بهره برداری صحیح نمی‌کنیم و این بهره برداری، قبل از هر چیز در گرو لیاقت و مرد میدان عمل بودن است.

لذا شعار اساسی ما این است که قبل از هر چیز تحول را در خودمان بوجود بیاوریم که به راستی بخواهیم از عوامل سعادت زاء، حسن استفاده کنیم اگر از بازی کردن با عوامل سعادت و سرگرم شدن به آرزوی سعادت و تنبل بودن در اقدام برای رسیدن به سعادت، و (کاهلی در) برداشتن قدم‌های عملی در راه سعادت، آزاد و خلاص بشویم آن وقت به خیلی از آزادی‌های دیگر هم دسترسی پیدا خواهیم کرد. مرام هر چه باشد، مسلک هر چه باشد نو باشد کهنه باشد، شرقی باشد یا غربی هزار و چهار صد سال عمرش باشد یا چهار هزار و یا صد و پنجاه یا پنجاه یا ده سال، اگر عرضه بهره برداری داشته باشیم آن وقت موقع انتخاب هم می‌رسد ولی فعلاً با کمال تاسف باید اعتراف کنیم، آن چه در جامعه مسلمانان در حد نصاب نیست - من نمی‌گویم هیچ نیست، هست، ولی در حد نصاب نیست - عرضه و لیاقت بهره برداری از تلاش‌ها و کوشش‌ها است. امیدوارم خداوند این توفیق را به همه مسلمانان بدهد که بیش از گذشته و بهتر از گذشته بیندیشند و عمل کنند.

۴

بعد سیاسی حج

آیا حج یک کنگره اسلامی است؟

بخش دیگری از بحث که متمم بحث ای اجتماعی مربوط به حج است در ارتباط با این سوال است که: آیا حج یک کنگره‌ی اسلامی است؟

باید ببینیم مقصود از کنگره اسلامی چیست؟ اگر مقصود از کنگره اسلامی این است که حج و ایام حج به صورت ایام اجتماع مسئولان سیاسی، اداری و اجتماعی امت اسلام در بیاید، یک کنگره‌ی سیاسی بزرگ باشد و به مسائل مهم عالم اسلام پردازد باید عرض کنم در اصل تشریح حج و در عصر تشریح مسئله حج مسئله به این صورت مطرح نبوده است. اما در اصل تشریح حج - حج زمان ابراهیم (ع) آهنگ سیاسی به طور کلی ندارد بلکه آهنگ عقیدتی، آهنگ ریاضیت و تمرین و ورزش عملی، آهنگ خودسازی و اجتماعی دارد.

آهنگ تقویت بنیان توحید به عنوان مبنای اصیل زندگی فردی و اجتماعی انسان را دارد، اما آهنگ سیاسی ندارد. شرایط اصلاً شرایط سیاسی نیست، ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) که آن خانه را بنیان می‌گذارند یا تجدید بنا می‌کنند از خدا می‌خواهند که این خانه به عنوان خانه‌ی یکتاپرستان، همیشه محوری و شمعی باشد که یکتاپرستان پروانه وار گرد آن بچرخند و دل‌هایشان را پاک کنند؛ به خدای یکتا ایمان بیاورند و تسلیم آئین خدای یکتا باشند. در آن موقع و در آن شرایط اصلاً مسئله یک واحد سیاسی و نیازهای آن نمی‌تواند مطرح باشد مگر به عنوان آینده‌نگری. در موقعی هم که پیغمبر اسلام (ص) آئین آلوده شده حج را می‌زداید و پاک می‌کند و خرافه‌ها، تحریف‌ها، کج رویها و کج اندیشی‌هایی را که به این آیین پاک راه یافته است از آن دور می‌کند و حج خالص و آبرومند را عنوان یکی از مهم‌ترین وظایف اسلامی فرد و امت اسلامی مجدداً زنده می‌کند، مسئله‌ای به عنوان کنگره به این شکلی که الان مطرح شد نمی‌توانسته است مطرح باشد. چرا؟ چون در آن موقع - قبل از هجرت - که امت اسلامی یک واحد سیاسی نبوده لذا مسئله تجدید حج بیشتر مربوط است به بعد از هجرت و مخصوصاً سال‌های آخر حیات پیامبر (ص).

امت اسلامی، یک واحد سیاسی

در آن سال‌ها (بعد از هجرت) امت اسلامی یک امت واحد سیاسی است که دارای رهبری سیاسی متمرکز می‌باشد. رهبری سیاسی که هر روز هر هفته و هر ماه با یک مسئله مهم یا عادی روبرو است و هرگز نمی‌تواند مسائلی را به یک کنگره سالانه تاخیر بیاورد. امتی است متمرکز، دارای رهبری متمرکز، حل و عقد مسائل در این رهبری تمرکز پیدا کرده است. رهبر عالی قدرش شخص پیغمبر (ص) است و کسانی که در مسائل مختلف طرف مشورت یا مامور اجرای دستورهای لازم قرار می‌گیرند کسانی هستند، که پیغمبر آن‌ها را پرورده و ساخته است و در پیرامونش دائماً حضور دارند. حتی اگر جنگی پیش بیاید گروهی می‌روند و گروهی می‌مانند که این آهنگ سازندگی مستمر از بین نرود:

«و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم...»^۱

بنابراین در عصر پیغمبر (ص) یعنی در عصر تجدید ساختمان معنوی و روحی و عملی حج در اسلام مسئله کنگره، به این صورتی که امروز به ذهن می‌رسد مطرح نیست حتی در عصر ائمه (ص)، هم مسئله حج به‌صورت کنگره به این شکلی که امروز به ذهن می‌رسد مطرح نیست. عصر ائمه عصری است که امت اسلامی دارای حکومت متمرکز است اما حکومت، یک حکومت اسلامی نیست زمامداران و رهبران حکومت، کسانی که به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر بر مردم مسلمان حکومت می‌کنند، هرگز لیاقت جانشینی آن حضرت را ندارند و هرگز با ضوابط اسلامی بر سر کار نیامده و با ضوابط اسلامی حکومت نکرده اند ولی در عین حال وقتی به امت اسلامی می‌نگری امتی است دارای حکومت متمرکز، قدرت مرکزی نافذ و حتی در مراسم حج «امیرالحاج» واحد از طرف همان حکومت مرکزی تعیین می‌شود و او امام حج است و این امام حج و پیشوا و رهبر حج و امیرالحاج در آن شرایط کارش لازم و ضروری و مهم است تا آنجا که شخص امام (ع) از کار او حمایت می‌کند.

کلینی در کافی روایتی را نقل می‌کند - که شاید برای عده‌ی زیادی از

دوستان این گونه روایات تعجب آور باشد - راوی می‌گوید: اسماعیل

بن علی در سال ۱۴۰ (هجری) با مردم حج می‌گذارد، - یعنی امیرالحاج بود. - امام صادق (ع) در اثناء این سفر از استرش به زیر افتاد،

اسماعیل به احترام امام صادق (ع) توقف کرد - لحظه‌ای ایستاد که امام را

بردارند و دو مرتبه سوار کنند. - امام (ع) به او فرمود: به راه

خودت ادامه بده «فان الامام لایقف»^۱.

سرپرست حاج و امیرالحاج حق ندارد حتی برای یک لحظه نظم برنامه حج را حتی به خاطر افتادن امام صادق (ع) از استرش به روی زمین متوقف کند. هزاران لحظه‌ی وقت مردم حق ندارد صرف یک چیزی از نظر اجتماعی و آهنگ ساختمان اجتماع آن روز شود حتی وقتی آن را در مقام مقدس و ارزنده‌ی امام صادق (ع) به حساب بیاوریم در آن جا امام یک فرد و یک مسلمان حج گذار است. اگر امام، امامی بود که مقرر حکومت اسلامی زمامدار بود، خودش امیرالحاج تعیین می‌کرد. در این جا، امام یک فرد است، فردی بسیار محترم تا آن جا که از نظر اجتماعی وقتی امیرالحاج می‌بیند (از استر به زمین) افتاده، خود به خود می‌ایستد. امام خود امام، چون امام حق است نه امام شخص، بنده‌ی من است نه مامور تن، همه چیز را از دیدگاه مسائل عالی اسلامی می‌نگرد و به او می‌فرماید: «سر فان الامام لایقف» به راهت ادامه بده. امام - امیرالحاج - نباید توقف کند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که حج یک کار سازمان یافته‌ای است دارای تشکل و رهبری. در عصر ائمه آن قدر تشکل و رهبری دقیق است که خود امام تأیید می‌فرماید یک لحظه هم این جا نیست، مبدا نظم و رهبری حج متزلزل بشود. (پس حج) کاری است هدایت شده و جزئی از اجزاء هدایت کلی جامعه‌ی اسلامی، که به نام حکومت اسلامی آن عصر، به شکلی متمرکز در دست زمامدار و اطرافیان قرار دارد، که شکلش و شخص (زمامدار) مورد قبول نیست، اعوان و انصار او هم غالباً مورد قبول نیستند اما اصلی است که واقعیت دارد، واقعیتی که امام صادق (ع) آماده است آن را به یک حکومت متمرکز صحیح تبدیل کند اما روا نمی‌

دارد که آن را به هرج و مرج و بی حکومتی تبدیل کند حتی به صورت توقف کوتاه امیرالحاج در مراسم حج به احترام امام.

حج یک کنگره دولتی نیست

بنابراین در آن موقع مسئله کنگره حج به معنای این که الان در اذهان هست یعنی این که نمایندگان سیاسی از جامعه ها و گروه های مختلف در مراسم حج جمع شوند و این چند روز آن جا مجمع عمومی نمایندگان سیاسی مسلمانان در دنیا باشد در عصر ائمه(ع) مطلقاً مطرح نیست. اصلاً ما در تشریح حج و مناسک حج جایی برای این مطلب نمی بینیم و اگر یک متفکر اسلامی بخواهد حج را به عنوان یک کنگره به معنای مصطلح اسلامی مطرح کند و حتی امروز پیشنهاد کند در ایام حج مجمع های عمومی از نمایندگان مسلمان تشکیل شود و این کار به عنوان تجلی برجسته حج اسلامی معرفی شود خیلی این مساله را با آیات روایات و ادله ای که در اسلام در تشریح حج می یابیم هماهنگ نمی بینم.

حج کنگره ی دولتی و کنگره ی نمایندگان سیاسی و کنگره ی احزاب- به صورت مصطلح امروز- نیست اما چیز دیگری هست. حج فرصتی است بزرگ، برای به ثمر رساندن نهضت ها و جنبش های اصیل رهبری شده ی موثر، سازنده، آزاد کننده، و جامعه اسلامی را به هدف رساننده است. هر عضو از امت اسلامی، یعنی هر مسلمان متحرک که باید از هر فرصتی برای انجام بزرگترین وظیفه اش یعنی به پاساختن نظام عادل مؤمن اسلامی در جامعه استفاده کند؛ باید بداند که حج یکی از بهترین فرصت ها برای انجام برخی از کوشش های موثر در راه این هدف، و فرصتی مناسب برای تلاش گران است.

اجتماع حجاج فرصتی برای

شکل گیری نهضت های اسلامی

بنابراین، این مسئله دیگری است و غیر از کنگره مصطلح می باشد. این بدان معناست که مسلمانان بیدار از فرصت حج استفاده می کنند تا نهضت های بیدار کننده ی سازنده، ریشه بگیرد، از نظر فکری گسترش یابد و از نظر هدایت و رهبری شکل بهتری پیدا نموده با آهنگی سریع تر به ثمر برسد. همین امام صادق(ع) که در آن جا به امیرالحاج می فرماید «برو یک لحظه هم توقف نکن» به پیروان و اتباعش، به کسانی که به رهبری امام صادق(ع)، نهضت تشیع را ساخته اند، در راه رسیدن به اسلام حق و اسلام پاک و نظام اسلامی حق با زمامداری برحق، به آن ها می فرماید: می دانید جزء متمم و مکمل حج چیست؟ لقاء الامام.

پیروان امام صادق(ع) و اعضاء نهضت تشیع، باید از فرصت حج برای دیدار رهبرشان استفاده کنند، از نزدیک او را ببینند، تعالیم لازم را از او بگیرند و نهضت لازم، واجب و مؤثرشان را ادامه دهند. روایتی در این زمینه از امام صادق(ع) هست. ۱. ولی فعلاً دو روایت کوتاه را از امام باقر(ع) می خوانم- و کلهم نور واحد.

زراره ی می گوید: امام فرمود:

«انما امر الناس ان یأتوا هذع الاحجار، فیطوفوا بها، ثم یأتونا

فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم» ۲ به مردم دستور داده شده است

بیایند به سوی این سنگ ها- این خانه سنگی و این سنگ سیاه و سنگ های

آن بگردند و طواف کنند و بعد نزد ما بیایند دیگر- و پیرامون و به ما خبر به

دهند که- جزو حزب ما هستند- و ولایت ما را دارند(ولایت به معنی همبستگی

سیاسی، عقیدتی و اجتماعی) و به ما پیوسته و فرمانبردار ما و تابع ما و به ما عرضه

کنند این را که آماده ی کمک به ما هستند.

روایت دیگر از امام باقر(ع) است: که فرمود:

«تمام الحج لقاء الامام» میدانید مکمل حج چیست؟ دیدار امام و رهبر و پیشوا. ۱.

این جا دیگر منظور از این امام، امیرالحاج نیست، این جا امام، رهبر نهضت پرارزش شیعه است. بنابراین اگر متفکرانی که حج را به عنوان یک کنگره مطرح می کنند منظورشان این است که نمایندگان و افراد موثر و مطلع متحرک زنده و بیدار امت اسلامی، در مراسم و موسم حج با یکدیگر ملاقات و تبادل نظر کنند و مشکلات و با پیشرفت های نهضت را در گوشه و کنار عالم اسلام با یکدیگر در میان بگذارند و از این فرصت برای پیش برد کوشش های پرارزش و تحریک های جامعه اسلامی استفاده کنند؛ کاملاً صحیح است.

تاکید ائمه(ع) بر رفتن به حج

به همین جهت است که می بینید مسئله حج از دید اسلام و به خصوص از دید ائمه شیعه این نیست که هر کسی سالی یک بار و یا در طول عمر خود یک بار، به حج برود. همان گونه که قبلاً بیان شد، «حج» از این دیدگاه عبارت است از: یک عبادت و سفر موثر، که هر کس می تواند هر سال هم برود. این همه تاکید در این باره، به حساب این است که حج، که به شرط هوشیاری، چه از نظر سازندگی فردی و چه از نظر سازندگی اجتماعی - خیلی بالاتر از آن است که ما پنداشته و می پنداریم.

در کتاب کافی بابی دارد در وجوب و عمره که روایات بسیار جالبی دارد. یک روایت، از امام موسی کاظم(ع) است ۲. و به همین مضمون سه روایت از امام صادق(ع) ۳ مضمون روایات این است که: بر کسانی که توانائی دارند و می توانند به سفر حج بروند، هر سال مقرر است که به حج مشرف بشوند. البته منظور از «مقرر است»، این نیست که اگر نروند معصیت کرده اند، منتها خیلی تأکید شده که بروند. البته بعضی از فقهای قدیم شیعه برطبق روایات، قائل به وجوب شده و گفته اند: هر کس واجب است هر سال به حج برود. ولی این فتوائی نادر است. فتوای عمومی این است که حج واجب یک بار است ولی سال های بعد خیلی مؤکد است.

بنابراین مسئله ی تکرار حج، مسئله مهمی است چون اصلاً سفر اول که فرد میرود آن قدر نا آشناست که کار زیادی نمی تواند انجام بدهد. سفرهای بعد به انسان فرصت آشنائی ها، چه(در زمینه ی) سازندگی های شخصی، چه سازندگی های اجتماعی، را میدهد. فرصت شناخت همفکران در جهان اسلام، و مطالعه برای شکل دادن به این حرکت ها در جهان اسلام. در سفرهای بعدی، نصیب انسان می شود.

این است که در این سال ها، هر موقعی در مورد حج از من سوال شد با تاکید گفته ام که بروید. ما ممکن است در یک شرایط استثنائی یک یا دوبار حجی را تحریک کنیم(نمی گویم نمی شود) اما شرایط آن کار خیلی سنگین است. مگر عاملی خیلی نیرومندتر در کار باشد که موقتاً انسان چنین نظری بدهد ولی اساس، بر رفتن است و همین طور که در بخش های گذشته بیان کردم با تمام کمبودهایی که حج مسلمانان دارد - و این نه تنها در دوره ی ماست که در دوره ی امام صادق(ع) هم وجود داشت که فرمود: «ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج» ۱ چه قدر ناله کن زیاد است اما حج گذار واقعی که به عزم خدا و قصد خدا آمده باشد کم است. با این که در تمام این قرون چنین بوده است همان طور که امام(معصوم) امروز با همین وضع تأکید می فرمود ما هم به پیروی امام در شرایط خودمان(بر این مساله) تاکید می کنیم مگر وضعی بسیار استثنائی پیش بیاید آن هم با یک رهبری شایسته.

مسلمان ها در مراسم حج لااقل باید کوشش کنند به بخشی از مسائل اجتماعی پردازند و سروسامان بدهند. من تاکید می کنم که این کوشش ها می تواند بسیار موثر و مفید باشد و در این زمینه نیز روایات فراوانی هست که حتی اگر کسانی نمی توانند خودشان به حج بروند دیگران را تشویق کنند به حج بروند به خصوص دیگران که ممکن است موثر و مفید باشد و حتی مخارج آن ها را بدهند تا به حج بروند. افرادی که سفر آن ها به حج می تواند غیر از ساخته شدن شخصی نقش اجتماعی هم داشته باشد.

روایات متعددی است که مسلمانان را به حج برونند دیگران را به هزینه خودشان به حج بفرستند تا این اجتماع پر ارزش مؤثر، سال به سال با شکوه هرچه تمام تر هر چه بیشتر برگزار بشود و بتوانیم در پرتو حج و به خصوص در پرتو حج تکامل یافته، مسلمانان بهتر و جامعه اسلامی ارزنده تری داشته باشیم.

خلاصه می‌کنم حج، کنگره به معنای یک کنگره‌ی دولتی یا کنگره‌ی بین دولت‌ها نیست. چون اصلاً اسلام دولت‌ها، ندارد، سرزمین اسلام یک دولت بیشتر ندارد.

بنابراین، حج، این نوع کنگره نمی‌تواند باشد اما در مورد دولت‌ها، که اصلاً اسلام آن‌ها را نمی‌پذیرد و در مورد یک دولت هم که او نیازی به کنگره‌ی سالانه‌ی حج ندارد. اگر ما حکومت مرکز داریم او باید هر روز و هفته و هر ماه با مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام سروکار داشته و با کسانی که می‌توانند برای اتخاذ تصمیمات مناسب به حکومت کمک کنند تماس داشته باشد. پس ما نمی‌توانیم این چنین کنگره‌ی سالانه‌ی حج داشته باشیم. ولی حج به صورت یک اجتماع بزرگ اسلامی که بتواند منشاء آثار ارزنده‌ی اجتماعی و تعاون و همکاری میان مسلمانان جهان به خصوص از نظر شیعه، فرصتی است برای شناخت افراد همفکری که در گوشه و کنار عالم اسلام در راه ساختن نظام اسلامی صحیح می‌کوشند.

البته فرصتی است شایسته و باید مورد استفاده و بهره‌گیری هر چه کامل تر قرار بگیرد. به خصوص از این نظر که اگر نهضت‌هایی هستند و رهبرانی دارند که این رهبران ارتباطشان به دلایل گوناگون با افراد بریده است، موسم حج که یک موسم نسبی آزادی است و آزادی‌های نسبی باید داشته باشد و باید در عین نظم این آزادی‌های نسبی هم حفظ بشود، فرصتی است برای تماس نهضت‌کنندگان با رهبران نهضت‌های سازنده و مؤثر.

حج و خودسازی

خودسازی

بخش اصلی از بحثی که پیرامون حج داشتیم مربوط به نقش خاص مراسم حج در خودسازی افراد است. «خودسازی» عبارت از این است که:

«ما انسان‌ها در شکل دادن به خودمان نقش آگاهانه داریم». به این چند کلمه‌ای که در این تعریف به کار برده شده توجه بیشتری باید داشت.

بعضی از موجودات این جهان در ساختن خودشان اصلاً نقشی ندارند. بیشتر جامدات این طور هستند. جامدات، موجودات بی‌جان و به خصوص عناصر، از این دسته‌اند. اکسیژن، در ساختن خود و اکسیژن شدن خود و بودن خود، نقشی ندارد. نظام آفرینش، اکسیژن را با مختصات داخلی و خارجی و ساختمان داخلی و آثار خارجی خودش ساخته و پرداخته و همین است که هست.

برخی از موجودات این جهان در ساختن خودشان نقش دارند اما نقششان آگاهانه و ارادی نیست و به اراده و آگاهی‌شان بستگی ندارد. بخشی از ترکیبات تکامل‌یاب جامدات، شاید همین طور باشند. ترکیباتی که اگر در مسیر حرکت تکاملی قرار گیرند از درون خود تأثیراتی بر روی تکامل خود می‌گذارند. تکامل آن‌ها فقط معلول تأثیر شرایط خارجی نیست بلکه بدون شک وضع داخلی آن‌ها هم کم و بیش تأثیری در تکامل این‌ها می‌گذارد که در گردونه تکامل قرار می‌گیرند دارند؛ اما این تأثیر آگاهانه و ارادی نیست بلکه تابع گردش چرخ بزرگ طبیعت است. گردونه همان طور که می‌چرخد این موجود هم تکامل پیدا می‌کند.

شاید برای خیلی از افرادی که با مسائل مربوط به این بحث ارتباطشان کم است، تصویر این بحث قدری مشکل باشد ولی در نباتات

مسئله روشن تر است. در گیاهان، یک گیاه در تکامل خودش موثر است و لذا یک بذر خوب و یک بذر بد، محصول شان یک جور نیست.

در یک باغچه، در شرایط معین آب و هوا، گرما، نور، اگر بیاییم در یک جا بذر بد بکاریم در یک جا بذر خوب، تاثیر و نقش خود بذر در تکامل خود و در این که چه بشود، در این نمونه خیلی راحت به دست می‌آید.

بذر خوب نتیجه خوب می‌دهد و بذر بد نتیجه خوب نمی‌دهد. بنابراین، در موجودات زنده و گیاهان، نقش ساختمان داخلی در تکامل، کاملاً محسوس است و دیگر چندان احتیاج به اثبات ندارد و لذا اصلاح نژاد در بذر از نظر بهبود وضع کشاورزی یک جامعه، نقش خیلی مؤثری دارد. در نهال‌های درختان و در جانورانی چو مرغ و گاو و اسب و حیوانات دیگر هم همین طور است. ولی باز این نقش حتی در جانوران، نقش ارادی نیست، هیچ شنیده‌اید که مثلاً گاوی بیاید و نژاد خود را اصلاح کند یا انتظار آن را دارید که گاوها یا مرغ‌ها برای اصلاح نژاد خودشان تلاشی بکنند؟ آن هم تلاش آگاهانه؟ چنین چیزی را ما سراغ نداریم. در مورد زنبور عسل و برخی از جانوران اجتماعی دیگر، گاهی فکر می‌شود که آن‌ها نسبت به بهبود یا حفظ وضع مناسب جامعه خودشان، کم و بیش نقشی دارند. این از نظر ما هنوز اثبات نشده است و اگر هم اثبات بشود تازه در یک چهارچوب خیلی محدودی است که به زحمت می‌شود گفت این زنبور عسل در بهبود وضع خودش نقش آگاهانه دارد. نقش آگاهانه در تکامل خود داشتن تا آن جایی که ما از وضع جهان خبر داریم مربوط به انسان‌هاست. این خصیصه‌ی انسان که می‌تواند در بهبود وضع خودش و در ساختن خودش نقش آگاهانه داشته باشد به او یک فرصتی و مسئولیتی می‌دهد تا برای سعادت خود بکوشد: «کل نفس بما کسبت رهین»^۱ البته این آیه بیشتر مربوط است به بدکاران چون بعد از آن استثناء دارد- ولی مطلب این است که هر انسانی در عاقبت کار، آن چه را که خود کاشته است درومی‌کند. داشتن این فرصت و این مسئولیت ایجاب می‌کند که هر انسانی اگر به فکر سعادت خودش است به فکر ساختن خودش هم باشد

الگوی خودسازی

مشکل بزرگ این است که (خودسازی) برطبق کدام الگو؟ این مسئله مهمی است. من فهمیدم باید خود را بسازم و فهمیدم که امکان خودسازی را دارم.

اکنون طبق کدام الگو خود را بسازم؟ اتفاقاً این مسئله مهمی است، در عصر ما که شعار و واژه‌ی خودسازی، خیلی بر سر زبان‌هاست از این نکته تا حدی غفلت میشود که اگر، در مرحله‌ی خودسازی هستیم، برطبق کدام الگو؟ داشتن و دادن الگو در استفاده از فرصت خودسازی و ایفاء مسئولیت خودسازی نقش اصلی داشته و شرط اساسی است. به همین جهت است که ما با قاطعیت معتقدیم که خودسازی در گرو داشتن یک ایدئولوژی روشن است و کسی که ایدئولوژی روشنی ندارد خودسازی او چندان منتج نیست. تازه ایدئولوژی هم کافی نیست بلکه باید حتی برای توده‌ها، اصول و کلیات و جزئیات و خط مشی هم مشخص بشود. یعنی نوعی هدایت زیر نظر رهبر و امام پیشوا، برطبق الگوهای که از طرف امام و پیشوا براساس ایدئولوژی مشخص داده میشود. این شرط موفقیت در خودسازی است.

این بخشی که در این جا به آن اشاره شد، ارتباط زیادی با جهت بحث مورد نظر ما ندارد ولی خیلی ضرورت دارد به خصوص در عصر ما، که بر روی آن انگشت بگذاریم و به تفسیر فراوان نیز نیازمند و فکر می‌کنم برای خیلی‌ها در حد چند جمله، یادآوری مفیدی باشد.

پس انسان باید خود را برطبق ضوابط و الگوئی بسازد و هر ایدئولوژی و نظام سازنده هم باید در چهارچوب خود تمرین‌هایی مناسب برای افراد وابسته به آن ایدئولوژی و نهضت مقرر کند تا افراد وابسته و پیرو آن نهضت، بتوانند با استفاده از این تمرین‌ها، و

براساس ضوابطی که آن نهضت و ایدئولوژی تحت رهبری معین می کند خود را بسازند. تمرین هائی متناسب با ضوابط به رسمیت شناخته شده یک نظام «عقیده و عمل» که اسم خارجی آن را ایدئولوژی می گذاریم آن هم تحت هدایت رهبری.

حج و روزه دو تمرین سازنده

حج و روزه در اسلام، دو تمرین سازنده براساس ضوابط اسلامی است و به خصوص حج به مقدار قابل ملاحظه ای همراه با وابستگی به نظام رهبری اجتماعی می باشد. مشکل بزرگ یک انسان تابع یک عقیده این است که سر بزنگاه های عملی، - یعنی در آن جا که سر دو راهی قرار می گیرد که آیا به طرفی برود که عقیده اش ایجاب می کند یا به طرفی که سود شخصی، هوس شخصی و خودخواهی شخصی اش ایجاب می نماید- کدام را برگزیند؟ این انسان در چنین جاهائی بر سر پرتگاه و لغزشگاه قرار می گیرد؛ و مکرر می شود که حتی از مسیر مسلکی که به آن معتقد است، منحرف شود، چون هوس ها، سودهای شخصی و دیگر خودخواهی ها، خشم ها و غضب ها عوامل منحرف کننده هستند.

برای این که آدمی بتواند در سر این دو راهی ها تصمیم مناسب و صحیحی بگیرد احتیاج دارد به:

۱- آگاهی سالم و روشن - ولی تنها آگاهی کافی نیست

۲- اراده ای نیرومند

اراده ی نیرومند دو گونه است: یک وقت در جهت همین هدف و خودخواهی نیرومند است. که خیلی ها به همین، اراده ی نیرومند می گویند. فلان شخص اراده ی نیرومندی دارد یعنی اگر با حریفش در جایی طرف بشود از چاقو، قمه، و دشنه او که نمی ترسد هیچ؛ اگر ده تا نوجه لوطی هم در برابرش بایستند یک تنه به جنگ آن ها می رود. این قدر اراده ی نیرومند چیز قابل تقدیری است و چنین فردی بهتر از یک نفر ترسوی، مذذب و بی ربط است اما در این بحثی که مطرح شده چندان به درد نمی خورد. اراده ی نیرومند در این جا معنی خاص دارد: اراده ای است که انسان را در «راه» نگه دارد و بر «میزان» نگه دارد و از این که آدمی به دست هوس، خشم و غضب و خودخواهیش زمین بخورد را نگه دارد.

اراده ی نیرومند این جا ایم معنی را می دهد و داشتن این اراده ی نیرومند، به تربیت بسیار ظریفی نیاز دارد خود من که بخشی از عمرم در مسائل تربیتی صرف شده است احساس کرده ام که یکی از بزرگترین مشکلات و ظرافت های تربیت این است که انسان بخواهد فردی را با اراده ی قوی، اما منهای خودخواهی تربیت کند، خیلی از تمرین های مربوط به تقویت اراده، تقویت کننده خودخواهی هم هست. انتخاب باید طوری باشد که این تمرین ها، اراده را قوی کند اما خودخواهی را قوی نکند. این که ما به تمرین های وابسته به مسلک هدایت شده، اهمیت می دهیم به دلیل این ریزه کاری هایی است که در مسئله خودسازی وجود دارد. اسلام برای آنکه مسلمان ها را با تمرین های سالانه در جهت ایدئولوژی اسلامی بسازد، مسئله ای اساسی به نام «تقوی» را در زندگی انسان ها و مسلمان ها مطرح کرده است.

تقوی یعنی در درون ساختمان روحی انسان یک ترمز خودکار وجود دارد به نام «تقوی»، بطوری که می گویند، او آدمی است «با پروا» و «بی پروا» نیست.

آدم «با پروا» چه آدمی است؟ کسی است که با هر کاری، با هر پیش آمدی، با هر حادثه ای و با هر موضوعی که روبه رو می شود گوئی از پشت، نوعی عامل نگه دارنده دارد که بی گذار به آب نزنند و بی حساب کاری را انجام ندهند.

گوئی در درونش یک ماشین الکترونیک بسیار آگاه و ظریفی وجود دارد که در برخورد با هر پیش آمد یک باره تسلیم نمی شود حتی اگر یک جا هوس بر او پیروزی شود و او را به دام گناه به کشاند با کشمکش طولانی به آن دام می افتد، چون «پروا» دارد بی پروائی، حتی در موقع گناه از او یده نمی شود و گناه هم که می کند انسان در سیما و عملش می بیند که آدم با پروائی است شیطان

به این زودی حریف اینکه او را به دام بکشاند، نمی شود.

توصیه قرآن به تقوی

برای «خودسازی» است

توصیه چشم گیر آیات قرآن کریم بر روی تقوی، برای این است که اصلاً تربیت و خودسازی اسلامی در «تقوی» خلاصه می شود. هر کسی به همان اندازه خود ساخته است که تقوی دارد. یک اصطلاح فرنگی در زبان های اروپائی وجود دارد که من انگلیسی اش را می گویم. شاید برای بعضی نقل این اصطلاح مؤثر باشد که تقوی را از دید آن تعبیر صحیح اسلامی بفهمند و آن کلمه «سلف کنترل» (Self-Control) است چون عامل کنترل کننده یک وقت از خارج و یک وقت از درون و از خود انسان است، «خود کنترل» است.

انسانی که چنین باشد و چنین ساخته شده باشد که در برخورد با کارها و موضوعات و مسائل، یک حالت پروا یا نگرانی بگویم- می ترسم باز مطلب را بگونه ای دیگر در ذهنتان منعکس سازم- داشته باشد، ولی خود کلمه ی «نگرانی» هم خوب است. نگرانی و پروا از چه چیز؟ نگران بازده کار! گوئی در مغز او، در وجدان اخلاقی و دینی و معنوی او، این اصل پذیرفته شده است که هر کاری که بکنم بازدهی دارد پس هر کاری که می کنی نگران بازده کار باش و اگر بازده بد است از آن پروا داشته باش. این که گفته شد کلمه پروا هم نمی تواند آن معنا را آن طور که می خواهیم ادا بکند با این توضیح روشن می شود که چه گونه کلمه ی «پروا» کمی نارسا است. شاید از تعبیرهای دیگری که در فارسی بتوانیم برای تقوی به کار ببریم «خودحساب» باشد تا بتواند بخشی از معنا را خوب ادا کند. همه ی این تعبیرات فارسی و عربی و خارجی به کار برده شد، بلکه بتوان آن تقوایی را که شیوه ی خودسازی اسلامی، بر روی آن تکیه می کند با کوتاه سخنی، بیان کرد.

در هر نظامی یک نوع «بکن» و «نکن» هائی وجود دارد و نظام بدون این ها دیگر نظام نیست. مسلکی که در آن نه «امر» وجود داشته باشد و نه «نهی» مسلک نیست بلکه بی مسلکی است آن هم از مسلک هایی که ما در روی زمین حتی برای آن نمونه ای سراغ نداریم. یک گروه از کسانی که در اروپا علیه نظام های موجود طغیان کرده اند گروه «لختی ها» هستند.

این کلمه «لختی» که در زبان فارسی هست خیلی به جاست که برای لختی های آن جا بکار برده شود، چون لختی های این جا، بندگان خدا غالباً عبارتند از آدم هایی که برای خودشان یک رگ و غیرتی دارند و فقط دستشان خالی است و لباس حسابی ندارند تا نشان کنند. لختی به تمام معنا آن ها هستند که دست شان به همه چیز می رسد ولی لخت لخت هستند. لخت از همه چیز و «برهنه» از همه ی قیودات و از جمله از لباس! در یکی از نشریات که مقاله ای درباره این ها منتشر کرده، نوشته بود که انجمن لختی ها برای خود در بسیاری از اوقات اجتماعی دارند که لخت مادرزاد و بدون هیچ گونه لباس، زن و مرد آن جا دور هم جمع می شوند ولی یکی از مقررات این انجمن اینست که اگر آدمی با یک تکه لباس (برتن) وارد این انجمن شود پدرش را در می آورند.

بنابراین معلوم می شود لخت بودن در این انجمن خودش یک قید است و می بینیم حتی در کثیف ترین و پست ترین نظام ها هم که نظام ها لختی ها باشد باز هم امر و نهی وجود دارد.

ما نمی توانیم مسلک بدون امر و نهی پیدا کنیم هر مسلکی یک دسته امر دارد و یک دسته نهی، مقداری دستور و مقررات و ضوابط دارد. اگر کسی خواست داخل جمعیتی باشد که پیرو مسلکی هستند باید خود به خود به آن ها تن دردهد.

یکی از گرفتاری های اجتماعی، که من در طول زندگی با آن بسیار سروکار داشته ام و آن را لمس کرده ام این است که بسیاری می خواهند وابسته به یک مسلک، جمعیت و گروه باشند اما با آن ها خرده فرمایش نشود.

مثلاً از مسلمانی بدشان نمی آید اما فقط چند مسئله اسلام برایشان خیلی بزرگ است و آن این است که مقداری دستور به آدم می دهد. این کار را بکن؛ نماز بخوان، روزه بگیر، حج برو، زکات بده، انفاق بکن و کارهایی را نکن: دروغ نگو، غیبت نکن، اذیت نکن، آزار نکن، تعدادی هم وظیفه بالاتر از این دارد: می گوید جهاد کن، فداکاری کن، مال و جانت را فدا کن، با ظلم و ستم و فساد در بیفت. اسلام این عیب را دارد که این چیزهایش (برای عده ای) دردسر دارد! اگر این عیب را نداشت! خوب مسلکی بود بسیاری دنبال مسلک بدون امر و نهی هستند. البته مقداری از واجبات و محرمات است که رعایت آن ها برای بسیاری از افراد دردسری ندارد و اصلاً ساختمان روحیشان ایجاب میکند که به این ها عمل کنند و اگر نکنند ناراحت می شوند.

مثلاً اگر فردی مشروب نمی خورد چون نمی تواند بخورد و مزاجش اجازه نمی دهد این نه به خاطر فرمان خداست نه فرمان عقل. با تجربه ای که کرده است می ترسد حال اگر علم یا عقل هم بگوید، بگوید!- نه آن عقل دوراندیش، بلکه چیزی که هر حیوان بی عقلی هم این خسارت های دم دست را می بیند- پس اگر کسی که زخم معده شدید دارد مشروب نخورد نمی شود گفت آدمی است که یکی از نهی های مسلک اسلام را رعایت کرده است. بسیاری از مطالب برای بسیار متدینین یک چنین حالتی را پیدا کرده که اصلاً اگر این کارها را نکنند دیگر چرخ زندگیشان نمی چرخد.

آن جایی آزمایش، نشان دهنده ی ایمان است که یک امر و نهی که از مجرای عادت زندگی آن طرف تر باشد پیش بیاید. در آن جا است که معلوم میشود آیا انسان یک پیرو حرف شنواست، یا یک یاغی و حرف نشو. رعایت امر و نهی های یک مسلک براساس احساس تعهد و مسئولیت در برابر آن مسلک، «تقوی» نام دارد. این حالت، تربیت لازم دارد. به اصطلاح روان شناسی یک نوع نفسانیتی در ضمیر ناخود آگاه و وجدان است که در برخورد با مسائل او را به آن سمتی که مسلک ایجاب میکند هدایت می کند اما این هدایت «راداری» است نه هدایت «افساری»! هر چند رادار هم یک نوع افسار است ولی افساری نامرئی است و این دو خیلی با هم فرق دارند.

تقوی یک حالت هدایت کننده:

اگر به توانیم یک سیستم هدایت کننده در یک انسان به وجود بیاوریم که در برخورد با هر چیزی به او بگوید از این طرف برو و از آن طرف نرو؛ او هم به راحتی عمل کند به این حالت هدایت شدن، «تقوی» می گوئیم و این تقوی، «ساختن»، «تربیت» و «تمرین» می خواهد، تمرین هائی که هم رهبری باید در تعیین تمرین و کشاندن افراد به دایره ی تمرین و وظیفه ی خود را انجام بدهد و هم خود انسان. حج یکی از این تمرین هاست.

در برخورد با واجبات و محرمات عمومی، فرد یک نوع واکنش خاص روحی دارد. انسان هر وقت که به دروغ می اندیشد و می بیند که حرام است، دیگر جبهه گیری او در برابر دروغ یک جبهه گیری بیشتر نیست و آن اجتناب است. در برابر وفای به عهد یک جبهه گیری بیشتر ندارد اما نقش محرمات و واجبات همیشگی، در دادن جانی تازه به تقوای انسان، خودبه خود ضعیف است. انسان همیشه در برخورد با دروغ باید اجتناب کند و همیشه هم در برخورد با وفای به عهد واجب است عمل کند. روح انسان احتیاج به یک نوع تمرین های موقتی دارد تا چیزهایی را که معمولاً بر او واجب نیست بر او واجب کنند و چیزهایی را هم که معمولاً حرام نیست بر او حرام نمایند تا در آن حالت تازه، ورزش تازه ای انجام بدهد.

مثال دیگری بزنم: راه رفتن هائی که انسان معمولاً در پی شغل و کار روزانه اش می رود اگر چه راه رفتن است، اما آیا این راه رفتن های معمولی اثر راه رفتنی را که چون ورزشی نشاط انگیز یا رفتن به کوه چند ساعتی در صبح جمعه، هم می تواند داشته باشد؟ این راه رفتن با آن که مفید و در بهداشت مزاج هم موثر است، اما آن اثر (راه رفتن به عنوان ورزش) را معمولاً ندارد. حج نوعی شست و شوی خاص برای انسان در سال است. شست و شوئی که در مزاج، فکر، جان و روح و اخلاقیات بسیار مفید است. انسان نوعی

سازندگی صحیح و نوعی نشاط دقیق در خودسازیش احساس می‌کند و این خیلی مؤثر است در این که انسان در طول سال در برابر همان چیزهایی معمولی عادی عکس العمل مناسب نشان بدهد. ایام احرام سابقاً طولانی تر از وضع کنونی ما بود. اکنون ایام احرام حج خیلی کوتاه شده، یعنی در جمع، چند روز، انسان را از آن شرایط عادی زندگی خارج می‌کند. درست مثل این که انسانی را برای استراحت اعصابش، به آسایشگاه می‌برند. اگرچه او در خانه‌ی خودش هم می‌تواند استراحت کند ولی او را به آسایشگاه می‌برند زیرا در آنجای حتی اعصاب و همه‌ی اندام‌هایش با شرایط جدیدی روبه‌رو می‌شود. در زمان حج، انسان را از شرایط عادی زندگی بیرون می‌برند. بسیاری از چیزهایی را که در شرایط عادی زندگی بر زن و مرد حرام نبود، بر آن‌ها حرام می‌کنند. یک دوره پرهیز خاصی است.

بعضی از چیزهایی را که بر او واجب نبود برای او واجب می‌کنند، یک سلسله واجبات و محرمات جدیدی که به آن عادت نکرده است. چرا؟ برای این که عادت به واجبات و عادت به محرمات آن نقش «پروا» را دیگر تقویت نمی‌کند. اگر انسان عادت ندارد از حرامی پرهیز بکند، کم‌کم رنگ تقوی در پرهیز از حرام ضعیف می‌شود، آن وقت در برخورد با حرامی که تا کنون با آن روبه‌رو نشده، نمی‌تواند آن تاثیر بازدارنده‌ی تقوی را داشته باشد. پس یک نوع تمرین سالانه لازم است برای این که خود را از چیزهایی هم که عادت به پروای از آن‌ها نداشت دور نگه دارد.

این که در شروط ایام حرام، می‌گویند: تو که قبلاً هر وقت با همسرت روبه‌رو می‌شدی، اگر زن هستی یا مرد، حق داشتی در نگاهت در دست دادنت و درهم خوابگی ات بهره‌گیری جنسی بکنی اما حالا با شوهرت هم که روبه‌رو می‌شوی اگر خواستی با او چهار تا کلمه حرف بزنی و در این حرف زدن احساس لذت جنسی بکنی، خلاف مرتکب شده‌ای و تو مرد، اگر با زنت روبه‌رو شدی، اگر خواستی به چهره‌ی او همراه با لذت جنسی نگاه کنی، کار خلافی در دوره احرام انجام داده‌ای. وقتی خوب ملاحظه گردد این، نقش دیگر و تاثیر دیگری دارد.

وقتی که به انسان گفته شود که از زن یا شوهر خودت، همه نوع بهره‌گیری جنسی می‌توانی بکنی ولی از غیر از آن‌ها نه، در طول زندگی جاری، ممکن است آرام آرام عادت کردن به بهره‌گیری جنسی ولو از همسر، مقاومت انسان را در برخورد با غیر همسر ضعیف بکند. حالا در این جا، چند روزی به او می‌گویند حتی از همسرت هم حق بهره‌گیری جنسی نداری. آیا این تاثیری در مقاومت بیشتر انسان در برخورد با غیر همسر در طول سال ندارد؟

چنان چه اشاره شد گفته می‌شود که ما از حج بهره‌برداری صحیح نمی‌کنیم، ما می‌گوئیم: نه تنها از حج، بلکه از اسلام هم بهره‌برداری صحیح نمی‌کنیم، مگر از مجموع اسلام بهره‌برداری صحیح می‌کنیم که از حج بکنیم؟ بدون شک از هر چیز خوبی موقعی می‌شود بهره‌برداری کرد که برای بهره‌برداری صحیح از آن، هم آگاه باشیم و هم مصمم. حج می‌تواند این نقش را داشته باشد و به ویژه حجی که منحصر به یک بار در عمر نباشد. این که در عمر یک بار واجب شده، به خاطر آن است که اساس اجتماع حج، در جامعه‌ی اسلامی هیچ وقت متزلزل نشود. اگر مردم کوتاهی در استفاده صحیح از حج، براساس این ضوابطی که عرض شد، کردند؛ لااقل اصل مطلب آرام آرام از بین نرود. وجوب قاطع یک بار رفتن حساب دیگری دارد و الا چنان که ملاحظه کردید آن روایات حتی می‌گویند خداوند بر کسانی که توانائی دارند واجب کرده است (مراسم حج را) تحقق بخشند و اگر بتوانند این خودسازی را به صورت صحیح داشته باشند به طوری که به جامعه‌ی خودشان، به صورتی باز گردند که افراد ساخته شده‌ای برای آن‌ها می‌باشند (باین سفر) نرفته‌اند باشند، منشاء اثر و برکت هستند.

احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد

شما خوب می‌دانید که در یک جامعه، افراد ساخته شده چه قدر برای دیگران و برای کل نهضت نقش دارند. بنابراین شما به بحث

حج، و اساساً به تمام مسائل باید از این دیدگاه نگاه کنید. ممکن است سؤال شود که اگر چنین است و امر حج را همه ساله باید اطاعت کنیم پس چرا حج همه ساله «واجب» نشده است؟ (در این زمینه مثالی می‌زنیم) شما اگر به بهداشت و سلامت خودتان علاقمند هستید بدانید حرکت در هوای آزاد و سالم از عوامل مؤثر در بهداشت انسان است. بنابراین لااقل روزی یک ربع تا نیم ساعت یا هفته‌ای یک ساعت پیاده روی در هوای آزاد را فراموش نکنید. خوب همه‌ی کسانی که به بهداشت خود علاقمند هستند به فکر می‌افتند که این کار را بکنند اما اگر بگویند این را واجب کن می‌گویم که واجب نمی‌کنیم چون در واجب کردن باید جوانب زیادی را رعایت کرد. وقتی یک چیزی را واجب می‌کنیم افراد در ترک آن احساس گناه می‌کنند و احساس گناه از عواملی است که ممکن است انسان را در هم بکوبد. پس باید بار افراد را از این نظر مقداری سبک نگه داشت، خیلی چیزها در اسلام هست که اگر بار بر مسلمان‌ها سنگین نمی‌شد واجب می‌گشت.

مسواک زدن برای بهداشت دندان و دستگاه گوارش و بهداشت کامل انسان خیلی مفید است. اما آیا اسلام آن را واجب کرده است؟ چرا نکرده است؟ این حدیث از پیغمبر اکرم (ص) است که می‌فرماید: «اگر نبود که بار اتم سنگین می‌شد، مسواک را با هر نماز بر آن‌ها واجب می‌کردم» ۱ بحث، در «تاثیر» است، و این که چرا واجب نکرده است؟ برای این که در عین حال بار مجموع واجب و تکالیف، سنگین نشود. مگر هر چیز خوبی باید در اسلام واجب باشد تا انسان عمل کند؟ بحث ما نیز در مورد حج این است که آیا این تمرین در این دوره خوب است یا نه؟ جنبه‌های وجوب، بررسی‌های گوناگون می‌خواهد، بحث این است که حج اگر حج باشد، نماز اگر نماز باشد و روزه اگر روزه باشد آیا می‌تواند این نقش سازنده فردی و خودسازی فردی را ایفا کند؟ یک انسان که در طول زندگی می‌تواند از همسرش برخوردار جنسی داشته باشد اگر گاه به گاه یک تمرین سالانه داشته باشد که حتی از همسرش هم نتواند استفاده جنسی کند این تمرین می‌تواند اراده‌ی انسان را در برخورد با امکانات استفاده یا بهره‌گیری نامشروع جنسی قوی کند و نوعی تقوی و درجه‌ای از خودداری متکی به ضمیر ناخودآگاه به او بدهد. ۲ البته نه این که حساب کنیم این می‌تواند همه را درست کند، عوامل تقوی ساز در اسلام، بسیار است یکی از آن‌ها هم حج است. سوال این جاست که آیا تمرین فی الجمله می‌تواند این اثر را داشته باشد یا نه؟

احکام حج، تمرین خودسازی

اسلام می‌گوید گاهی اوقات تو عادت داری به این که هرچه به دستت می‌رسد می‌شکنی مثلاً درختی که زیبایی می‌دهد و سرمایه عمومی هم هست، از کنار آن که می‌گذری قلمه‌ی آن را می‌شکنی، حالا می‌گوید این چند روز اگر یکی از گیاه‌های معمولی حرم را هم، در حال احرام بکنی گناه کرده‌ای. حتی یک خار را هم نباید بشکنی. این تمرین سالانه است. یا به عنوان مثال می‌گوید ای آقای نازک نارنجی در فلان جا شغل لازمی وجود دارد اما کثیف است شما صحیح که برای انجام آن شغل تشریف می‌برید کثیف می‌شوید عصر هم موقع بازگشت، دوش حمام را براتان آماده کرده‌اند با صابون خودتان را تمیز کنید و بیرون بیایید اما شما می‌گوئید: درست است که من می‌توانم تمیز بیرون بیایم اما تحمل هفت یا هشت ساعت کثافت، کار مشکلی است. اصلاً این شغل را می‌گذاریم برای دیگری و او هم می‌گذارد و می‌گذرد... آن وقت باید متصدیان آن شغل را از خارج وارد کنید از همان‌هایی که محیط اجتماعی شان از محیط اجتماعی شما بسیار تمیز تر است.

پس مسلمان را باید به گونه‌ای تربیت کرد که عنداللزوم با کثافت موقت هم بسازد. این خیلی جالب است که با آن که اسلام این قدر روی نظیف تکیه دارد در ایام احرام دیگر تکیه‌اش را از روی نظیف برمی‌دارد و حتی می‌گوید بهتر است لباس احرام را اصلاً عوض نکنید ولو کثیف باشد گاهی این چیزها به نظر خیلی‌ها، نشانه عقب افتادگی و سنت‌های خرافی اسلام می‌آید ولی سربرنگاه اجتماعی که می‌رود به افراد که می‌گوئید آقا شما باید تشریف بیاورید فلان کار را انجام بدهید نمی‌آید

به عنوان نمونه از یکی از کشورهای پیشرفته یعنی آلمان مثالی نقل میکنم. در آن جا دستگاه های حرارتی دارد که چه در سابق که با زغال سنگ کار می کرد و چه حالا که با گازوئیل کار می کند با سابقه چند ده سال یا چند صد سال. دودکش ها عموماً دوده ی چرب می گیرد و احتیاج به پاک کردن دارد.

این هم یک شغل است. آقائی صبح با لباس سیاه باید برود این دودکش ها را (حتی آن ها که وسائل مدرن دارند) با وسائلی تمیز کند و این دوده ها به سروکله اش می نشیند بعد باید پائین برود و دوده ها را جمع آوری کند. شرکت هائی هم هست که اصلاً عهده دار این کار هستند و هر خانواده ای با یک شرکتی قرارداد دارد که سالیانه مبلغی می گرد و سر موقع هم می آیند و دودکش ها را پاک می کنند.

حالا اگر بنا بشود دودکش پاک کن در جامعه اصلاً وجود نداشته باشد یا باید دستگاه حرارتی را خواباند و یا باید از خارج افرادی وارد کرد. حالا این یک شغل خیلی پیش پا افتاده است شغل های دشوارتر دیگری هم وجود دارد.

برای گرفتن گذرنامه جهت حج به آزمایشگاهی رفته بودم زیرا احتیاج داشتم به این که گاهی کنند که من سابقاً ابتلاء به بیماری عفونی نداشته ام لذا احتیاج به تجزیه مدفوع داشتم. برای این که در تسریع بشود، به خود سالن آزمایشگاه رفتم. در همه جای سالم آزمایشگاه بوی تعفن به مشام می خورد و عده ای پزشک و کمک پزشک مشغول بودند. از ساعت ۵/۸ صبح تا ساعت ۵/۴ بعداز ظهر آن ها سرگرم آزمایش بودند. حالا آیا می شود گفت این شغل متعفن هم شغل شد؟

با عده ای از این جوانان صحبت می کردم که بیائید شما رشته پزشکی را انتخاب کنید. می گفتند پزشکی شغل خوبی است ولی دو تا عیب دارد یکی این که کثیف است و دیگر این که شب و نصف شب آدم را بیدار می کنند و لذا به درد نمی خورد. می گوئی دهات ما هم به پزشک احتیاج دارد. اگر این دهاتی، اگر این ایلاتی باید اصلاح بشود بالاخره باید افرادی بروند این ها را اصلاح کنند.

یک پزشک باید برود چیز یادشان بدهد، یک عالم دینی باید برود تربیت دینی شان بکند، یک هوشیاری دهند، اجتماعی باید برود به آن ها هوشیاری اجتماعی بدهد والا همین طور از دور، که درست نمی شود. می گوید بله، بله، اما آدم که با آن جا می رود و می خواهد با آن ها بنشیند شپش از سرو روی او بالا می رود، به او باید گفت خوب تحمل کن و بعد بیرون که می آئی لباست را عوض کن و ضد عفونی کن، پاسخ می دهد: همان دو روز اول شپش آدم را می کشد.

حالا اسلام می گوید ای مسلمانی که نظافت برای تو قید شده است اگر در موقع حج شپش پیدا کردی حق نداری حتی آن را از صورت خود کنار بزنی.

نظافت خیلی چیز خوبی است به شرط این که انسان را از انجام وظیفه ی کثیف باز ندارد. زیرا بسیاری اوقات انجام وظیفه، مستلزم تن به کثافت دادن است. اتفاقاً این بحث ها را درست روز عرفه با عده ای از دوستانی که از اروپا و جاهای دیگر به حج آمده بودند داشتیم.

برای آنان خیلی کلافه کننده بود که این ها چیست که در احرام مگس بیاید بنشیند تکانش ندهید؟ اتفاقاً عصر عرفه بود و من می خواستم نماز عرفه و دعای عرفه را با فرصت کافی بخوانم. دیدم عده ای از برادران مسلمان ما اصلاً دچار شک در حج هستند.

گفتم نصف کمتر وقت را می گذاریم برای دعای عرفه و نماز، که محروم هم نمائیم و یک مقدار بیشتری را می گذاریم برای روشننگری شما. بیائید دور هم جمع بشویم به این شرط که در فلان ساعت همه با هم نماز و دعا بخوانیم. این بود که ما مقداری از وقت مربوط به نماز و دعای عرفه را اختصاص دادیم به همین بحث هائی که می کنیم و این ها واقعاً در پایان وقت احساس کردند آن چه اول بار در نظرشان چیز مزخرف و خرافی و نامربوط و بی ربط می رسد بسیار عالی است. این یک واقعیت است که بسیاری از واجبات اجتماعی در همین جامعه ما، زمین می ماند چون کسانی که می توانند این ها را انجام بدهند به دلیل پای بندی به نظافت

سراغ آن نمی روند. تحصیل کرده‌ی ما از این که اصلاً با دهاتی بنشیند احساس ملال می کند چون بدن او می دهد. حالا در ایام حج می گویند اگر بوی بد آمد و جلوی بینی خود را گرفتی خلاف کرده‌ای باید بینی تو باز باشد تا بوی بد به مشام تو بخورد و باید بفهمیم و تربیت بشویم. حالا بعضی می گویند که خیلی از کسانی که حج می آیند اصلاً این حرف‌ها را نمی فهمند پس چه گونه تربیت بشوند؟ درست است اما ما از «حج فهمیده شده» بحث می کنیم.

تقصیر از آن کسی است که نفهمیده حج کند. فلان فرد یکی از کارهایش این است که شکار می کند و عاشق شکار است به او می گویند این شکار تو اگر جنبه کسب و روزی دارد، اگر تولید گوشت و مواد غذایی برای انسان هاست کار خوبی است. اما اگر تفریح در حیوان کشی است این کار بدی است.

نکن. او احتیاج به تمرین دارد. او را سالی چند روز آن جا می برند و به او می گویند اگر حیوانی آمد از جلوی دستت رد بشود حتی بتوانی آن را با دست بگیری حق نداری بگیری و اگر بگیری خلاف کرده‌ای تا حیوان‌ها از دست ما آدمی زاده‌ها اقلأ یک روز آسایش را ببینند. همه شروط احرام از همین قبیل است. فلان فرد خیلی جدی و فعال است ولی در سایه، بار آمده است و به محض این که بخواهد در آفتاب دوندگی کند کمیت او لنگ است اما ما مسلمان آفتاب خورده لازم داریم بنابراین یک مسلمان باید به این چیزها عادت کند به هر حال مراسم حج میدان تمرین خودسازی است و هر کدام از اعمال حج فلسفه‌ای دارد که باید فهمید و باید خود را تربیت کرد.

واجبات احرام، تمرین خودسازی

اشاره

تا این جا بیان گردید که حج یک برنامه خودسازی براساس نظام عقیده و عمل و اخلاق اسلامی است. نمونه‌هایی از این خودسازی و تمرین خودسازی در واجبات احرام دیده می شود. مقرراتی که یک «محرم» باید رعایت کند: خویشتن داری در برابر شهوت جنسی حتی حلال آن، که توضیح و تفصیل آن عرض شد و خلاصه آن این بود که در موقع احرام به محض این که مرد و زن محرم شدند و تعهد دوره‌ی ریاضت و تمرین و پرهیز حج را قطعی کردند و با گفتن: «لیک اللهم لیک، لاشریک لک لیک، ان الحمد و النعمه لک و الملک...» با خدا قرارداد بستند که ما چند روز این مناسک خاص را بر طبق نظمی که مقرر کرده‌ای به جا خواهیم آورد، باید حتی از بهره مندی جنسی حلال تا مدت این قرار، و دوره‌ی تمرین پرهیزند. در این چند روز نه تنها مرد بیگانه، بر زن مسلمان حرام است و زن بیگانه بر مرد مسلمان، بلکه زن و شوهر بر یکدیگر حرام هستند، آمیزش جنسی و هم خوابگی و بوسیدن و حتی با نگاه به یکدیگر، لذت جنسی بردن، حتی با شنیدن سخن یکدیگر و آهنگ صدای یکدیگر لذت جنسی بردن. و به طور کلی این دوره، دوره پرهیز مطلق از لذت جنسی است. یک تمرین چند روزه در سال که برای هر مرد و زن مسلمان بسیار مفید و حتی لازم است. اگر قرار شد مردی برای کسب و کار و زندگی یا کارهای واجب یا شرکت در مبارزات و مجاهدات اسلامی به سفر برود و همسرش در خانه بماند و بعد محرومیت او از همسر و دوری از بهره‌گیرهای جنسی در این دوران سفر بتواند او را متزلزل کند، در او وسوسه‌ای بیفکند و او را در برابر بهره مندی‌های جنسی حرام، کم و بیش نرم کند، این نقطه ضعفی در اخلاق اجتماعی پاک اسلامی است. چه بهتر که در یک دوره تمرین ولو کوتاه مدت، زن و مرد چنین دوره‌ای را با اختیار خود بگذارند (فرد اگرچه) همسرش در اختیار او هست اما از نظر جنسی در اختیار او نیست.

این یک نوع نیرومندی و قدرت نفس متکی به تقوای دینی در برابر گرایش‌های جنسی و تمرین آن است. این «حرمت» زن و شوهر بر یکدیگر، تا موقعی ادامه دارد که زن و مرد آخرین واحد از مناسک حج را به جا آورند و آن عبارت است از طواف دوم که با

آن عمل حج تمام می‌شود. این عمل، «طواف نساء» نامیده شده و این همه جر و بحث ایجاد کرده به طوریکه مکرر در همین بحث حج سوال شده است که این طواف نساء چیست؟

۱- تعهد خودداری از لذت‌های جنسی

مسئله این است که این تعهدات- تعهد زن و مردی که وارد تمرین دوره ی حج می‌شوند- به قوت خود باقی است تا انجام آخرین عمل حج (و این) چیزی طبیعی است. با انجام آخرین عمل حج این تعهد تمام می‌شود. حال اگر کسی (عمل) آخر یا ما قبل آخر را انجام نداد پس دوران تعهد، چه برای زن و چه برای مرد تمام نشده است. آخرین عمل حج کدام است؟ طواف دوم، مذاهب عامه یک طواف دارند (اما) در حج شیعیه دو نوع طواف داریم، بحث در تعداد طواف است (وگرنه) از نظر آن‌ها هم اگر کسی طواف اولی را به جا نیاورد و بیاید برود، زنش تا آخر بر او حرام است و یا مرد بر زن تا آخر حرام است. شیعیه و سنی از این نظر فرقی ندارند فقط آن‌ها (فقه‌های اهل تسنن) چون یک طواف را واجب می‌دانند بنابراین با همان طواف اول حج تمام می‌شود (ولذا) زن و مرد بر هم حلال میشوند اما شیعیه دو طواف را واجب می‌دانند (دو تا هفت تا) بنابراین اگر زن و مرد طواف دوم را به جا نیاورند بر هم حرام هستند تا بتوانند در سال بعد (خود آن‌را) به جا بیاورند یا این که نائب (بگیرند و او) به جا بیاورد. با اختلاف فتاوی که هست و این اختلاف فتاوا در همه ی مسائل هست، لذا مسئله مهمی نیست.

در فهم مسئله که مقداری جزء مشکلات ناراحت کننده ی حج گذاران گردیده به طوریکه مکرر زنان و مردانی که عازم حج بوده اند این سوال را کرده اند که: چه می‌شود اگر ما این طواف نساء از دستمان برود یا نماز آن عیب کند؟ مسئله مانند این است که طواف اول از دست تان برود یا فرد «سعی» را از دست داده باشد یا کارهای بعد از مشعر را. هما این‌ها اگر از دست تان رفت مساله همین است. بنابراین، این یک مسئله تعجب آوری برای هیچ یک از دوستان نباید باشد. مسئله بسیار طبیعی و ساده است و در خصوص این مسئله هم اختلاف بین شیعیه و سنی نیست تا گفته شود چرا شیعیه چنین کرده است در فقه شیعیه واجب است در حج یک طواف اضافی به جا آورده شود و در عمره ی مفرده هم باید به جا آورد. البته در عمره ی تمتع، طواف نساء همان آخر می‌افتد که با حج یک جا انجام میدهم بنابراین مسئله «طواف نساء»، نباید مسئله ی خاص حیرت انگیز تعجب آوری، تلقی شود. این مسئله، خیلی عادی است. مثل سایر مسائلی که از نظر فقهی اختلاف هست که آیا مثلاً سه تا «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» باید در رکعت سوم گفت یا یکی؟

اگر کسی گفت سه تا، باید گفت چه می‌شود وقتی که یک نفر بگوید با یکی (گفتن) نمازش باطل است؟ وقتی نمازش باطل است همه ی احکام باطل است. نمازش را قضا به جا بیاورد؟ چه کند؟ این (مسائل) مسلم است یا مثلاً در مورد خروج (از نماز) آیا اگر کسی گفت نماز با «السلام علیها و علی عباد الل الصالحین» تمام می‌شود پس وقتی گفت «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» نمازش تمام شده و می‌تواند با اشخاص حرف بزند و نماز عیب نمی‌کند. اما اگر کسی گفت باید فرد «السلام علیکم و رحمته الله و برکاته» را هم بگوید تا نمازش تمام بشود پس از گفتن: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین». نمازش هنوز تمام نیست و نمی‌تواند رویش را این طرف کند و نمی‌تواند حرف بزند یا چیزی بخورد. دو سلام یا یک سلام در نماز؟ این عیناً شبیه چنین چیزی است، که آیا دو طواف در پایان حج است با یک طواف؟ مسئله ی مهم حرمت زن و مرد بر یکدیگر ناشی از «تعهد احرام» است، نه ناشی از طواف. و این را، هم شیعیه و هم سنی می‌گویند که موقوف به پایان حج است. این یک بخش از تمرین خودسازی بود که مسلمانی دارای مقاومت در برابر گرایش‌های جنسی را می‌سازد.

مقاومت در برابر خودخواهی و خشم و مقاومت در برابر ایداء و اذیت و آزادر دیگران هم باید در یک مسلمان تقویت بشود. انسانی که تا دو کلمه حرف می‌زنی فوراً از کوره در می‌رود به این و آن می‌پرد، قطعاً گوشه‌ای از انسانیتش ضعیف است و باید مقاومت داشته باشد. آیا حرف خلاف عقیده خودتان را می‌توانید بشنوید؟ این که تحمل عقیده‌ی مخالف در ما خیلی کم است، مشکل بزرگی است در اجتماع ما و یکی از عوامل بسیار موثر در این که همکاری‌ها در اجتماع ما سر نمی‌گیرد و اگر سرگرفت دوام پیدا نمی‌کند.

شما به مطلبی معتقد هستید، دوست و برادر و هم‌فکر و هم‌رزم شما عقیده‌ای برخلاف عقیده‌ی شما دارد. در جمله اول، دوم، سوم یا چهارم داد و قال و فریاد هر دو بالا رفته است. دفعه اول با یک روبوسی حل می‌شود، دفعه دوم با دو روز قهر و دفعه سوم با ترک روابط برای مدتی مدید، این هم شد زندگی؟ انسان اجتماعی این است؟ آیا واقعیت غیر از این است؟ یکی از حربه‌های بُرنده گفت‌گوها قسم است. (اگر) حرف اول را زد و طرف او قبول نکرد با چهار تا قسم شروع می‌کند. حال تا به چه کسی اعتقادش بیشتر باشد اگر اعتقادش به خدا بیشتر باشد مرتب می‌گوید «والله» و «بالله» این برادران عرب ما اتفاقاً از این نظر عجیب نقطه ضعفی دارند. من حساب کردم- یا بیشتر این‌ها که مساله این‌طور بوده است شاید استثناء هم هست ولی یادم نمی‌آید- اگر ده دقیقه حرف می‌زنید او بیست بار «والله» می‌گوید. حرف عادی که می‌خواهد بزند همین‌طور است، دیروز آمدم والله، رفتم والله، فلان چیز نبود والله، خوابم برد والله، خوابم نبرد والله... اصلاً این تکیه کلام این‌ها است و چقدر بد است.

حالا ما هم اگر خدا را مقدم بداریم می‌گوئیم «به خدا» اگر حضرت عباس را بر خدا مقدم بداریم مرتب به «حضرت عباس» قسم می‌خوریم یا مرتب می‌گوئیم «به مولا قسم این‌طور» با دیگری که سراغ پیر هم می‌رود، پیر را هم اضافه می‌کند و می‌گوید «به پیر و پیغمبر این‌طور». اگر بخواهد طرف را هم تحت تاثیر قرار بدهد، شروع می‌کند «به جان من» و «جان تو» قسم خوردن و به هر حال، یکی از ابزارهای تحکیم عقیده و قبولاندن مطلب به طرف، بدون جنبه‌های منطقی، «قسم» است، باید این حالت‌ها که عموماً از اوج گرفتن خودخواهی در ما ریشه می‌گیرد با تمرین‌هایی ضعیف شود. بنابراین در واجبات و تروک احرام چیزهایی است که این نقش را (جهت تضعیف خودخواهی‌ها) دارد.

اجتناب از «شکار» زمینی- یا اصطلاحاً شکار در خشکی در مقابل صید از دریا- و شکار چیزهایی که در غیر از موقع حج اشکالی ندارد، در موقع حج و در دوره‌ی احرام، بر محرم حرام است و نباید این کار را بکند.

«مفاخره»، من چه کسی هستم پدر من چه کسی بود، پدر بزرگم چه کسی بود، چیزی که جزو تشریفات و جزء آثار و کارهای رایج حج جاهلیت بود، حرام است. در دوران حج جاهلیت، بعد از این که مراسم حج تمام می‌شد، بازارهای مکاره تشکیل می‌شد و در این بازارها یکی از مواد اساسی برنامه این بود که شعرا آن‌جا بیایند و اشعاری در افتخارات خود و قبیله خود بگویند و از این طریق با یک تیر سه نشان بزنند: هم قدرت ادبی خودشان را به رخ دیگران بکشند، هم افتخارات نسبی خودشان را و هم از دشمنانشان را با یک تیر سه نشان بکشند، هم افتخارات نسبی خودشان را و هم از دشمنانشان در جایی که کسی هم به آن‌ها نمی‌تواند چیزی بگوید انتقام بگیرند و لذا این اشعار در بازارها رنگ جنگ شعری- مثل جنگ قلمی و جنگ سخنی و جنگ منبری و امثال اینها- به خود می‌گرفت (فرد) از این فرصت امنیت حج، که کسی در حرم، و در ماه‌های حرام نمی‌توانست مزاحم دیگری بشود، (استفاده نموده) و هر چه دق دل نسبت به یک قبیله یا فرد دیگر داشت به عنوان شعر و طنز در می‌آورد. «دروغ»، «دشنام» و «مفاخره»- خود را به رخ دیگران کشیدن- و امثال این‌ها.

این‌ها در ایام حرام، حرام است و کسی که محرم برای حج است باید از آن‌ها اجتناب کند. «جدال» یعنی والله گفتن ولو راست باشد- والله دروغ که هیچ- هم چنین به‌طور کلی قسم خوردن به خدا در دوره احرام حرام است، همان طوری که عرض شد حتی

کندن یک گیاه حرام، در دوره ی احرام برای محرم، حرام است در این دوره نه تنها حیوانات حتی گیاهان هم باید در برابر خودخواهی انسان حمایت بشوند تا انسان در دوره ی زندگی یاد بگیرد نه حیوانی را بی جهت بیازارد و نه گیاهی را بی جا از بین ببرد.

یکی از چیزهایی که اصولاً با خود بردنش بیشتر ناشی از خودخواهی بود اسلحه بود و لذا حمل اسلحه در دوره ی احرام، اصلاً حرام است یعنی محرم نمی تواند همراه خود سلاح بردارد. او باید یاد بگیرد که می شود به جای آن که همیشه در سایه «اسلحه» امنیت را تأمین کند در سایه ی «ایمان» و پرتو ایمان هم امنیت تأمین بشود. ما نمی گوئیم اسلام دین اخلاق است و بس، دین نظام، قانون، قدرت و اسلحه هم هست. اما دین نظام، قدرت، قانون و اسلحه ی تنها هم نیست بلکه هم نظام، هم قانون، هم قدرت، هم اسلحه، هم اخلاق و هو خودسازی ها و تربیت های معنوی همه با هم. بنابراین، حتی حمل اسلحه در دوران احرام، حرام است. تا مسلمانان در این دوره، به گونه ای با یکدیگر باشند که گوئی حاجتی به سلاح نیست و اصلاً حمل اسلحه چیز زائد، بی معنی و بار سنگین بی موردی است

۳- مبارزه با آسایش طلبی

جنبه سوم از خودسازی ها که قبلاً اشاره بدان گردید و در این جا توضیح بیشتری داده می شود، (مبارزه با) «آسایش طلبی» است. مسلمان آسایش طلب، انسان آسایش طلب، انسانی که رعایت آسایش شخصی و پرهیز از همه گزندها، مسئله درجه اول زندگی او باشد، نمی تواند یک مسلمان متعهد و وظیفه گزار باشد. بنابراین در دوران حج باید یک سلسله تمرین هایی در برابر آسایش طلبی شخصی داشته باشد. از جمله- همان گونه که گفته شد- اگر حیوانی به بدن و لباسش برود نمی تواند او را دور بیندازد یا بکشد حتی اگر شپش به لباس او افتاد حق ندارد این شپش را دور بیندازد.

کثافت بد است اما اگر کثافت است و بد هم هست، باید که گاهی مسلمان بتواند به خاطر یک وظیفه بزرگ تر، با این کثافت بسازد. توضیح مفصل آن را قبلاً دادم که چگونه پزشکان ما از رفتن به دهات دورافتاده که هیچ، حتی دهات معمولی رسماً خودداری می کنند و بیماران را باید از دهات بردارند و خدمت آقای پزشک بیاورند. شخص بیماری که تقریباً فلج بود و در حال ناراحتی در منزل افتاده بود احتیاج به پزشکی پیدا کرد پزشک را خبر کردیم اما پزشک گفت من برای معاینه بیمار به طور کل به بالین او نمی روم و این جزء برنامه من نیست بیمار باید بیاید. اتفاقاً این پزشک با این بیمار یک نوع سابقه آشنائی و دوستی هم داشت. بیمار را پیش پزشک بردیم چون اوقات بیمار خیلی تلخ شده بود که چرا این پزشک برخلاف رفاقت و وظیفه از او نیامد عیادت بکند و به مجرد ورود همراه با سلام- یا قبل از سلام- گفت:

اگر خر نیاید به نزدیک بار تو بار گران را به نزد خر آر

واقعاً من هم به او حق می دادم که ناراحتی خودش را با این شوخی و شعر بیان بکند. حالا برای بسیاری از پزشکان هم بیمارانی که در ده و جاهای دور افتاده هستند چنین حالتی دارند که باید بارگران را به نزد آقایان برد. چرا؟ برای این که محیط ده، برای زندگی، محیط کثیفی است. با یکی از دوستان صحبت کارهای باصطلاح دامداری و این ها شد به نقل از یک نفر می گفت: از بس محیط دامداری کثیف است طبعاً جوان های تحصیل کرده ی ما رغبت نمی کنند که به دامداری با اسلوب جدید دست بزنند و مشکل گوشت و سایر مواد غذایی جامعه خودشان را حل بکنند. (و اضافه می کرد با این طرز تفکر) داد همه بلند است از گوشت های حرام یا غیر حرامی که از خارج می آید. گفتم این آقا فکر میکند در آن جاهائی که این دام ها را تربیت می کنند و به این جا می آورند، از دانمارک گرفته تا استرالیا یا آرژانتین، این گوسفندها یا گاوها را در آن جا چگونه بار می آورند؟ لابد در آغل هائی، که نزدیک آن که می روی بوی انواع عطر و ادکلن به مشام می رسد؟ محل دامداری در هر جای دنیا تا آن جائی که ما دیده ایم

همین است.

خیلی هم که آن را تمیز و نظیف کنند اما محل دامداری است و بالاخره در دامداری هم بوی عفونت نسبی می آید بعد برای او نقل کردم که شبی در فصل زمستان، ما برای یک سخنرانی از آلمان به اتریش حرکت کردیم و شب را ناچار باید در راه می ماندیم، مسافرت ما به ایام شلوغی برخورد کرده و هتل ها یا مکان های استراحتی هم که کنار جاده بود پر بود. لذا در مسیر با علامت مشخص کرده بودند که مثلاً در هشت کیلومتری یا ده کیلومتری اطاق هست و می شود به آن جا رفت.

بدنبال یکی از علامتها رفتیم تا در یکی از همان خانه های شخصی، اطاق پیدا کنیم. پنج یا شش کیلومتر که رفتیم دیدیم یک مزرعه ای است که شاید یک هکتار است و ساختمانی هم آن جاست و فلش هم به آن سمت است. همین قدر که نزدیک مزرعه شدیم و شاید تا خانه حدود صد متر فاصله داشتیم بوی تعفن به مشام می رسد با خود گفتیم عجب جایی است!! به هر حال نزدیک تر رفتیم، هوا هم سرد بود و برفی، گفتیم بالاخره یک جای گرمی پیدا کنیم یک خانه روستائی دیدیم با محوطه ی بزرگی که در جلوی آن تراکتور، کمباین و وسائل زراعی مدرن قرار داشت. خانه هم دو طبقه وسیع دارد. به داخل رفتیم گفتیم اطاق دارید؟ گفتند همه آن طبقه بالا خالی است که سه اطاق دارد. بالا را دیدیم.

اطاق های تمیز و مرتب با همه وسایل بود ولی همه جا بوی تعفن اصطبل به مشام می خورد گفتیم خوب توالی و دست شویی آن کجاست؟ گفتند این بالا- نیست، پائین است. وقتی رفتیم دیدیم توالی منزل نزدیک اصطبل است. این طرف یک اصطبل نسبتاً بزرگ بود که حدود شصت تا هفتاد گاو و گوساله نزدیک به هم (در آن جا) نگهداری می شدند. یک کشاورز ثروتمندی که شصت تا هفتاد دام این جوری دارد، یک هکتار یا یک هکتار و نیم زمین دارد، خانه ای دارد، ماشین کشاورزی دارد و یکی دو تا ماشین شخصی که متعلق به اعضای خانواده بود، در محیط آلمان این طور کار و زندگی می کند تا این که کره و گوشتش را هم به جامعه ما صادر کند. حالا اگر به فرزندان برومند جامعه خودمان گفتیم که این هم کار تولیدی است، کاری است که هم ارزش دارد، هم مفید است، هم سود دارد، هم فعالیتی است در دامن طبیعت، می گوید آخر اصطبل بو می دهد. آیا ما نباید افراد جامعه مان را طوری تربیت کنیم که عادت کنند تا بتوانند این کثافت اجتناب ناپذیر را تحمل کنند؟ در عین حال همان اصطبل دار یا دامدار آن جا هر روز حمام می گیرد، صورتش را هم می شوید، لباسش را هم تمیز می کند ولی بالاخره هرگز نمی تواند نظافت یک آقای پشت میز نشین را داشته باشد. بالاخره کثیف می شود ولی کثافت، قابل شست و شوست.

خیلی از این خانم های خانه دار اتفاقاً دادشان از خانه داری بلند است. چرا؟ می گویند شما مردها می روید آن جا دنبال کارهای تمیز و یا کثافت سروکار ندارید و کارهای خانه را که کثافت دارد به گردن ما می اندازید. یکی از بحث های مستمر در خیلی از خانواده ها این است. بنابراین آقا و خانم چند روزی عادت کنند اگر حتی دچار شپش هم شدند در ایام حرام حق نداشته باشند دست به آن بزنند حتی اگر روی دست آن هاست حق ندارند تکانش بدهند و باید همان طور به حال خودش آزاد بگذارند چند صباحی هم باید این گونه زندگی کنند. البته اگر حیوان گزنده ای که مزاحم می شود باشد باید او را کشت. در حدی که گزنده، مزاحم سلامتی یا خطرناک باشد ولی در عین حال که می شود او را بکشی بنابر احتیاط باید كفاره آن را هم فرد بدهد تا این که سعی کند حتی الامکان این کار را نکند.

همچنین مسئله پوشاندن سر است برای مرد، سر مرد باید زیر آفتاب به هر حال زیر آفتای و گرما و سرما رها باشد. مردی که باید مقاومتش بیشتر باشد حق ندارد در جای سایه دار حرکت بکند. به فتوای بسیاری از فقهای ما خلاف یا لااقل مکروه است و به فتوای عده ای یا لااقل شدیداً مکروه است بالاخره باید اجتناب بکند که سایه پرورده هم بار نیاید.

مسئله چهارم در خودسازی که شاید حدود ۶ یا ۷ تا از محرمات احرام مربوط به آن است، مسئله خودآرائی است که به ساختن یک انسان جدی بر می‌گردد. اسلامی که تأکید می‌کند زن و مرد باید با لباس آبرومند و وضعی مرتب از خانه بیرون بیایند حتی در خانه با هم (این گونه) باشند و به طور کلی در اجتماع اسلامی. از پیغمبر اکرم (ص) روایت می‌کنند که هر بار می‌خواست از خانه بیرون بیاید در آینه می‌نگریست که سرو وضعش مرتب است یا نه، بوی خوب به خود می‌زد و خوش بو و نظیف و پاکیزه بیرون می‌آمد در اینجا می‌گوید چند صباحی هم انسان باید بتواند با وضع ژولیده زندگی کند والا اگر اتیکت داشتن به حدی شد که انسان واجبات مهم زندگی را هم بخواهد فدای این بکند که اطوی شلوارش به هم نخورد، چنین مسلمانی نمی‌تواند یک مسلمان و عضو سودمند در جامعه اسلامی باشد.

بنابراین. در دوره‌ی احرام چیزهایی برای تمرین کنار گذاردن خودآرائی، از هر قسم را می‌بینند «عطر زدن» و هر نوع بوی خوش به کار بودن، حتی پماد خوش بو به خود زدن و «لباس دوخته» پوشیدن برای مرد حرام است و برای زن هم بعضی از لباس‌ها حرام است.

«سرمه‌ی سیاه» در چشم کردن و در «آینه نگاه کردن». اصلاً در این چند روز رنگ آینه را نمی‌بینند تا ببینند سرو وضعش مرتب است یا نیست. «پوشیدن کفش و جوراب»، باید با نعلین راه برود، یا طبیعی‌ترین کفش‌هایی که دارای هیچ آرایشی نیست، به دست کردن انگشتری که آرایش و زینت بدهد برای زن، زیورهای زنانه‌ای که به عنوان زیور می‌پوشد، کوتاه کردن موی صورت یا سر - یکی از انواع آرایش این است که انسان مویش را اصلاح می‌کند - مالیدن روغن - یکی از انواع آرایش، مالیدن کرم و روغن به صورت و بدن است. حتی «ناخن گرفتن» که آن هم نوعی آرایش است، همه‌ی این گونه خودآرائی‌ها در دوره‌ی حج و احرام، حرام است.

حج گزار باید عادت کند چند صباحی طبیعی زندگی کند. شما اگر از جهان‌گردهای دنیا نقاشی یا عکسی دیده باشید سرو وضع شان چگونه است.

حالا که دیگر دوره‌ی هیپی‌گری است در غرب را نمی‌گوییم بلکه برمی‌گردم به سی سال قبل، در سی سال قبل که انسان در خیابان‌های مغرب زمین آدمی که صبح صورتش را اصلاح نکرده باشد یک آدم بدون کراوات، یک آدم بدون لباس مرتب، یک موی سری که دیر اصلاح شده باشد نمی‌دید در همان موقع کسانی که می‌خواستند صرفاً به عنوان جهان‌گرد و یا مقاصد استعماری دور دنیا راه بیفتند سرو وضعشان چگونه بود؟ آن جا سرو وضعشان به طرز دیگری بود.

عکس‌ها و نقاشی‌هایی که از آن‌ها است سرو وضعشان را نامرتب نشان می‌دهد، اتفاقاً در یکی از کتابخانه‌های شرق شناسی هامبورگ، یک کتاب خطی دیدم که به وسیله یک جهان‌گرد آلمانی که خیلی وقت پیش (شاید حدود ۲۰۰ سال پیش) به ایران آمده بود تهیه شده بود. این کتاب مقداری هم نقاشی داشت و حتی قسمت‌هایی از ایران را خودش، نقاشی کرده بود. کتاب خیلی قطور و بزرگی بود. اگر عکس‌ها یا نقاشی‌ها و تصویرهای دست کشیده‌ای از این‌ها را ببینید، می‌بینید که آن‌ها سرو وضعشان هم مرتب نیست چون در دوره‌ی جهانگردی که انسان نمی‌تواند صبح به خودش و برود باید راه بیفتد و حرکت بکند. مسلمان باید برای چنین کوششی و تلاشی آماده شود و فرمان:

«سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل،...» ۱ را اجرا کند. دوره‌ی حج، یکی از دوره‌های سازندگی

یکی از دوره‌های سازندگی، دوره‌ی حج است و ملاحظه نمودید که بر روی هم در برنامه‌های سازنده‌ی دوره حج، می‌خواهد مسلمانی قوی و نیرومند، که اراده‌اش بر همه‌ی خواست‌های دیگرش مسلط باشد بسازد. مسلط بر شهوت، مسلط بر خودخواهی و غضب، مسلط بر تن‌آسائی، مسلط بر خودآرائی، آماده برای تن دادن به یک زندگی جدی و خشن در هر جا که لازم باشد؛ و جز این هم نمی‌شود.

یکی از مشاهدات خودم را بگویم: شهر وین پایتخت اتریش از جاهای توریستی است و از مراکز دیدنی آن شهر، کاخ سلاطین اتریش است. آخرین آن‌ها که دوره‌ی حکومتش هم خیلی طولانی بود- ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۶ میلادی- امپراطور «فرانتس بوزف اول» ۲ است. در بازدید از آن کاخ، بخشی بود مربوط به حرم سرای او که در آن تخت و وسایل خواب و اطاق‌های خواب قرار داشت. در یک اطاق، که اطاق اختصاصی این امپراطور بود در بروشوری که (برای راهنمایی بازدید کنندگان) تهیه شده بود نوشته بود که امپراطور در مواقعی که طبق برنامه به اندرون می‌رفت و در حرم سرا زندگی می‌کرد بسیاری از اوقات و ساعاتش را این‌جا می‌گذراند و این‌جا اطاق زندگی او بود. آن اطاق خصوصیتی داشت. در این اطاق یک تخت فلزی و سیمی و یک آفتابه و لگن دستی گذاشته شده بود. آب لوله‌کشی گرم و سرد در آن‌جا نبود با آن‌که در اطاق‌های دیگر بود. یک زندگی که یک افسر در چادرش در میدان جنگ دارد را او در این اطاق کاخ آورده بود و او خودش در این اطاق زندگی می‌کرد. چرا؟ علت آن را هم در آن‌جا نوشته بود. برای این‌که هر موقعی که در هر یک از میدان‌های جنگ حضور امپراطور لازم بود او سست نباشد و بگوید چگونه این کاخ و خانه و کاشانه را ول کنم و بروم در چادر زندگی کنم؟ دوست دارم زندگی چادری باشد، این تمرین می‌خواهد و حالا اسلام می‌خواهد مسلمان‌ها عموماً این چنین تمرینی لااقل کوتاه مدت در زندگی داشته باشند.

یک جنبه دیگر خودسازی در حج مسئله «انفاق» و خرج کردن است که همراه با عدالت و دوستی است. عدالت اقتصادی و اجتماعی با هم، که تفصیل آن در مورد قربانی و کفاره‌ها عرض شد.

جمرات و سمبل شیطان

در مرحله بعد- یعنی همراه با این ساختن‌ها- مسلمان حج گزار را با یک خاطره می‌سازد. و آن خاطره‌ی «رمی جمرات» است. او سه پیکر و سه ستونی که به حسب ظاهر به عنوان سمبل شیطان و انحراف می‌شناسد و یادبودی از یک انحراف تاریخی تلقی می‌شوند را سنگ باران می‌کند. او سنگ باران می‌کند تا به یاد داشته باشد به سمت هر چه انحراف و شیطان است سنگ انداخته است و مواظب باشد که این سنگ‌ها به خود او نخورد!! جالب این است که الان هم در رمی جمرات- مخصوصاً در مورد برادران عرب بیشتر این طوری است- با همان آهنگ‌های خودشان اصلاً «رمی» را، رمی شیطان تلقی می‌کنند.

منتهی اشتباهی پیش آمده و آن این است که ما شیطانی را سنگ می‌زنیم که گوئی ابداً با بنده و شما قوم و خویشی ندارد!! غافل از این‌که تمام دستاوردهای شیطان در خود ماست و اگر خواستیم که او به سراغ ما نیاید باید در و دربندها را در داخل خودمان ببندیم والا شیطان را میان زمین و هوا سنگ باران کردن اما خود یک پارچه شیطان بودن سودی نخواهد داشت. بعد از سرکوبی شیطان، حج گزار با کسانی که این‌گونه ساخته شده‌اند- دسته جمعی- می‌آید پیرامون یک محور، محوری به نام و به یاد خدا یعنی «کعبه» طواف می‌کند: حرکت دسته جمعی پیرامون یک محور، این طواف سمبل سازنده‌ی حج و جهت دهنده به فکر و عمل انسان هاست و پس از طواف، به یاد خدا به نماز می‌ایستد و در برابر خدا خم می‌شود و به خاک می‌افتد و او را ستایش می‌کند و از او یاد می‌کند و آن‌گاه شسته و پاک با سایر کسانی که با همین برنامه ساخته شده‌اند مبداء و مقصد را انتخاب می‌کند و در میان «صفا» و «مروه» به «سعی» و به حرکتی همراه با آهنگ و کوششی خاص، و تند رفتن در حد امکان می‌پردازد.

باز هم تقوی و پروای تخلف از فرمان خدا

سعی میان «صفا» و «مروه» می‌تواند نشانه و سمبلی از حرکت دسته جمعی مسلمانان ساخته شده، تصفیه شده و پاک شده در میان مبداء و مقصدی، آغاز و انجامی باشد و بدون شک حج گزاران ما باید حداقل تا این مقدار به روح و مفهوم حج آشنا باشند تا هیچ یک از کارهای حج، دیگر در نظرشان خشک، بی‌روح و بی‌معنا جلوه نکند و همه‌ی این کارها را بر یک مبنا و با یک پشتوانه

انجام دهند و آن پشتوانه، تقوی، یادخدا و پروای تخلف از فرمان خداست و لذا می‌بینید در آیات حج همه جا، تکیه بر روی تقوی است. چون پشتوانه اوست.

نه تنها در روزه، بلکه در سایر دستورات و مقررات اسلامی هم همین طور است. می‌بینید عموماً احکام اسلام، به یک نقطه توجه دارد و آن این است که مسلمان متقی پروا دار بسازد و لذا در آیات حج که خوانده شد می‌بینید که تکیه روی تقوی است. این مهم است که برنامه خودسازی فردی و برنامه جامعه سازی در اسلام پیرامون یک محور قرارداد: ایمان به خدا، یاد خدا و تقوی و پروای از تخلف از فرمان خدا.

بار دیگر ترجمه این آیات را بخوانیم:

«حج و عمره را به خاطر خدا به پایان برسانند (و کامل انجام دهید) اما اگر مانعی (بر سر راهتان پیش آمد) آن هدیه (و آن گوسفند یا شتر یا گاو) را که برای قربانی با خود آوردید) بفرستید و سرهایتان را نترشید و از حرام در نیائید تا وقتی که قربانی به جای خود برسد. اگر کسی از شما مریض است یا در سرش ناراحتی دارد (و ناچار است سرش را زودتر از وقت بترشد) باید جریمه و تاونی بپردازد یا روزه بگیرد یا چند مسکین و بینوا را غذا دهد یا قربانی کند و اما اگر میتواند به حج ادامه بدهید، آن کسانی که حج تمتع به جای می‌آورند و عمره را به حج می‌پیوندند، باید قربانی خودشان را تا پایان حج ببرند و در پایان قربانی کنند اما اگر کسی (مالی) نداشت تا قربانی بخرد در این صورت سه روز در ایام حج روزه می‌گیرید و هفت روز موقعی که برمی‌گردد این است ده روز کامل-۱ این دستور برای کسی است که خانواده اش در کنار مسجد الحرام نباشد و از ساکنان آن منطقه نباشد، از خدا پروا داشته باشید و بدانید عذاب خدا سخت است. ۲»

حج در ماه‌های معینی است هر کسی در این ماه‌ها آهنگ حج کند باید بداند که بهره‌گیری جنسی گناه و گفتگوی ستیزه‌جویانه در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می‌داند؛ و توشه بگیرید که بهترین توشه‌ها تقوی است و از من (که خدای شما هستم) پروا داشته باشید ای خردمندان. عیبی ندارد که شما در ایام حج اگر امکانات کسب و کار هست. کسب و کاری هم به کنید. وقتی از عرفات سرازیر شدید در مشعر الحرام از خدا یاد کنید (و به ذکر خدا بپردازید) و به یاد خدا باشید همان طور که او شما را هدایت کرد با این که قبلاً از گمراهان بودید. بعد از همان جا که توده‌ی مردم سرازیر می‌شوند ۱ به سوی منی شما هم سرازیر شوید و از خدا آمرزش. بخواهید که خدا آمرزش‌گر و مهربان است. ۱۲ وقتی که مناسک حج را

به پایان رساندید از خدا یاد کنید همان طور که از پدرانتان یاد می کنید بلکه از آن هم سخت تر و جدی تر. گروهی از مردم میگ ویند خدایا تو در دنیا به ما هر چه می خواهیم بده، این ها در آخرت نصیب و بهره چشم گیری ندارند، اما گروهی هستند که می گویند خدایا هم در دنیا به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت ما را از عذاب آتش دو مدار. این ها بهره ای دارند (و نصیبی) اما از آن چه خود بدست آورده اند، و خدا حساب گری تند حساب است. به یاد خدا باشید در روزهای معین اگر کسی در دو روز شتابزده از منی به مکه برگردد گناهی بر او نیست و اگر کسی سه روز بماند باکی بر او نیست. برای آن کس که به راه تقوی باشد، و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که به سوی او گرد آورده خواهید شد». با یاد خدا، پروای خدا، برنامه خودسازی فردی و جامعه سازی اسلام همراه است و هر دو پیرامون یک محور قرار دارد. این است آهنگ فردی و اجتماعی حج. و الحمدلله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

